شماره‌های ۳۳۳-۳۳۴
اوت / سپتامبر ۲۰۰۷ - ۱۶۴ ...

...ام بهائی

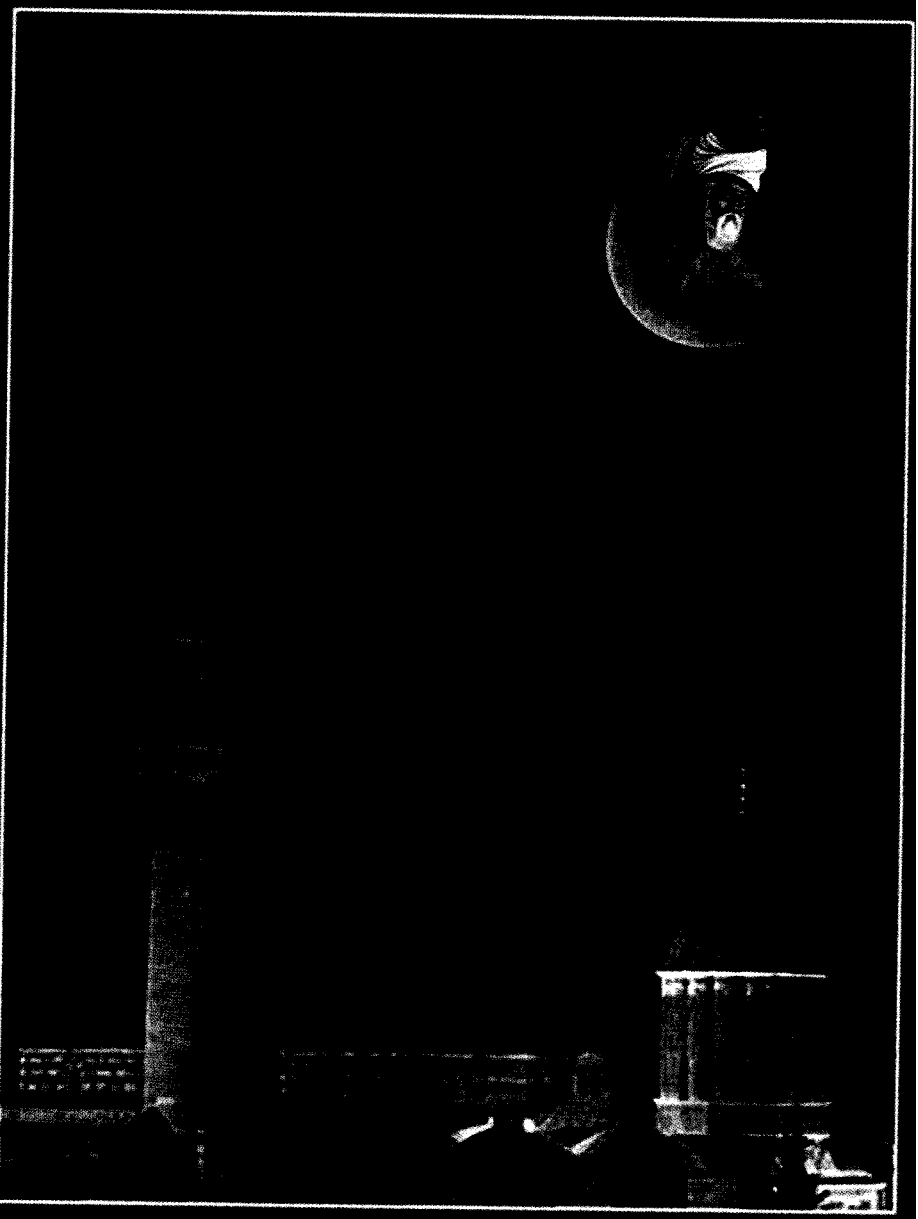

...این شماره:

- تشدید تدریجی ستم و آزار بر بهائیان
- غصن ممتاز
- جلال الدین محمد مولوی
- در جستجوی منابع جدید

یادداشت ماه

نود سال تمام از صدور آخرین فرمان از فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء که حضرت ولیّ امرالله به آن عنوان نقشهٔ الٰهی و یرلیغ بلیغ تبلیغ امر رحمانی داده‌اند، می‌گذرد (۱۹۱۷- ۰۷ . اهمّیّت این فرمان‌ها[1] در تاریخ امر بهائی که منشأ اوّلین نقشهٔ بهائیان امریکا و کانادا (۳۷ ۱۹۴۴) و بعداً سرچشمهٔ نقشه‌های پس از جنگ دوّم جهانی در ممالک عدیده‌ای چون ایران، و پاکستان، استرالیا و نیوزیلند، آلمان و اطریش، عراق، انگلستان و خود امریکا (نقشهٔ هفت س دوّم) گردید و به دنبال آن نقشهٔ جهاد کبیر جهانی را تحت قیادت حضرت ولیّ عزیز امر آ (۱۹۵۳- ۱۹۶۳) و نقشه‌های متعدّد بعدی را در ظلّ راهنمایی بیت العدل اعظم مطرح کرد، ب از آن است که بتوان حقّ ستایش آن را ادا کرد.

بقیّه در صفحهٔ ۳

فهرست مندرجات

از آثار مقدّسه / ۳
تشدیدِ تدریجیِ ستم و آزار بر بهائیان / ۵
جلال الدّین محمّد مولوی / ۱۴
جایگاه دین در ژاپن / ۱۹
قلب - دل / ۲۳
غصنِ ممتاز / ۲۶
ایادی امرالله ابن اصدق (۲) / ۳۴
تازه‌های فرهنگی جهان / ۴۱
مرکز جهانی بهائی در عهد ابهیٰ (۲) / ۴۴
نفرت از جنگ در شعر معاصر افغان / ۴۸
درد و رنج / ۵۱
مرضیّه گیل / ۵۵
در جستجوی منابع جدید انرژی / ۵۷
پیغام (شعر) / ۶۲
رواج شدید خودکشی زنان در ایران / ۷۰
کشتی نوح کجاست؟ / ۷۵
مرکز جهانی بهائی در دورهٔ میثاق / ۷۸
روز بین المللی جوانان / ۸۷
ایران با ثروت‌های خداداده چه می‌کند؟ / ۹۳
سال سال نهضت جوانان است / ۹۵
معرّفی کتاب / ۹۹
به یاد جناب هادی رحمانی شیرازی / ۱۱۵
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۱۱۷
نامه‌های خوانندگان / ۱۲۲

عکس روی جلد: آرامگاه جلال الدّین محمّد مولوی در قونیه به مناسبت هشتصدمین سال تولّدش.

کتاب «عنقای بقا در قاف وفا » که داستان دوران انزوا و هجرت دوساله حضرت بهاءالله به سلیمانیّه و کوه سرگلو و وقایع کردستان و بغداد است و خواننده را با یکی از شورانگیزترین وقایع روحانی نیمه قرن نوزدهم آشنا میسازد هدیّه ایست به دوستان عزیزی که نیّت تقدیم تبرّع به صندوق اختصاصی بنای روضه مبارکه را دارند ۰

دوستان عزیزیکه این کتاب را تهیّه و مطالعه فرموده اند شایسته است که دیگران را به سفارش دادن آن تشویق فرمایندکه بدینطریق درتقدیم تبرعات به صندوق اختصاصی بنای روضه مبارکه مشارکت نمایند ۰

بهای کتاب مبلغی با همّت عالی و یا مبلغ ٤٢ یورو باضافه پرداخت مبلغ ٦ یورو بابت هزینه بسته بندی و پست زمینی برای اروپا و مبلغ ده یورو برای سایر قارّات در نظر گرفته شده بود که چنانچه چند یورو یا چند دلار بیشتر پرداخت فرمایند کتاب با پست هوائی فوری ارسال میشود

از خواستاران کتاب دعوت مینماید که کتاب را با ایمیل یا فاکس و یا تلفن و یا توسط نمایندگان پیام بهائی سفارش دهند و شماره تلفن خودرا نیز ذکر فرمایند و بهای کتاب را از طریق کارت اعتباری ویزا یا ماستر کارد ویا از طریق نمایندگان پیام بهائی با تصریح این که برای خرید کتاب است پرداخت فرمایند ۰ دوستان مقیم امریکا میتوانند چک شخصی خودرا به دلار ارسال فرمایند ۰

تاچه کند همّت والای دوست

(۷۵ دلار با پست هوائی فوری)

A. F. IMANI
BP. 9 -- 06240 BEAUSOLEiL – FRANCE
Tel. 0033-493 78 73 84 - FAX. 0033-493 78 44 18
e-mail - af.imani @ gmail . com

هو الابهیٰ

ای نهالِ آمالِ آن بی‌همال، نامه وصول یافت. آنی راحت و مهلت میسّر نه تا به نگارشِ جوابِ مفصّل پردازم. لهٰذا مجبور بر ایجازم، معذور بدارید. نامه الحمد لله نافهٔ مشگ بود، بوی دلجوی جنّتِ ابهیٰ داشت. هرچند جمیعِ ما در مقابل الطافِ بی‌منتهیٰ غریقِ دریای قصوریم، پرفتوریم و بی وله و شوریم ولی موفّق به الطافِ موفوریم که قطره را به جای دریا قبول می‌فرماید و پشّه‌ای را پروازِ عقاب می‌آموزد. بندهٔ آبق را پروردهٔ صادق می‌نماید. افسردهٔ نابود را شمع بازغ می‌فرماید. این از الطاف آن جانِ جهان است. لهٰذا هرچند شرمساریم ولی امیدواریم. امروز اهمّ امور این است که به موجب تعالیم آلهی در جمیع اقالیم رفتار نمائیم و با جمیع خلق مهربان باشیم و جانفشان گردیم. بیگانگان را آشنا دانیم و اَعدا را احبّا شمریم و کلّ را غمخوار و خاکسار باشیم. به کمال وفا سینه را هدف تیر جفا کنیم و از خطای کلّ چشم پوشیم. همدم فقراء باشیم و همرازِ بی‌نیاز گردیم. به حکمت حرکت نمائیم. پرده‌دری ننمائیم. به خوش‌سلوکی پردازیم. فی الحقیقه اهلِ عالم دلبرِ حقیقی را فراموش نموده‌اند و چنان به دام و دانه گرفتار شده‌اند که از گلشنِ آلهی و حدیقهٔ ربّانی بوئی به مشامّ آنان نمی‌رسد. البتّه مزکوم از رائحهٔ طیّبه محروم است و نابینا از مشاهدهٔ جمال محجوب و مأیوس و عموم خلق بی‌انصاف و پراعتساف. البتّه این اعمال و رفتار، مغناطیس غضبِ پروردگار،

لهٰذا در جمیعِ آفاق آثارِ قهر نیّرِ آفاق ظاهر و آشکار. سبحان الله، بیماران از طبیبِ مهربان در فرار و تشنگان از دریای عذبِ فُرات بیزار. بی‌نوایان از گنجِ بی‌پایان در کنار و طفلان از ثَدْیِ عنایت بی بهره و نصیب و هٰذا بما اکتسبت ایداهم یوم سمعوا النّداء مِنْ مکانٍ قریب. با وجود این، امید از عفو و عنایتِ شدید القویٰ چنان است که نومید نگردند و الَی الابد محروم نمانند. اندکی اگر ملاحظه کنند و به حقیقت پی برند و از حمیّت جاهلیّه بگذرند و دل و جان را از تعصّب شدید رهائی بخشند عموم اهل ایران به شکرانه پردازند که الحمد لله این افقِ تاریك را آفتابی درخشنده طلوع نمود. این ایرانِ ویران را الطافِ بی‌پایان جلوه نمود. این کشورِ گمنام را قبلهٔ آفاق کرد و این اقلیمِ جهیم را جنّة النّعیم فرمود زیرا شمسِ حقیقت از این نقطه درخشید و الیوم در افریك و امریك و حدود و ثغورِ ترك و تاجیك در قطعاتِ خمسهٔ عالم شلّیك یا بهاء الابهیٰ بلند است. ایران مرکز انوار گردد. این خاك تابناك شود و این کشور منوّر گردد و این بی نام و نشان شهیر آفاق شود و این محروم محرم آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد...

۲۸ ذی‌قعده ۱۳۳۸، حیفا. عبدالبهآء عبّاس

❋ *آیاتِ بیّنات*، مؤسّسهٔ معارف بهائی، دانداس، اُنتاریو، کانادا- لوح شمارهٔ ۱۲۳ صص ۴۱۲/۴۱۳

تشدید تدریجی ستم و آزار بر بهائیان ایران

گزارش جامعهٔ جهانی بهائی از نیویورک در ماه ژوئن

نیویورک، ۷ ژوئن ۲۰۰۷- گزارشات و اسنادی که در شش ماههٔ اخیر از ایران واصل شده حاکی از کوشش‌های وسیع و در عین حال حساب شدهٔ دولت جمهوری اسلامی در جهت ادامه و شدّت بخشیدن تدریجی به تعقیب و ستم و آزار بهائیان ایران است.

مدارک جمع شده حاکی از کوشش‌های دولت ایران برای تحت نظر گرفتن و شناسایی بهائیان، موارد دیگری از سوءرفتار و تبعیض علیه دانش آموزان بهائی در همهٔ سطوح، افزایش اقدامات در جهت محروم کردن بهائیان از وسیلهٔ معاش و حملات مداوم به دیانت بهائی در رسانه‌های رسمی خبری است.

بانی دوگال نمایندهٔ ارشد جامعهٔ بین المللی بهائی در سازمان ملل گفت: «مجموعه این جریانات ماهیت فوق العاده وحشت‌انگیزی دارد و باعث نگرانی شدید بهائیان سراسر جهان شده است».

خانم دوگال گفت: «اعتقاد بر این است که این وقایع اخیر به تحریک وزارت اطّلاعات و در اغلب موارد به طور حساب شده توسط این وزارتخانه برنامه‌ریزی شده تا در بهائیان ایجاد رعب و وحشت نماید، آنها را از نظر مادی آسیب‌پذیر سازد و در آنها احساس عدم امنیت شغلی و اجتماعی بوجود آورد».

«نیت آنان آشکارا این است که بهائیان ایرانی را با ایجاد سوء ظن، عدم اعتماد، و حتّی با کاشتن بذر کینه و نفرت در دل هم‌وطنانشان از هم‌میهنان خود جدا سازند تا همچنان از پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این اقلیت بی‌گناه دینی جلوگیری به عمل آمده و حیات اجتماعی آنان متزلزل گردد».

سابقهٔ حملات اخیر علیه بهائیان ایران

گزارشات و اسنادی که در شش ماه اخیر از

ایران واصل شده از کوشش‌های وسیع و در عین حال حساب شدهٔ دولت جمهوری اسلامی در جهت ادامه و شدت بخشیدن تدریجی به تعقیب و آزار بهائیان ایران حکایت دارد. مدارک جمع آوری شده از اقدامات دولت ایران برای تحت نظرگیری و شناسایی بهائیان پرده برمیدارد، و شواهدی مبنی بر ادامهٔ سوءرفتار و تبعیض علیه دانش آموزان بهائی، افزایش اقدامات در جهت محروم کردن بهائیان از وسیلهٔ امرار معاش، و حملات مداوم به دیانت بهائی در رسانه‌های خبری رسمی جمهوری اسلامی، ارائه می‌دهد.

این خلاصه وضعیت که فاصلهٔ زمانی بین نوامبر ۲۰۰۶ تا مه ۲۰۰۷ را در بر می‌گیرد، با استناد به موارد متعدد نشان می‌دهد که مقاصد **یادداشت محرمانهٔ ۲۵ فوریه ۱۹۹۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی ایران** برای نابودسازی تدریجی جامعهٔ بهائی ایران ، هنوز به قوّت خود باقی است.

مجموعهٔ این وقایع، از تلاش‌های تحت رهبری دولت برای آسیب‌پذیر ساختن مادّی جامعه بهائی ایران و ایجاد احساس عدم امنیت اجتماعی و شغلی در این جامعه حکایت می‌کند، و در کلّ نشانهٔ تلاش برای استقرار جوّی از ترس و ارعاب است.

بعلاوه، هدف این تلاش‌ها آن است که، به عنوان بخشی ازاقدامات وسیع تر برای ممانعت از پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعهٔ بهائی، با ایجاد سوءظن و بی‌اعتمادی و با کاشتن بذر نفرت در قلوب افراد جامعه، بین بهائیان و دوستان و هموطنانشان جدایی و فاصله افکنده شود.

جمع آوری اطّلاعات دربارهٔ بهائیان

یکی از نگران‌کننده‌ترین جریانات چند سالهٔ اخیر بروز شواهدی است مبنی بر این که دولت ایران بطور محرمانه می‌کوشد بهائیان را شناسایی کرده و تحت نظر بگیرد. **برخی از ناظران** این کوشش‌ها را با اقدامات دولت آلمان نازی در جهت جمع آوری اطّلاعات در مورد یهودیان در ابتدای عصر نازی‌ها برابر دانسته اند.

جدیدترین موارد مربوط به این جریان عبارتند از:

- شواهدی حاکی از تلاش نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی برای شناسایی دانش آموزان بهائی و اعضای خانواده‌هایشان در سراسر ایران است. به عنوان مثال، دفتر حراست مدیریت آموزش و پرورش ناحیه یک شیراز فُرمی را منتشر کرده برای «ثبت مشخصات دانش آموزان مربوط به اقلیت‌های مذهبی و فرقه ضاله بهائیت». این فُرم نه تنها خواستار اطّلاعات مفصلی دربارهٔ خود دانش آموز است، بلکه مشخصات مربوط به برادران و خواهران او را نیز به ترتیب سن، و همچنین اطّلاعات گسترده دیگری را دربارهٔ شغل، محل کار، وسیله نقلیه و حتی شماره‌های تلفن شخصی والدین دانش‌آموز طلب می‌کند. در این فُرم زیر عنوان "دین" چهار گزینه وجود دارد «مسیحی، یهودی، زرتشتی و فرقه ضاله بهائیت».
- گزارشاتی مبنی بر این است که تلاش‌هایی

برای جمع‌آوری اطّلاعات به طرق پنهانی، مثلاً در لباس خبرنگاران و یا پُرس و جو از کودکانی که در خیابان مشغول بازی هستند، صورت می‌گیرد.

- بهائیان شناسایی شده توسّط وزارت اطّلاعات، مدام اذیّت و آزار می‌شوند که اطّلاعات خصوصی مربوط به سایر بهائیان را ارائه دهند.
- گزارش‌هایی حاکی از بازجویی‌های فزاینده از بهائیان است. برای مثال در فوریه ۲۰۰۷ مأمورین نیروی انتظامی، گاه به این بهانه که در حال انجام یک بررسی و یا تحقیق هستند، در بخش‌های خاصی از طهران، بندرعباس، محمّدیه، شیروان و کرمانشاه شروع به رفتن به خانه‌ها و محل‌های کسب و کار بهائیان کردند و بطور مفصل دربارهٔ اعضای خانواده، شغل و تحصیلاتشان به پرس و جو پرداختند. از بهائیانی که در محل کارشان مورد بازجویی قرار گرفتند، جواز کسب هم خواسته شد و در مورد اینکه آیا کسب و کار از خودشان است یا نه، و نیز درباره تعداد کارکنانشان و نسبت آنها با یکدیگر سؤال شد.

در دو مورد بهائیان برای انجام این بازجویی به مرکز نیروی انتظامی محل احضار شدند. در یک مورد وقتی بهائیان پرسیدند که چرا از آنها می‌خواهند که در این "بررسی" شرکت کنند، به آنها گفته شد: «از دفتر مرکزی به ما دستور داده‌اند». در یک مورد دیگر دلیل ارائه شده این بود که این اطّلاعات به مقامات کمک می‌کند تا مشکلاتی را که پیش می‌آید، حل کنند.

این وقایع بعد از آن صورت گرفته است که **گروه‌های بین‌المللی حقوق بشر در مورد شواهد**

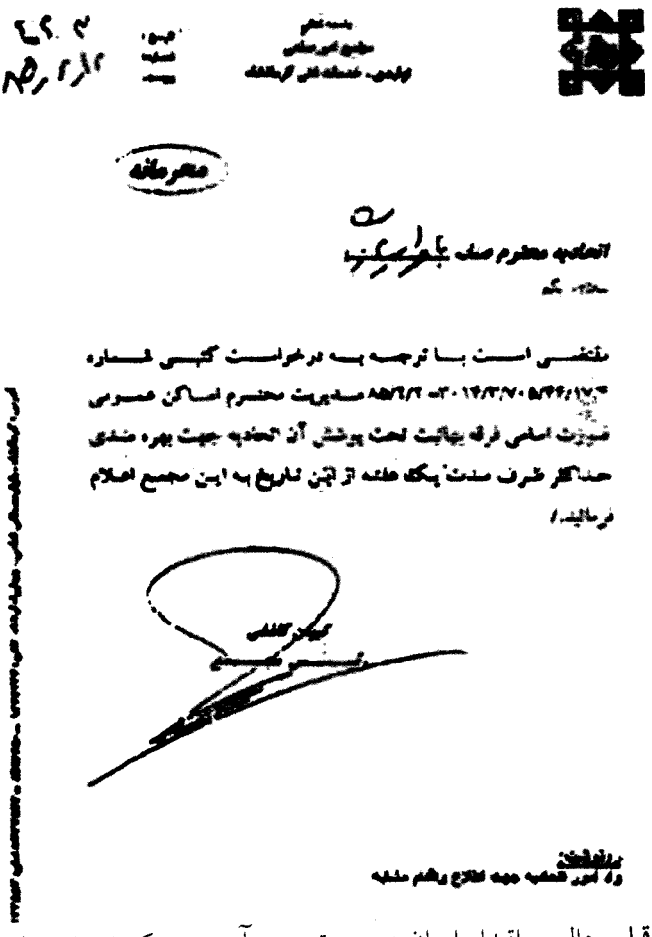

محرمانه

اتحادیه محترم صنف باطری سازان

مقتضی است با توجه به درخواست کتبی شماره ۳۰۱۴/۳/۷۰۵/۴۴/۱۷۳ - ۸۵/۶/۲ مدیریت محترم اماکن عمومی صورت اسامی فرقه بهائیت تحت پوشش آن اتحادیه جهت بهره مندی حداکثر ظرف مدت یک هفته از این تاریخ به این مجمع اعلام فرمائید./

قبلی دال بر اقدام ایران در جهت جمع آوری حدّ اکثر اطّلاعات ممکن دربارهٔ بهائیان و فعالیت‌هایشان اظهار نگرانی کردند.

مهمّ‌ترین سند دربارهٔ این اقدام فاش شدن نامهٔ "خیلی محرمانه" مورخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۵ به امضای رئیس ستاد کلّ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بود که به فرماندهان مختلف سرویس‌های اطّلاعاتی حکومتی، نیروی انتظامی، سپاه پاسداران و همچنین فرمانده کلّ ارتش جمهوری اسلامی ایران دستور می‌داد بهائیان را "شناسایی" کرده و "گزارش جامع و کاملی از فعّالیت‌های" این جامعه جمع آوری کنند.

سایر مدارکی که جامعهٔ بین‌المللی بهائی در رابطه با این اقدام برای شناسایی و تحت نظر گرفتن بهائیان به دست آورده عبارتند از:

- "نامه مورخ ۱۹ اوت ۲۰۰۶" وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران خطاب به معاونان سیاسی امنیتی استانداری‌های سراسر کشور که دستور می‌دهد "رفتارهای اجتماعی" بهائیان ایران را "کنترل و مدیریت نمایند".
- نامه "محرمانه" مورخ ۲ مه ۲۰۰۶ مجمع امور صنفی تولیدی فنی کرمانشاه خطاب به اتّحادیهٔ صنف باطری سازان ایران که از آنان می‌خواهد با "ظرافت و حساسیت" "صورت اسامی فرقهٔ بهائیت تحت پوشش آن اتحادیه" را "جهت بهره‌مندی" به آن مجمع اعلام کنند.

حملات علیه دانش آموزان بهائی

همانگونه که **برای نخستین بار در ۵ آوریل ۲۰۰۷** گزارش شد، دانش آموزان بهائی همچنان هدف اذیّت و آزار شدید، توهین و

شکل‌های دیگری از فشارشدید روانی قرار دارند.

علاوه بر آن، به نظر می‌رسد که عملیاتی برای "آموزش" معلمین مدارس در سراسر کشور دربارهٔ دیانت بهائی در دست اجراست که شامل تجهیز آموزگاران به دستور العمل‌ها و موادی برای تداوم بخشیدن به تحریف شدید تاریخ و تعالیم بهائی در راستای خطوطی است که بطور سنّتی در حملات علیه این دیانت در ایران مورد استفاده قرار می‌گرفته، و حال نیز در جنجالی که از طریق رسانه‌های گروهی بپا شده دنبال می‌گردد.

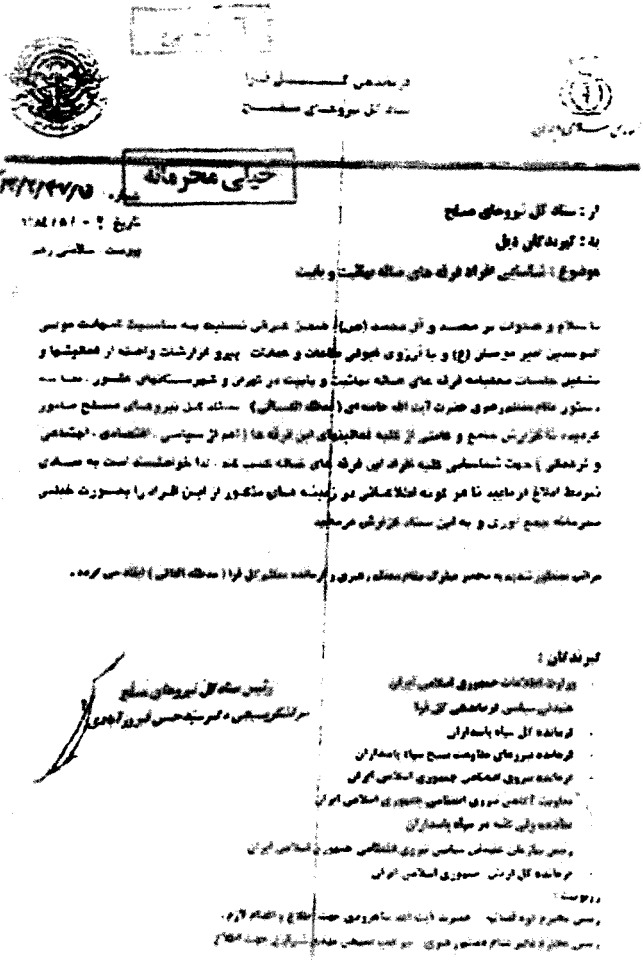

خیلی محرمانه

از: ستاد کل نیروهای مسلح

به: گیرندگان ذیل

موضوع: شناسایی افراد فرقه های ضاله بهائیت و بابیت

گیرندگان:

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح

برای مثال در ۲۳ آوریل ۲۰۰۷ گروهی از معلّمین دینی دبیرستان‌ها از ۱۴ استان، به عنوان بخشی از آموزش حین خدمت خود، که توسط وزارت آموزش و پرورش ترتیب داده شده بود، از مرکزی در قم برای مطالعات دینی دیدن نموده و طی این دیدار در یک سخنرانی دو ساعتهٔ ویژه انتقاد از ادیان بابی و بهائی شرکت کردند.

در ۱۴ و ۱۵ مه ۲۰۰۷ سرویس‌های خبری ایرانی در اینترنت (پایگاه خبری "آینده روشن" و "خبرگزاری رسا") گزارش دادند که در تبریز برای آشنایی دبیران دینی و *قرآن* با دیانت بهائی به همّت دبیران معارف اسلامی، "ویژه‌نامه آشنایی با بهائیت"، منتشر گردید. این ویژه‌نامهٔ ۸۵ صفحه‌ای همراه با یک سی‌دی، حاوی مقالات متعددی دربارهٔ "بهائیت" است. در این گزارش مطالبی غلط و بی‌پایه مانند تکرار اتّهامات ساختگی دربارهٔ نقش استعمار

انگلیس و روسیه در شکل‌گیری این دیانت و همکاری با اسرائیل، درج شده است.

محرومیّت از دسترسی به تحصیلات دانشگاهی

دانشجویان بهائی که در پائیز گذشته برای اولین بار در ۲۵ سالهٔ اخیر در دانشگاه پذیرفته شده بودند، پس از آن که هویت دینی آنان بر مقامات دانشگاه آشکار گردید، به تعداد روزافزونی از دانشگاه اخراج شدند. این امر شاهدی است بر این واقعیّت که سیاست دولت در باز کردن درها به روی دانشجویان بهائی چیزی جز ظاهرسازی برای فریب دادن ناظران بین‌المللی حقوق بشر نبوده است.

در فوریه، جامعهٔ بین‌المللی بهائی گزارش داد که از ۱۷۸ بهائی که در سال تحصیلی جاری در دانشگاه‌ها پذیرفته شده بودند، حدّ اقل ۷۰ نفر اخراج شده‌اند.

تا سوّم مه ۲۰۰۷ این رقم به ۱۰۴ نفر رسید یعنی بیش از ۵۸ درصد از دانشجویان بهائی پذیرفته شده صرفاً به علت پیروی از دیانت بهائی از شروع سال تحصیلی تا این تاریخ از دانشگاه‌ها اخراج گردیده‌اند.

محرومیّت از وسیله امرار معاش

در شش ماه گذشته اقدامات محروم ساختن بهائیان از وسیله معاش شتاب گرفته و شامل تدابیر زیر بوده است:

- خودداری از صدور و یا تمدید جواز کار.
- بستن کسب و کارهایی که بهائیان صاحب آنها هستند.
- تشویق بانک‌ها به بستن حساب‌های بهائیان و رد تقاضای آنان برای وام.
- صدور دستوراتی به فروشگاه‌های زنجیره‌ای و دفاتر دولتی مبنی بر خودداری خرید از شرکت‌هایی که صاحبان آنها بهائی هستند.
- خودداری از پرداخت مزایای بازنشستگی به بهائیانی که در برخی از مناطق کشور در استخدام بخش خصوصی بوده‌اند.
- تهدید کارفرمایان بخش خصوصی برای بازداری آنان از استخدام بهائیان و تحت فشار قرار دادن این کارفرمایان برای اخراج کارکنان بهائی. برای مثال در ۱۰ آوریل ۲۰۰۷ رئیس هیئت مدیرهٔ یک شرکت در سنندج به دفتر وزارت اطّلاعات احضار و به وی گفته شد که چون یکی از کارکنان این شرکت بهائی است شرکت تعطیل خواهد شد مگر این که آن بهائی اخراج گردد.

نشر اکاذیب به منظور تحریک مردم بر علیه بهائیان

مطالب تحریک کننده دربارهٔ دیانت بهائی و پیروان این آئین همچنان از طریق رسانه‌های گروهی منتشر می‌شود.

حملات توهین‌آمیز به این دیانت هنوز در *کیهان*، یکی از قدیمی‌ترین و با نفوذترین روزنامه‌های ایران، ادامه دارد. مدیریّت این روزنامه در حال حاضر با حسین شریعتمداری است که نمایندهٔ رهبری عالی در این مؤسسه نیز هست. اخیراً این روزنامه در صفحهٔ نخست خود سطور اولیهٔ مقاله‌ای زیر عنوان "مصاحبه با یک نجات یافته از بهائیت" را درج نمود.

این اولین بخش از مجموعه مصاحبه‌هایی بود که با بهزاد جهانگیری (نام جدید اسلامی وی حسین فلاح است) یک بهائی پیشین که به همراه همسر سابقش، مهناز رئوفی، حدود ۱۰ سال پیش به اسلام گروید، صورت گرفته است. طی سال گذشته *کیهان* مجموعه مقالاتی را بر اساس به اصطلاح "خاطرات" مهناز رئوفی به همین نیت، یعنی "افشای" فعالیت‌های داخلی جامعهٔ بهائی، منتشر نمود.

مقاله ۱۵ مه ۲۰۰۷ کیهان نمونه‌ای از حملات اخیر به دیانت بهائی است. در این مقاله، به عنوان مثال، تلویحاً و به غلط گفته شده که برای بهائیان هنگام ازدواج همسر انتخاب می‌شود، و زن و مرد پیش از ازدواج با یکدیگر زندگی می‌کنند. همچنین مقاله تعداد بهائیان داخل و خارج ایران را خلاف آنچه هست جلوه می‌دهد.

بی‌حرمتی به املاک بهائی

ظرف شش ماه گذشته، برخی از گورستان‌های بهائی تخریب شده‌اند.

محرومیّت از آزادی سفر

هرچند در سال‌های اخیر برخی از بهائیان موفّق به گرفتن گذرنامه و مسافرت با آزادی نسبی در داخل و خارج از ایران شده‌اند، امّا به تازگی گذرنامهٔ برخی از آنها که قصد سفر به خارج از ایران را داشته‌اند، توقیف شده است. همچنین نام برخی از بهائیان، مانند آنهایی که بطور غیر دائمی به هماهنگ ساختن فعّالیت‌های جامعه اشتغال داشته‌اند، در فهرست "ممنوع الخروج‌ها" قرار گرفته است.

برای مثال، گذرنامه‌های اعضای یک خانوادهٔ بهائی که برای انجام سفری به کویت به فرودگاه رفته بودند، توقیف شد. مسئولی که در این رابطه با وی ملاقات شد، به آنها گفت: «شماها [یعنی بهائیان] همه جاسوس هستید و ما نمی‌گذاریم که برای جاسوسی به خارج بروید. ما جلوی شما را می‌گیریم».

محرومیّت از روال‌های قانونی

تبعیض علیه بهائیان در نظام قانونی همچنان مسئله‌ای است. برای مثال در فوریه ۲۰۰۷ دادگاه عمومی در فلارد تصمیم گرفت که اجازهٔ طرح یک دادخواهی را به علّت آنکه شاکیان "به فرقهٔ بهائیت" تعلق دارند، ندهد.

آزار و اذیّت و ارعاب بهائیان و دوستان غیر بهائی آنان

در حال حاضر چهار بهائی در زندان هستند. همچنین، از مارس ۲۰۰۵ بیش از ۱۲۰ بهائی برای دوره‌های کوتاه مدّت، از چند روز تا چند ماه، دستگیر یا بازداشت شده‌اند. همهٔ این افراد به قید ضمانت آزاد گردیده‌اند و منتظر محاکمه به اتهاماتی که صرفاً مربوط به فعّالیت‌های دینی آنان است می‌باشند.

بهائیان در سراسر ایران بطور روزافزون با آزار و اذیّت شخصی روبرو هستند. برای مثال فعّالیّت‌هایی که خانه‌های بهائی را به منظور ردّ دعاوی دیانت بهائی هدف قرار داده و برای آنها یادداشت‌های تهدیدآمیز و ارعاب کننده و

سی‌دی‌هایی می‌فرستد، همچنان ادامه دارد. در برخی موارد این پیام‌ها برای همهٔ اعضای خانواده، صرف نظر از سن و سال، فرستاده شده است.

بسیاری از بهائیان نیز پیام‌های (SMS) تحریک‌آمیزی را روی تلفن‌های همراه خود دریافت کرده‌اند. در ابتدا پیام‌هایی که بیش از همه دریافت می‌شدند، از این قرار بودند:

- آیا می‌دانید که آمریکا از شما برای هموار کردن راه خودش استفاده می‌کند؟
- آیا می‌دانید که رویکرد شما نسبت به رعایت "حکمت" در تبلیغ دیانت خود به معنای گمراه ساختن دیگران است؟
- آنهایی که با بی‌ادبی جواب بدهند را نادیده می‌گیریم چرا که این پاسخ حاکی از روحیهٔ واقعی بهائی است. آنهایی که مؤدبانه جواب بدهند را شخصاً و بزودی ملاقات خواهیم کرد.

لحن این پیام‌ها آشکارا تهدیدآمیزتر شده است. برای مثال پیام‌های سال گذشته جملاتی نظیر اینها را در بر می‌گرفت:

- مبلّغ بهائی = پیاده نظام بیگانگان
- بهائی‌ها، آیا می‌دانید که همکاری شما با آمریکا باعث بر انگیختن کینه مسلمین می‌شود و آنها از شما انتقام خواهند گرفت؟
- بهائی‌ها، آیا می‌دانید که همکاری شما با آمریکا در این زمان و در این شرایط حساس باعث برانگیختن کینهٔ مسلمین می‌شود و برای شما عواقبی در بر خواهد داشت؟

در چند مورد از بهائیانی که مورد بازجویی مقامات دولتی قرار گرفته بودند پرسیده شد که چرا کشور را ترک نمی‌کنند.

افرادی که مایلند به فعّالیت‌های بهائیان بپیوندند، مورد بازجویی و توهین و تهدید قرار گرفته‌اند.

سربازان بهائی در دوره‌های آموزشی نظام وظیفه مورد اذیّت و آزار واقع می‌شوند.

آخرین واقعهٔ نگران کننده

یکی از مسائلی که به ویژه در دورهٔ اخیر نگرانی خاصی را ایجاد کرده، خبر قتل دو زن سالخورده بهائی توسط آدمکشان ناشناس در اواخر زمستان گذشته در دو شهر جداگانه است.

در ۱۶ فوریه ۲۰۰۷ سلطنت اخضری ۸۵ ساله، ساکن عباس آباد از توابع آبادهٔ شیراز، در خانه‌اش به قتل رسید. روز بعد شاه بیگم دهقانی، یک بهائی ۷۷ ساله به نحو بی‌رحمانه‌ای توسط یک متجاوز نقاب دار در خانه‌اش واقع در محمدیهٔ اصفهان به قتل رسید. خانم دهقانی روز ۷ مارچ ۲۰۰۷ درگذشت. این دو زن نسبتی با یکدیگر نداشتند. هر دو قربانی زنان سالخورده‌ای بودند که در هنگام حمله بی‌رحمانه آدمکشان در خانه‌هایشان که در شهرهای بالنسبه کوچک قرار داشت، تنها بودند. جسد خانم اخضری در حالی پیدا شد که دست و پاها و دهان او را بسته بودند.اما خانم دهقانی را در نیمه شب از خانه‌اش با حیله و تزویر بیرون کشیده و بعد بطور وحشیانه‌ای با شِن‌کش مضروب ساخته بودند.

در حالیکه هنوز انگیزهٔ این حملات به درستی معلوم نیست، بهائیان ایران شباهت بین این دو قتل را نگران کننده می‌دانند. ■

دنباله یادداشت ماه از صفحهٔ ۲

اینکه دیانت بهائی پس از یک قرن و نیم از نظر دامنهٔ انتشار بلافاصله بعد از آئین دوهزار سالهٔ مسیحی قرار گرفته، در درجهٔ اوّل مدیون و مرهون الواح ملکوتی چهارده گانه و نیز الواح وصایای حضرت عبدالبهاست امّا همین فرمان‌های ملکوتی در تاریخ عمومی بشری هم درخور تجلیل و تکریم است زیرا در تاریخ سراسر ادیان با آن که دستور تبلیغ و ابلاغ کلمه از ابتدا موجود بوده نظیر و همانند ندارد و ثانیاً حتّی متقدم است نسبت به اوّلین نقشه‌های توسعهٔ اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی که در اتّحاد جماهیر شوروی به صورت آمرانه یا الزامی آغاز شد (۱۹۲۷) و بعد از جنگ دوّم جهانی به صورتی ملایم‌تر و از نوع تشویقی- هدایتی در ممالک دموکراتیک غرب پذیرفته شد و البته مضمون آن معطوف به بهبود معیشت و رفاه مادّی نیست بلکه متوجّه بسط روحانیت در کرهٔ ارض است.

شاخص بودن فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء در تاریخ ادیان از این بابت است که در ادیان سابقه، وظیفهٔ تبلیغ و تبشیر بیشتر بر دوش مؤمنین ممتاز اوّلیّه چون حواریون حضرت مسیح یا علماء و روحانیون مانند مبشّرین مسیحی نهاده شد در حالی که حضرت عبدالبهاء عامهٔ احبّای امریکای شمالی و از طریق آنان همهٔ احبّای دنیا را به قیام و نشر کلمه در اقطار عالم تشویق و تجهیز فرمودند.

ثانیاً در بسیار موارد بسط و توسعهٔ امر الٰهی فقط بعد از مظهر ظهور و به تصمیم مقامات والای کلیسا یا خلفای راشدین در اسلام و امثالهما صورت پذیرفت و اینک اوّل بار در تاریخ شرایع الٰهی بود که یکی از طلعات مقدّسه که آثارش به یک اعتبار متمم و مکمل مظهر امر بوده (چون الواح وصایا که مکمل و متمم کتاب اقدس در این ظهور اعظم تلقی شده) خود دستور نشر امر الٰهی را در ممالک و سرزمین‌های مشخص صادر فرمود و در حیات خود آن حضرت عدّه‌ای از احبّای دلیر امریکا چون میس مارثا روت، آقا و خانم دان Dunn، اگنس الکساندر، میسیز می ماکسوئل و دیگران به اجرای منویات تبلیغی آن حضرت در ممالک و دیار منفرداً اقدام نمودند.

حضرت عبدالبهاء به ذکر ممالک و مناطق هدف اکتفا نفرمودند، بعضی از شرایط و لوازم قیام به مهاجرت و ابلاغ کلمه را نیز تصریح کردند که البته در درجهٔ اوّل شرایط روحانی واخلاقی چون انقطاع و تقوی آمده است و در درجهٔ دوّم شرایط عملی چون آشنایی به زبان‌ها و آداب محلّی چون توصیه‌هایی که حضرتش در مورد اعزام مبلّغ برای ابلاغ کلمه در چین و ژاپون فرموده‌اند.[۲]

از شگفتی‌ها آن که حضرت عبدالبهاء الواح ملکوتی را در بحبوحهٔ جنگ جهانی اوّل به سال‌های ۱۹۱۶- ۱۹۱۷ مرقوم فرمودند یعنی در زمانی که تمدّن غرب و تمدّن مادّی به طور کلّی در شرف انحطاط و حتّی اضمحلال بود[۳] و بدین ترتیب در همان زمان، بنیادهای جامعه و تمدّنی تازه را که بر مبانی روحانی- اخلاقی متکی خواهد بود استوار فرمودند و این دیالکتیک عظیم تاریخ بی‌گمان در آینده مورد بحث متفکّران خواهد بود. ■

یادداشت‌ها

۱- متن آن ۱۴ لوح در مکاتیب جلد سوّم حضرت عبدالبهاء آمده.

۲- حضرت ولیّ عزیز امرالله به دنبال آن در توقیع منیع ظهور عدل الهی، بعضی صفات خاص مبلّغین و مروّجین را بیان فرمودند.

۳- رک. از جمله به کتاب انحطاط غرب اشپنگلر در ۲ جلد که اندکی پیش از جنگ چاپ شد.

نگاهی کوتاه به زندگانی و آثار

جلال الدّین محمّد مولوی

در هشتصدمین سال تولّد او

نوشته: Franklin Lewis (فرانکلین لوئیس)
ترجمه: فرهمند مقبلین

جلال‌الدّین رومی، نام شاعر بلندآوازه و نامدار ایرانی، جلال‌الدّین محمّد بلخی (۱۲۷۳-۱۲۰۷) است که در جهان غرب به رومی شهرت یافته و در جهان اسلام از او به نام‌های مُولوی و یا مُولانا (در زبان ترکی مِوْلانا) که به معنای "مُراد و مُرشد من" و یا "مُراد و مُرشد ما" است یاد می‌شود. عناوین مزبور بازگوکنندهٔ تجلیل و احترامی هستند که مریدان و شاگردان وی برای او قائل بودند، همان گروه و جماعتی که به مولوی یا مُولویّه شهرت یافتند و با الهام از آثار و نیز شخصیت منحصر به فرد خود او، راه او را در پیش گرفتند و بر اثر اَقدام او مشی نمودند.

سرگذشت

بنا به روایت تاریخ‌نویسان، پدر مولوی که بهاءالدّین ولد نام داشت یکی از مهمّ‌ترین طلّاب ناشناختهٔ زمان خود در الهیات و همانند اجداد خویش ساکن بلخ (نزدیک مزار شریف در افغانستان کنونی) بود که یکی از چهار مرکز فرهنگی در شرق ایران قبل از حملهٔ مغول بشمار می‌آمد. هنگامی که رومی در سال ۱۲۰۷ دیده به جهان گشود، پدرش بهاءالدین در وَخش که شهر کوچکی در ناحیهٔ تاجیکستان فعلی بود زندگی می‌کرد و واعظی سیّار و طلبه‌ای متّقی و هوشیار بود. با وجود آنکه گروه کوچکی از شاگردان و مریدان وی در اطراف او گرد آمده بودند، به نظر نمی‌رسید که او به هیچیک از دسته‌ها و گروه‌های سازمان‌یافتهٔ صوفیان تعلّق داشته و یا عضو رسمی گروه خاصی بوده باشد. بهاءالدین نشریه‌ای را به نام ***معارف*** تنظیم و بین شاگردان و مریدان توزیع می‌نمود و از این رهگذر اعتقادات روحانی خویش را به تدریج رواج می‌داد (نوعی نوشتار که واعظان صوفی‌مشربِ آن زمان روزنامه و یا کتاب روز می‌نامیدند و توزیع همگانی و وسیع نداشت).

نشریهٔ مزبور مسائل و مطالبی از قبیل منافع روحانیِ ریاضات و تمرین‌های مربوط به آن، اهمّیّت رؤیاها و نحوهٔ تعبیر آنها، مباحثِ عمیق عرفانی و بالاخره کشف اسرار طبیعت و کائنات از طریق بینش صحیح را در بر می‌گرفت.

سرانجام بهاءالدّین با الهام از رؤیاها و تفسیر و تعبیر آنها، شروع به صدور فتوا در مسائل شرعی نموده، عنوان سلطان العلماء و مرشد و مراد طلّابِ علوم دینی را برای خود اختیار نمود، عنوانی که غیرمجاز تلقی می‌شد و قاضی وخش آن را مردود می‌دانست. این امر عاقبت در سال ۱۲۰۸ همراه با ناآرامی‌های سیاسی منطقه، بهاءالدین را مجبور نمود تا به سمرقند نقل مکان نماید، شهری که مولوی بنا به گفتهٔ خود او ،در زمان محاصرهٔ خوارزمشاهیان در حدود سال ۱۲۱۲ در آن زندگی می‌کرد.

با وجودی که مورّخین اشغال و تصرف شهر بلخ توسط مغول‌ها را که در سال ۱۲۲۱ به وقوع پیوست عامل اصلی مهاجرت خانوادهٔ مولوی می‌دانند، به نظر می‌رسد که بهاءالدین شرق ایران (خراسان) را به همراهی اکثر افراد خانوادهٔ خویش در حدود سال ۱۲۱۶ ترک گفته باشد. احتمالاً این سفر به کمک و راهنمایی یکی از شاهزادگان آناتولی که زبان درباری آنها فارسی بوده، صورت پذیرفته است. بهاءالدین در زمان حکومت فخرالّدین بهرامشاه (۱۲۱۸-۱۱۵۵) به عنوان معلّم و واعظ در نزدیکی ارزنجان (Erzinean) بسر می‌برد ولی بنا به گفتهٔ برخی مورّخین، حوالی سال ۱۲۲۲ (تاریخ‌های ذکر شده توسط مورّخین بر مبنای وقوع حوادث گوناگون ثبت گردیده و بنا بر این صحت و دقّت آنها می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد)، شغل مشابهی را در بخش غربی امپراطوری سلجوقیان در استان کارامان در شهر لارنده عهده‌دار بوده است. نامبرده حدود ۷ سال در آن صفحات اقامت داشت. پسر بهاءالدین، یعنی جلال‌الدین محمّد مولوی، بعد از درگذشت مادرش مؤمنه خاتون، هنگامی که ۱۷ سال داشت با دختری به نام گوهرخاتون ازدواج نمود و از او صاحب دو فرزند گردید که یکی از آنها سلطان وَلَد (۱۳۱۲-۱۲۲۶) نام داشت و او بعدها اشعار فراوان و متعدّدی به فارسی سرود و طیّ آنها اعتقادات و افکار پدر را شرح و تفسیر نمود.

در سال ۱۲۲۹، بهاءالدین توسط سلطان علاءالدین کیقباد (۱۲۳۷-۱۲۱۹) رسماً به پایتخت سلجوقیان در قونیه فرا خوانده شد و ۲ سالِ آخر عمر را در آنجا به تعلیم و تدریس اشتغال ورزید. در سال ۱۲۳۲ برهان‌الدین محقّق ترمذی از دستپروردگان بهاءالدین، از ترمذ برای تصدی رهبری شاگردان و مریدان بهاءالدین به آنجا نقل مکان نمود. در این اوان جلال‌الدین مولوی برای تحصیل به حَلَب و دمشق فرستاده شد و ظاهراً به دستور برهان‌الدین دوره‌ای را نیز در عزلت و انزوا و روزه‌داری بسر برد. بعد از وفات برهان‌الدین محقّق در سال ۱۲۴۱، مولوی رهبری و سرپرستی کلاس‌های پدرش بهاءالدین را در جمع شاگردان و طلّاب او در قونیه به عهده گرفت.

تعالیم دینی و حالات روحانی مولوی بعد از آشنایی با شمس‌الدّین تبریزی بطور فاحش و قابل ملاحظه‌ای تغییر یافت. شمس‌الدّین

مرشدی باتقوا و متدیّن و عارف و درویشی روشن‌ضمیر و دوره‌گرد بود که در سال ۱۲۴۴ به قونیه آمد. شاید تأثیر روحانی و نفوذِ معنوی و شخصیت منحصر به فرد شمس، مولوی را به وادی شعر و شاعری کشانده باشد! مطالعه و بررسی سخنان و گفتارهای شمس (***مجموعه مقالات شمس تبریزی***)، اشتیاق وافر و آرزوی قلبی و عمیق او را در خلق و رواج نوعی روحانیّت و معنویّت واقعی که از تظاهر و تقلید دور و بری باشد، به خوبی آشکار می‌سازد. این طرز تفکّر و بینش تازه به ظنّ قوی از شهرت و مقام مولوی به عنوان مرشد و واعظی متدیّن و معتقد می‌کاست. با وجود آنکه ظاهراً روحانیّت مورد توجّه شمس بر تبعیّت کامل از دستورات پیامبر اسلام استوار بود، ولی ترک مسند تدریس و رکود و وقفه در فعّالیّت‌های روحانی و تعلیماتی مولوی که از مصاحبت و مؤانست او با شمس سرچشمه می‌گرفت رفته رفته موجب دلسردی برخی از شاگردان و مریدان مولانا شد. ظاهراً با مشاهدهٔ این امر و برای آنکه کار وخیم‌تر نگردد شمس در سال ۱۲۴۶ بطور ناگهانی و بی‌خبر قونیه را ترک گفت و مولوی را در دریایی از یأس و ناامیدی بر جای گذاشت. افسردگی مولوی به قدری شدید و عمیق بود که کاملاً از سرودن اشعار بازماند!

بعد از یک سال غیبت، سلطان ولد فرزند مولانا، شمس را بر حسب تصادف در سوریه یافت و او را به بازگشت به قونیه متقاعد نمود. با آنکه شمس در بازگشت با دختری از خاندان مولوی ازدواج نمود ولی بعد از مدّت کوتاهی دوباره ناپدید گردید (حدود ۸-۱۲۴۷) و دیگر هرگز به قونیه بازنگشت.

روایت‌های جمع‌آوری شده در حدود یک قرن بعد، حاکی از آن است که شمس در قونیه توسط تنی چند از مریدان حسود مولانا به قتل رسیده در حالیکه او شاگردان مولوی را از قصد و تصمیم خود در مورد ترک قونیه طبقِ شواهد موجود آگاه نموده بود. به علاوه مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد شمس به تبریز زادگاه خود بازگشته و در آنجا به خاک سپرده شده است. به هر تقدیر، مولانا با ناامیدی تمام همه جا به دنبال شمس گشت. او این احساس عمیق و طوفان‌آفرینِ از دست دادن مراد و مرشد خود را در قالب اشعاری جذّاب و مؤثّر (غالباً به صورت غزل) بیان نموده و در آنها از شمس تبریزی به عنوان مرشد و مراد روحانی و معنوی خویش یاد کرده است و عجب‌تر آنکه غالباً از زبان و بیانِ شمس و بجای او اشعار نغز و پرمحتوای خویش را سروده است (نگاه کنید به ***دیوان شمس*** ۲۰۵۶). سرانجام مولوی اعتماد به نفس خویش را بازیافت و با بهره‌گیری از آنچه شمس به او آموخته بود با افراد و شخصیت‌های دیگری همچون صلاح‌الدین زرکوب (وفات در ۱۲۵۸) و سپس حسام‌الدین چلبی (وفات در حدود ۱۲۸۴) ، که ***مثنوی مولوی*** خطاب به اوست، محشور و مأنوس گشت. مولوی در سراسر زندگانی خود روابط صمیمانه‌ای با عدّه‌ای از پادشاهان سلجوقی (مخصوصاً عزّالدین کیکاوس که از ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۸ تا ۱۲۶۰ سلطنت نمود) و وزیرانی از قبیل معین‌الدین پروانه (که در سال ۱۲۷۷ به قتل رسید) داشت و اکثر آنان او را ستایش نموده و

از حمایت بی‌دریغ خویش وی را مطمئن می‌ساختند.

مولویّه به گروهی از "دراویش سماعی" اطلاق می‌گردد که در آخرین ربع از قرن سیزدهم میلادی با کوشش‌های سلطان ولد بر اساس اشعار جذبیه مولانا و موسیقی و سرور و پایکوبی و دست افشانی تشکّل یافت.

آرامگاه مولوی در قونیه گرچه در حال حاضر به صورت موزه‌ای درآمده، امّا سال‌ها به صورت زیارتگاه مورد بازدید همگان بود و مرکزی برای تجمع فرقهٔ مولویه محسوب می‌گردید که در تاریخ مکتب صوفیه در آناتولی، بالکان و خاور نزدیک تأثیر بسزایی برجای نهاد. گرچه مولویه در جنوب آسیا فعالیت چندانی نداشتند امّا اشعار مولوی بین مردم سراسر این منطقه نفوذ فراوانی داشته و دارد و توسّط صوفیان دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد. اشعار و تعالیم مولوی در عصر جدید نیز همچنان تأثیر شدید خود را بر افکار و عقاید مسلمانان متجدّد مانند محمّد اقبال لاهوری شاعر فارسی‌گوی پاکستانی و عبدالکریم سروش در ایران برجای گذاشته است.

آثار مولوی

مولانا، ***مثنوی معنوی*** خود را که اثری پندآموز، صوفیانه و طولانی و حدود **۲۵** هزار بیت را شامل می‌شود، طیّ چند سال به رشتهٔ نظم کشیده است. این مجموعه که سرودن آن در سال **۱۲۶۲** آغاز گردید شامل یک رشته حکایات و داستان‌های منظوم است که غالباً سرگرم‌کننده و مطبوع و گاهی نیز بسیار نامطبوع هستند. این اشعار از لحاظ ایجاز و یا اطناب، سبک و موضوع بسیار متنوع هستند و به صورت نه چندان منظم در شش دفتر جمع‌آوری شده‌اند. مجموعهٔ ***مثنوی***، تصوف عملی را که از سنن صوفیانِ شرق (خصوصاً شرح و بیانِ شاعرانهٔ سنائی و عطار) سرچشمه گرفته است، با روایات ***قرآن*** و احادیث اسلامی در هم آمیخته و آن را در قالب شعر و نظمی منسجم عرضه داشته و بدین ترتیب عقاید و دیدگاه‌های خود را در مورد بسیاری از معضلات و غوامض فقه اسلامی بطور مشروح تفسیر و توجیه نموده است. به جرأت می‌توان گفت که ***مثنوی معنوی*** مولانا بالاترین تعداد خواننده و مفسّر را در جهان اسلام از بوسنی تا بنگال به خود اختصاص داده است.

دیوان کبیر یا کلّیات شمس تبریزی، شامل متجاوز از **۳۳۰۰** غزل، قصیده و ترجیع بند و حدود **۲۰۰۰** رباعی است! این اشعار احساس عمیق و متضاد "کمال مطلوب" و یا "زیان مطلق" را در خاطر خواننده جان می‌بخشد و با آنکه غالباً حالت محاوره دوستانه دارد بسیار فیلسوفانه و برخوردار از غنای ادبی و دارای سبک و آهنگی متوازن و مسحورکننده است.

به نظر می‌رسد که بسیاری از این اشعار از ابتدا با موسیقی همراه بوده‌اند. با ترجمه و تفسیری که Friedrich Rückert آلمانی در مورد بعضی از این اشعار به عمل آورده، نفوذ و تأثیر آنها را بر افکار هِگِل آشکار و مدلّل می‌سازد. مطالعهٔ این تفاسیر، این گمان را در اذهان اروپاییان بوجود آورد که مولوی از پیروان وحدت وجود بوده است. بدین روال، مخصوصاً بعد از آنکه رینولد نیکلسن Reynold Nicholson *مثنوی* را با شرح و تفسیر آن به انگلیسی ترجمه نمود، غربیان مولانا را مرادف با روحانیّت و معنویّت اسلامی که عمیقاً معتقد به مدارا و مصالحه است می‌شناسند. در ربع آخر از قرن بیستم، تعدادی از اشعار عمومی و انسان‌دوستانهٔ مولانا به صورت نظم آزاد به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر گردیده امّا غالباً مترجمین از زبان اصلی فارسی اصولاً اطّلاعی نداشته‌اند.

نوشته‌های مولانا به نثر، یکی کتاب ***فیه ما فیه*** است و آن یادداشت‌هایی است از سخنان او که توسط شاگردان به صورت مواعظ و اندرزهای خودمانی و غیر رسمی گرد هم آمده. کتاب دیگر او ***مجالس سبعه*** نام دارد و آن مجموعه گفتارهای رسمی اوست. بالاخره ***مکتوبات*** مجموعه‌ایست از تعدادی از نامه‌های مولانا.

برای مطالعهٔ بیشتر به زبان فارسی
آثار اصلی مولانا:

- ***مثنوی معنوی*** منتشر شده توسّط نیکُلسُن.

دیگر چاپ‌های مهمّ ***مثنوی*** عبارتند از: محمّد استعلامی، (۱۹۹۰). ***مثنوی معنوی***، چاپ دوّم ۷ جلد. طهران: زوّار، و چاپی دیگر از روی قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود مربوط به سال ۱۲۷۸: توفیق سبحانی، (۱۹۹۴). طهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- ***کلّیات شمس و دیوان کبیر***. بدیع الزمان فروزانفر، (۶۷-۱۹۵۷)، ۱۰ جلد، طهران: دانشگاه طهران.
- ***فیه ما فیه***. بدیع الزمان فروزانفر، (۱۹۵۱). طهران: مجلس.
- ***مجالس سبعه***، توفیق سبحانی (۱۹۸۶). طهران: کیهان.
- ***مکتوبات مولانا جلال‌الدّین رومی***، توفیق سبحانی (۱۹۷۲). طهران: مرکز نشر دانشگاهی.

برگزیده انتشارات در بارهٔ مولوی

- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۹۵۴). ***رسالهٔ تحقیق در احوال و زندگی مولانا جلال‌الدّین محمّد مشهور به مولوی***، چاپ دوّم، طهران: زوّار.
- لوئیس، فرانکلین. (۲۰۰۴). ***مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب***. ترجمه فرهاد فرهمندفر. (طهران: نشر ثالث، ۱۳۸۳ ش/ ۲۰۰۴)، ۹۰۴ صفحه.
- لوئیس، فرانکلین. (۲۰۰۵). مولانا: ***دیروز تا امروز، شرق تا غرب***. ترجمه حسن لاهوتی. مقدمه به فارسی توسط فرانکلین، لوئیس (طهران: نشر نمک، ۲۰۰۵/ ش ۱۳۸۴)، ۱۰۲۴ ص، چاپ دوّم، ۲۰۰۷. ■

یادداشت‌ها

اصل انگلیسی این مقاله در ***آنسیکلوپدی اسلام و جهانِ اسلام*** درج شده است.

جایگاه دین در ژاپن

نوشتهٔ فیلیپ یونس و کاوشگر

مطبوعات جهان غالباً از توسعهٔ سریع اقتصادی ژاپن که اینک یکی از چند قدرت بزرگ عالم است کراراً سخن گفته‌اند و می‌گویند امّا به موضوع دین و اعتقادات دینی ژاپونیان کمتر توجّه می‌شود. ژاپن با اروپای غربی و امریکای شمالی این وجه مشترک را دارد که مانند آنها غرق در تجدّد یا مدرنیته است امّا بین ژاپن و مغرب زمین یک تفاوت اساسی هم هست و آن اینکه تجدّد ژاپنی در مخالفت و مقابله با دین پدیدار نشده بلکه در کنار اعتقادات غیر عقلانی فرهنگ شینتو با خدایان متعدّدش و نیز در جوار اعمال و افکار بودایی ظهور و رشد پیدا کرده است.

می‌دانیم که در مغرب زمین مدرنیته یا تجدّد جنبشی بود که در آن عقلانیّت علمی، تصدیق استقلال فرد و ارزشمندی او، آزادی در معتقد به دین بودن یا نبودن و تخصّصی شدن تأسیسات اجتماعی بهم آمیخته بود. چنین تجدّدی وقتی بوجود آمد که قطع رابطه با جهانی غیرمادّی یا صحیح‌تر گفته شود جهانی ماوراء عقل که دین باور دارد حاصل گشت و عرفی شدن جامعه در غرب همراه با بی‌اعتباری قانون یا قوانین مذهبی شد که تا آن زمان پایهٔ اصلی زندگی اجتماعی بود.

داستان ژاپن از حکایت تجدّد و دین در باختر زمین به کلّی متفاوت است. ژاپن کشوری است که چند خدایی بر آن حاکم است و دو مذهب یا دین بزرگ در کنار هم وجود دارند: یکی مذهب شینتو که نوعی اعتقاد به جانداری همهٔ چیزهاست (Animisme) و دیگری بودیسم. این دو آئین تا میانهٔ قرن نوزدهم نوعی کیش مخلوط بوجود آوردند و هیچیک از آن دو دیگری را نفی نمی‌کرد. قانون اساسی فعلی ژاپن جدایی دین از دولت را تأیید می‌کند معذلک در عمل تجدّد در جنب عقاید و مناسک مذهبی تحقّق یافته و ژاپنی‌ها عقیده دارند که حفظ چنین مذهبِ مخلوطِ سیّالی که بیش از حقیقت، آرامش درونی را در آن می‌توان جست لزوماً مترادف با رد و امتناع از تجدّد نیست.

یکی از محقّقان ادیان به نام دانیل هروپو-لژر که جامعه‌شناس است عقیده دارد که در

خود مغرب زمین هم تجدّد، معتقدات دینی را به کلّی از اعتبار نیانداخته چنان که در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۶۰ شاهد نوعی بازگشت به امر روحانی در غرب هستیم که نوعی عکس العمل در برابر خشکی روحی ناشی از "غیر مرموز کردن جهان" و پاسخی بر نگرانی‌ها و پرسش‌های انسان در مورد خود هدف و فایدهٔ مدرنیته است. چه بسا فلسفه‌های مذهبی منشعب از سنّت‌های غربی و شرقی که در این دوره به ظهور رسیده و در برابر دستاورده‌های عِلْم قد عَلَم کرده‌اند.

در ژاپن که هرگز شاهد گوشه‌نشینی دین در برابر وضع غیر مطمئنی که ناشی از تجدّد است نبوده است، عدّهٔ کثیری از مردم روی به امور روحانی آورده‌اند و فرقه‌های کوچک و معتقدات مذهبی از سرچشمه‌های متفاوت مانند قارچ در همهٔ جامعه روئیده و سر بر کشیده‌اند. برخی از این فرقه‌ها حتّی با شور و هیجان به تبلیغ معتقدات خود پرداخته‌اند و به جای سیستم‌های بزرگ مذهبی اکنون جامعه‌های مذهبی کوچکی بوجود می‌آید که پیروان هر یک با درک تجارب و عواطف مشترک سعی می‌کنند که از یک خودآگاهی خودخواهانه خویش را رها سازند. این جستجوی منابع تازه برای معنی دادن به زندگی مخصوص بخش‌های عقب‌مانده جامعهٔ ژاپنی نیست بلکه بیشتر نزد کسانی دیده می‌شود که کاملاً با تجدّد سازگاری داشته‌اند.

چنانکه محقّق ژاپنی سوسومو شیما زونو می‌گوید، این شکوفندگی انواع معتقدات مذهبی که گاه با سنّت‌های محلّی نیز آمیخته شده مبدأ و منشأ ظهور یک نوع روحانیّت مخصوص شده که حدود و ثغور میان امر دینی و امر عرفی را ناپیدا کرده و نوعی دین‌داری موّاج عرفی را ایجاد نموده است.

در ادیان قائل به کتاب، عقاید و مناسک علقهٔ ارتباط میان انسان و خدا هستند در حالیکه از نظر بودیسم ژاپنی، دین راهی است برای نجات از رنج و درد و سیری است در مسیر نوعی خردمندی متعالی. در مقابل، آئین شینتو فقط ستایش و نیایش زندگی و طبیعت است و حاوی محمولهٔ اخلاقی و عملیات تحمیلی نیست.

مدارا و تساهل آئین بودایی ژاپنی که هرگز نخواسته مذاهب بومی را ریشه‌کن سازد، موجب شده که خدایان شینتو هم داخل معبد بودایی شوند و نوعی مذهب مختلط بوجود آید. از نظر نهادی و تأسیساتی، دو آئین مذکور از هم جدا هستند ولی در اذهان مردم اعتقادات مربوط به آن دو با هم تناقض و تعارض ندارند.

چنین حالت ذهنی نزد ژاپنی، زمینه را برای بنیادگرایی و تعصب هموار نمی‌کند، در این مجمع الجزائر، جهاد یا جنگ مقدّس ناشناخته است. البته در گذشته منازعاتی میان فرقه‌های مذهبی دیده شده ولی نزاع بر سر اصول جزمی دینی نبوده بلکه موضوع اختلاف، حصول قدرت یا تصرف سرزمین بوده است.

باید متذکر بود که آئین شینتو در فاصلهٔ پایان قرن نوزدهم و شکست ژاپن در سال ۱۹۴۵ (جنگ دوّم جهانی) مذهب رسمی دولت شد یعنی مذهب را دولت وسیله‌ای فکری و

اعتقادی (ایدئولوژیک) جهت نظامی‌گری قرار داد امّا مذهب مذکور در ذات خود به تعصب و میل غلبهٔ فکری، گرایش نشان نداد.

راست است که در همهٔ ادیان بزرگ دو تمایل یا دو حرکت متضاد به چشم می‌خورد یکی به سوی تسامح و تساهل و دیگری به سوی تعارض و مقابله. امّا در ژاپن اگر دورهٔ دولتی شدن مذهب شینتو را استثناء کنیم هیچگاه دین عامل گرایش به موضع رادیکال یعنی انحصارطلبی نبوده است.[1]

*

یادداشت مکمّل

کلمهٔ شینتو به معنی راه "کامی" یعنی راه خدایان است. این آئین در ژاپن ولادت یافت و در همان جا گسترش پیدا کرد. شینتو دارای یک مکتب عقیدتی محکم و مستقر نیست و در حقیقت نمودار هویت ژاپنی و نظام ارزش‌های ملّت ژاپن است. در آئین شینتو چهار شکل اصلی را می‌توان تشخیص داد: شکل نخست، شینتوی خانوادهٔ سلطنتی است یعنی آداب و مراسمی که امپراطور ژاپن یا کسی به جانشینی او به افتخار ربة النوع آفتاب و سایر نیاکان آن خانواده در اوقات مختلف زندگی خانوادهٔ سلطنتی و ملّت ژاپن انجام می‌دهند. در گذشته این آداب و رسوم در جمع انجام می‌شدند و حال جنبهٔ خصوصی و داخلی پیدا کرده‌اند. شکل دوّم که رایج‌ترین شکل سنّت شینتو است به نام شینتوی معابد است که در هزاران معبد که در سراسر کشور می‌توان یافت مرعی هستند. این دو شکل اصلی نوعی اختراع سیاسی در دورهٔ میجی بودند و بعد از جنگ جهانی دوّم ملغی گردیدند. شینتوی معابد خصوصاً برگرد نیایش امپراطور دور می‌زد. سوّمین شکل، شینتوی ۱۳ فرقه است که در قرن ۱۹ بوجود آمد و تقریباً در همهٔ موارد مؤسسان آنها شخصیت‌هایی بودند که مقبولیت عامه داشتند. بر این سه شکل، شینتوی تودهٔ مردم را باید افزود که مجموعه‌ای از رسوم دینی و جادویی است و این شکل چهارم است که دینداری اصلی و عمقی مردم ژاپن را تشکیل می‌دهد و بر روی آن انواع سنّت‌ها چون بودایی پیوند خورده‌اند.

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که آئین شینتو به جای اصول جزمی خاص که معمولاً اساس دیگر ادیان است، همهٔ توجهش به مشارکت دادن همهٔ مردم در مراسم و مناسکی است که تعلق همگان را به جامعهٔ واحد نشان می‌دهد. مراسم و مناسک شینتو در ستایش و نیایش زندگی افراد و جامعه‌ها و حوادث مهمّ زندگی فردی و جمعی و ملّی است، در حالی که مراسم مربوط به مرگ بیشتر از سنّت بودایی برمی‌خیزد. مراسم را، هم در خانه می‌توان انجام داد و هم در معبد. کلمهٔ "کامی" شامل هزارها موجود آلهی است که در اساطیر ژاپنی به آنها اشاره شده است ولی در واقع هر چیزی که در انسان نوعی احساس ترس و احترام پدید آرد از جمله حوادث طبیعی به "کامی" تعلّق دارد. ژاپنی سعادت را در حیات بعد نمی‌جوید بلکه طالب آن در همین جهان کنونی است. در مراسم و مناسک جمعی ژاپنی‌ها، ارواح رفتگان هم دعوت می‌شوند که در شادی و شعف و جشن‌های پُر سرور مردم زنده شرکت

کنند و در حقیقت نوعی وحدت میان آدمی و طبیعت و موجودات الٰهی یعنی غیبی وجود دارد.

مقاله‌ای که در آغاز، ترجمهٔ اجمالی آن مطرح شد روشن می‌کند که فردگرایی ناشی از تحولات مرتبط با تجدّد و عقلانیّت آن و حتّی سیر دنیا به سوی "جهانی شدن" امور نتوانسته است تزلزلی در دینداری خاص ژاپونیان پدید آورد.

حاصل آنچه رفت این است که: ۱) ریشهٔ شینتوئیسم در اساطیر کهن ژاپنی است که نخست در قرن پنجم میلادی و بعد در قرن هشتم گردآوری شد و به کتابت آمد. ۲) این آئین به طور عمده پرستش طبیعت است، "آدم خدایان" بعدها پدید آمدند. ۳) این آئین تقریباً فاقد دستورهای اخلاقی است و عملاً جهانی دیگر نمی‌شناسد. ۴) خدایان نه فقط آدمیان مقدّس بوده‌اند بلکه هر موجودی بوده که منشأ بیم (یا امید) باشد. میکادوها (سلاطین) در میان آدمیان لایق پرستش هستند. ۵) الههٔ خورشید والاترین خدایان است ولی امور مهم آسمانی در شورایی از خدایان حل و فصل می‌شود. ۶) وقتی آئین بودا در اواسط قرن ششم میلادی وارد ژاپن شد و قبل از آن آئین کنفوسیوس، تحولی در آئین شینتو فراهم آوردند و آن را لطیف‌تر کردند و بر آن محتوای اخلاقی افزودند. ■

یادداشت‌ها

۱- تا اینجا ترجمه‌ای است از روزنامهٔ *لوموند*، ۳۱ اوت ۲۰۰۶، زیر عنوان "ژاپن: تجدّد همراه با دین" با اندک تصرّفی در آن برای فهم بهتر خوانندگان فارسی زبان.

گرفتار خشونت

از همکار پیام بهائی

گیتی شده امروزه گرفتار خشونت
کس نیست دل آسوده ز آزار خشونت
از مدرسه تا مسجد و از خانه به بازار
هر جا نگری نیست جز آثار خشونت
بر جای گلِ سرخ دلاویز محبّت
روئیده بهر سویِ چمن خار خشونت
باور نتوان کرد که در عصر تمدّن
عالَم شده این قدر هوادار خشونت
مردم چه بدی دیده مگر از سخن لطف
کامروز گرائیده به گفتار خشونت؟
انصاف و مروّت شده نایاب چو اکسیر
گرم است از آن روز که بازار خشونت
اغماض و مدارا شده افسانه دریغا
زان ره که شده خلق خریدار خشونت
دانی که خدا ذات تو با عشق عجین کرد
پس چیست بدین مرتبه رفتار خشونت؟
از مهر چه می‌خیزد جز منّت و شادی؟
جز کینه چه می‌زاید از کار خشونت؟
نومید مشو جانا کز لطف الٰهی
یک روز شود معدوم کردار خشونت
بر جای سلاح آید اصلاح و بتدبیر
نابود شود یکسره اَبزار خشونت
هر جا گذری صلح و صفا بینی و یاری
کس را نرسد فرصت دیدار خشونت
آن روز جهان برشکفد چون گل صد برگ
آسوده ز اندیشه و پندار خشونت

قلب - دل

روحِ قلب معرفة‌الله است
حضرت بهاءالله

گمان ندارم که در زبان فارسی بتوان کلمه‌ای یافت که به اندازهٔ کلمهٔ دل رایج و مستعمل باشد. از دل به صیغهٔ منفرد که در کتب لغت به دوازده معنی آورده شده (چون عضو داخلی بدن به شکل صنوبری که ضربان‌هایش موجب دَوَران خون و ادامهٔ حیات می‌شود، خاطر و ضمیر، جان و روان، جرأت و شهامت، لطیفهٔ ربانی و روحانی که حقیقت انسان باشد، مخزن اسرار حقّ) تا دل که با کلمات دیگر مرتبط شده و ترکیبات متداولی (چون دلبر و دلدار و دلجوی و دلچسب و دلپسند و دلخوش و دلتنگ و امثال آن) را ساخته است. دل را مرکز عواطف دانسته‌اند و مغز را مرکز فکر و عقل امّا گاه دل به معنی نفس ناطقه یا روح آمده که همهٔ قوای آدمی از جمله قوهٔ متفکّره و عاقله را در بر می‌گیرد و هر گاه این دل معطوف به معرفت الّهی شود و مانند آینه جمال حقّ را در خود منعکس کند اصطلاح عرش رحمن بر او زیبنده می‌شود که در مورد آن حضرت بهاءالله فرموده‌اند:

«این مسلّم است که قلب عرش تجلّی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیّه، این مقام را بیان فرمودیم، لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن»

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص۱۲۳

در توضیحات آینده معلوم خواهیم داشت که تضاد و تعارضی میان دل یا قلب به عنوان مرکز احساسات و عواطف آن گونه که شعرا انگاشته‌اند و دل یا قلب به عنوان روح انسانی آن گونه که عرفا پنداشته‌اند نیست و به یک اعتبار دل آدمی نقطهٔ اتصال میان نفس و روح، میان ملک و ملکوت است یعنی هم با عشق‌های زمینی و این جهانی که جاذب نفس آدمی است سر و کار دارد و هم با عشق الّهی که جاذب روح است و اگر والاتر رود به مرتبهٔ فؤاد فائز می‌شود که به فرمودهٔ حضرت بهاءالله در چهار وادی اعلیٰ مراتب است و به قول خواجه عبدالله انصاری "سراپرده مشاهدت حقّ" است.

بد نیست که به برخی از معانی و مفاهیم دل یا قلب، چنان که مقبول اهل عرفان است اشاره کنیم. این معانی چنان که در ***فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی***[1] آمده بدین قرار

است: نفس ناطقه (یعنی روح انسان)، مخزن اسرار حقّ، عرش رحمن، نقطهٔ اتصال ملک و ملکوت، محل نور ایمان، پادشاه جمله اعضای تن، جایگاه معرفت خدای تعالی، محل مشاهدت جمال حضرت دوست، جام گیتی‌نمای که حقائق اوصاف ربانی و دقائق الطاف یزدانی در وی مشاهده توان کردن، خلوت‌خانه محبّت خدا، محل تجلی انوار الهی.

در تشریح موضع قلب که بین نفس و روح واقع است گفته شده (عزّالدّین کاشانی) که چون نفس از روح جدا گشت عشق و نزاع از طرفین پدید آمد و از ازدواج هر دو عشق، صورت قلب متولّد گشت یعنی قلب برزخ میان روح و نفس است. اگر نفس را متعلق به عالم طبیعت دانیم، هرگاه نفس در پی دل که فرزند اوست رود به مرتبت والاتری رسد که عالم روح باشد.

در اینجا دل از یک طرف پای در جهان نفسانیات دارد و از این بابت مرکز عشق و عواطف زمینی می‌شود و از طرف دیگر سر به جهان روح می‌ساید و وسیلهٔ معرفت حقائق علوی می‌شود و مخزن اسرار حقّ و عرش رحمن و آینهٔ اوصاف الهی. پس وقتی در عرفان سخن از دل یا قلب می‌رود مراد آن گوشت صنوبری شکل نیست بلکه «جوهر روحانی مجردی است که واسطهٔ میان روح و نفس است». چه تعبیر و تصویر زیبایی کرده است از دل و قلب کتاب ***کشف الاسرار*** که می‌گوید: «قلب‌ها ظرف‌های خدا هستند در روی زمین و دوست‌ترین آنها نزد خدا دلی است که صاف‌تر و نازک‌تر باشد».

حضرت بهاءالله گاه قلب را به معنای خاطر و ضمیر به کار می‌برند مثلاً در آغاز ***کتاب مستطاب ایقان*** در بحث از شرایط سالکین می‌فرمایند که باید «*قلب را از ظنونات متعلّقه به سبحات جلال*» پاک و مقدّس نمایند. در قسمت دوّم همان کتاب مستطاب وقتی سخن از شرایط مجاهده در میان است می‌فرمایند که باید شخص مجاهد

«*در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی آلهی است از جمیع غبارات تیرهٔ علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید*»

و همچنین معنای عاطفی یا نفسانی دل را در نظر دارند وقتی که شرط دیگر شخص مجاهد را چنین اعلام می‌فرمایند:

«*همچنین دل را از علاقهٔ آب و گل یعنی از جمیع نقوشات شبحیه و صور ظلیه مقدّس گرداند*[۲] *به قسمی که آثار حب و بغض در قلب نماند که مبادا آن حب او را به جهتی بی‌دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید*».

به این ترتیب مقام و منزلت دل یا قلب در آثار بهائی بسیار والاست به حدّی که حضرت بهاءالله در حقّ آن فرموده‌اند: «*قلب خزینهٔ من است*» (***منتخباتی***، ص۲۰۷) و در حالی که امور عالم را به رؤسا و امرا تفویض فرموده‌اند یادآور می‌شوند که حقّ «*آنچه را از برای خود خواسته مدائن قلوب عباد بوده*» (***منتخباتی***، ص۱۵۵) و احبّاء را تشویق فرموده‌اند که مانند مفتاح (کلید) آن ابواب را به قوّت اسم اعظم بگشایند یعنی به درون مدائن قلوب عباد از طریق القای

کلمهٔ حقّ راه جویند.

اینجاست که قضیهٔ بسیار مهمّ ایمان مطرح می‌شود. تجربه نشان داده که در بلاد غرب بسیاری از مردم از طریق عقل یعنی تفکّر و سنجش آثار و تعالیم مبارکه به امر الّهی سر سپرده‌اند. هستند نفوسی نیز که خلأ عاطفی آنان را از راه دل به امر مبارک مایل و راغب کرده. البته ایمان حقیقی و کامل هم عقل را اقتضاء می‌کند و هم عشق را ولی مرتبهٔ بالاتر از هر دو این است که تعالیم الّهی در وجود فرد تمکّن و تحقّق پیدا کند و در چنین حالی است که انسان تجلی‌گاه کمالات الّهی می‌شود و روح او مرآت اوصاف علوی می‌گردد.

در همان آغاز ***کلمات مکنونهٔ عربی*** آمده است که: «*یا ابن الروح فی اوّل القول املک قلباً جیّداً حسناً منیراً لتملک ملکاً دائماً باقیاً ازلاً قدیماً*» شرط وصول به ملکوت بقا را قلب خوب و پاک و شفاف دانسته‌اند و در تأکید بر اینکه قلب در معنای روح خزینهٔ حقّ است فرموده‌اند: «*یا ابناء الروح، انتم خزائنی لأن فیکم کنزت لئالی اسراری و جواهر علمی فاحفظوها*». چقدر فرق است بین تصویر انسان گناه‌کار که علمای مسیحیت به تفسیر نادرست از کتب مقدّسه ارائه کرده‌اند و تصویر انسان بدان‌گونه که در آثار جمال اقدس ابهیٰ از جمله ***کلمات مکنونه*** انعکاس دارد و در این عبارات جلوه‌گر است:

«*یا ابن الرّوح خلقتک غنیّاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستذل و مِن جوهر العلم ظهرتک لم تستعلم عن دونی و مِن طین الحبّ عجنتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدراً قیوماً*».

*

از بدایع امر الّهی آن است که در عین حال که حبّ معنویات را در دل‌ها قوّت می‌دهد موجب قطع تعلّق و توجّه به دنیا و اصلاح و تکمیل آن نیست حتّی امر الّهی واسطه‌ای است بین قلب در معنای نفسانی آن و قلب در معنای روحانیش، چنان که حضرت عبدالبهاء در مورد عشق به همسر می‌فرمایند که باید همسر خود را از طریق عشق به جمال الّهی دوست داشت زیرا هر چه باشد تعلّقات صوری[3] ناپایدار است امّا اگر انسان در همسر خود تجلّی نور محبوب ازلی را ببیند عشق او هرگز خللی نخواهد یافت و نقصان و زوال نخواهد گرفت.

ای کاش آدمیان وقتی به همنوع خود، به جهان مادّه و طبیعت و به هر چیز دیگری می‌نگریستند فقط به سود و فایده‌ای که از آنها می‌توان گرفت نظر نداشتند و در عین حال در همه چیز و همه کس تجلّی حقائق علوی را می‌دیدند همان طور که سعدی شیرازی می‌دید و می‌گفت:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست ■

یادداشت‌ها

۱- تألیف دکتر سیدجعفر سجادی، نشر ۱۳۷۹، ص۳۸۷ به بعد.

۲- اشاره روشنی است به نظریهٔ غار و اشباح اشیاء نزد افلاطون حکیم.

۳- مثلاً دلبستگی به زیبایی مخاطب خود یا تندرستی و شادابی او.

غصن ممتاز

تذکاری از دست‌آوردهای مقام رفیع مؤسّسهٔ ولایت

نوشتهٔ جناب علی نخجوانی
ترجمهٔ کیومرث مظلوم

اساس مؤسّسهٔ ولایت

هیچگونه بررسی و مطالعه دربارهٔ مقام بی‌همتای مؤسّسهٔ ولایت امرالله نمی‌تواند کامل باشد مگر آنکه مروری هرچند سریع بر ***الواح وصایای حضرت عبدالبهاء*** و نیز ***کتاب اقدس***، امّ‌الکتاب آئین بهائی، که پیش‌بینی‌های آن اساس محتویات ***الواح وصایا*** را تشکیل می‌دهد، به عمل آید.

این مسلّم است که حضرت عبدالبهاء در ***الواح وصایا*** مؤسّسهٔ ولایت را بوجود آوردند. میرزا محمّد علی، برادر ناتنی آن حضرت، که می‌بایستی جانشین مرکز پیمان الٰهی باشد به دست خود با شکستن عهد و میثاق حضرت بهاءالله خویشتن را از دایرهٔ امر الٰهی خارج کرده بود و این مسأله برای عموم بهائیان از همان ابتدا به خوبی روشن بود زیرا حضرت عبدالبهاء در پاسخ به سه نفر از بهائیان که سؤال از مرجع اهل بهاء پس از ایشان کرده بودند چنین مرقوم فرمودند:

«*اِنَّ هذا السّرّ مصون فی صدف الامر المحتوم کاللّولوء المکنون و سیلوح انواره و یُشرق آثاره و یظهر اسراره*» ***دور بهائی***، ص ۷۰

یعنی: این رازی است که چون مرواریدی در صدف بسته‌ای کاملاً پنهان است. زمانی فرا خواهد رسید که نور آن تابان، آثار آن هویدا و رازهایش پدیدار خواهد گردید.

این راز پس از گشوده شدن ***الواح وصایا*** آشکار شد و اهل بهاء آگاه گردیدند که شوقی افندی جانشین حضرت عبدالبهاء و پس از آن حضرت «*النّور الّذی یَلوحُ و یُضیئُ مِن فَجرِ الهُدیٰ*» (***الواح وصایا***) **یعنی:** نور درخشان و پرتو افشان سحرگاه هدایت الٰهی، هستند.

حضرت عبدالبهاء، شوقی افندی را در ***الواح وصایا*** با وصف‌هایی مانند: "فرع مقدّس"، "غصن ممتاز"، "ولیّ امرالله" و "آیت الله" ستوده و ایشان را "مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی‌امرالله و احبّاءالله" و "مبیّن آیات‌الله" معرّفی فرمودند.

حضرت عبدالبهاء قدم را فراتر نهاده و در همین الواح می‌فرمایند:

«... فرع مقدّس ولیّ امرالله... در تحت حفظ و صیانت جمال ابهیٰ و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ... است... مَن خالَفَهُ... فَقَد خالَفَ‌اللّٰه... وَمَن اَنکَرَهُ فَقَد اَنکَرَاللّٰه وَمَن انحازَ وَافتَرَقَ و اعتَزَلَ عَنهُ فَقَدِ اعتَزَلَ و اجتَنَبَ وَ ابتَعَدَ عَنِ الله»

یعنی: هرکه با او مخالفت کند... مخالفت با خدا کرده... و هرکه او را انکار کند انکار خدا کرده و هرکه راه انحراف و جدایی در پیش گیرد و از او روی برگرداند همانا راهی غیر از راه خدا را برگزیده، از خدا دور گردیده و از خدا روی برتافته است. اوج بیان حضرت عبدالبهاء در این الواح دربارهٔ ولیّ امرالله این ندای پُرطنین آن حضرت است که می‌فرمایند: *«طوبی لِمَن استظلّ فی ظلّه الممدود علی العالمین»* **یعنی:** خوشا به حال کسی که در سایهٔ بر جهانیان گستردهٔ او، پناه جوید.

از آنجا که حضرت ولیّ‌امرالله در این الواح با عنوان "مبیّن آیات‌الله" معرّفی شده‌اند، بر همگان روشن گردید که تبیین‌های بیانات حضرت بهاءالله که از کِلک حضرت شوقی افندی جاری می‌گردد یا بر اساس دستور ایشان نگارش می‌یابد همانند تبیین‌های صادره از قلم مُلهَم حضرت عبدالبهاء جزء نصوص آلهی و الزام‌آور است- گرچه مقام حضرت شوقی افندی برابر با مقام دو مظهر امر آئین آلهی و حضرت عبدالبهاء نیست. نظر به این مطلب است که بیت عدل اعظم در مقدّمهٔ قانون اساسی خود چنین مرقوم داشته‌اند:

«منشأ بیت العدل اعظم و سُلطه و اختیار و وظائف و دائرهٔ اقداماتش کُلّ مُنبعث از آیات مُنزلهٔ حضرت بهاءالله است. این آیات باهرات با تبیینات و توضیحات مرکز میثاق و ولیّ امرالله، که بعد از حضرت عبدالبهاء یگانه مبیّن منصوص بیانات مقدّسه‌اند، کلّ مجموعاً مرجع واجب الاطاعه و اُس اساس بیت العدل اعظم محسوب». ***ارکان نظم بدیع***، ص۳۱۹

عالم بهائی از ۳۹ سال نزول وحی توسّط حضرت بهاءالله و مجموعاً ۶۵ سال تبیین آیات آلهی بوسیلهٔ دو مبیّن منصوص بهره‌مند بوده است. باید به خاطر داشت که گرچه با صعود حضرت شوقی افندی تبیین آیات آلهی توسّط مبیّن منصوص خاتمه پذیرفته امّا این بدان معنی نیست که تبیین آیات توسّط افراد، با ذکر اینکه نظر شخصی آنها است، غیر مُجاز باشد. برعکس چنانکه بیت عدل اعظم فرموده‌اند چنین اظهار نظرهائی مطلوب و برای افرادی که در پی مطالعه و فهم تعالیم آلهی باشند تمرینی است سالم در تفکّر. (MUHJ, 88)

در ***کتاب اقدس***، حضرت بهاءالله حدّ اقل در دو آیه به حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند. در آیهٔ نخست (بند ۱۲۱) می‌فرمایند:

«اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القدیم»

یعنی: هنگامی که دریای حضور من فروکشد و کتاب وحی من به پایان رسد به آنکه خدا اراده کرده و از این اصل قدیم منشعب شده، روی آورید.

در ***کتاب عهدی*** حضرت بهاءالله پس از ذکر این

آیه از ***کتاب اقدس*** چنین تصریح می‌فرمایند: «*مقصود از این آیهٔ مبارکه غصن اعظم بوده*».

آیهٔ دوّم ***کتاب اقدس*** (بند ۱۷۴) دربارهٔ تبیین آثار نازل از قلم حضرت بهاءالله است و می‌فرمایند: «*اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم*»

یعنی: هنگامی که کبوتر آلهی به سوی مقصدِ دور دستِ مسکنِ پنهان خود پرواز نماید، برای هر آنچه که از کتاب آلهی درنیافتید به فرعی که از این اصل پُرتوان روئیده مراجعه کنید.

البتّه مقصود مبارک از غصن یا فرع در این آیه، حضرت عبدالبهاء است ولی معنی آن در حقّ حضرت شوقی افندی نیز صادق است زیرا هیکل مبارک نه تنها غصن ممتاز بودند و از درخت مقدّس روئیده بلکه از طرف مرکز پیمان به عنوان مُبیّن تعالیم بهائی نیز تعیین گردیده بودند.

ایادی امرالله جناب علی‌محمّد ورقای شهید از حضرت بهاءالله ضمن عریضه‌ای دربارهٔ آیهٔ دوّم ***کتاب اقدس*** که در بالا ذکر گردید سؤال کردند و حضرت بهاءالله جواب فرمودند که مقصود "غصنین" [دو غصن] است. به عبارت دیگر حضرت بهاءالله در نظر داشتند که تنها دو غصن، وظیفهٔ تبیین آیات آلهی را به عهده گیرند و این مقام را همیشگی و دارای مداومت نمی‌دانستند. البتّه در آن هنگام در اندیشهٔ همگان این بود که غصن دوّم باید میرزا محمّد علی باشد زیرا بعد از حضرت عبدالبهاء که غصن اعظم بودند وی غصن اکبر بود؛ امّا پس از صعود حضرت بهاءالله میرزا محمّد علی نقض عهد کرد و از دایرهٔ امر آلهی بیرون رفت. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا حضرت بهاءالله، مظهر آلهی و مخزن علوم ربّانی، که بطور مسلّم از چگونگی حال غصن اکبر آگاه بودند وی را در ***کتاب اقدس*** به عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء تعیین فرمودند؟ همین پرسش را در مورد حضرت عبدالبهاء نیز می‌توان مطرح کرد که آن حضرت با آنکه بطور مسلّم آگاه بودند که پس از شوقی افندی ولیّ امر دیگری نخواهد بود چرا در ***الواح وصایا*** از جانشینان شوقی افندی به عنوان ولیّ امر سخن به میان آوردند؟ حضرت ولیّ امرالله در کتاب ***نظم جهانی بهائی*** در مورد ***کتاب اقدس*** و ***الواح وصایای حضرت عبدالبهاء*** به نکته‌ای اشاره می‌فرمایند که شایان توجّه است. می‌فرمایند:

«*مطالعهٔ دقیق این دو سند مقدّس نشان می‌دهد که هر دو با یکدیگر ارتباطی نزدیک دارند و هر دو مقصدشان یکی است و دارای روش واحدی هستند*» ***نظم جهانی بهائی***، ص۹

به عبارت دیگر روشی که حضرت بهاءالله در ***کتاب اقدس*** به کار گرفتند همان روش نیز بوسیلهٔ حضرت عبدالبهاء در ***الواح وصایا*** به کار بسته شد. آیا نمی‌توان باور داشت که گُزینش این روش بوسیلهٔ آنان از روی حکمت بود؟ آیا به احتمال زیاد نمی‌توان گفت که در حالیکه هر دو می‌دانستند که تا چه حدّ بی‌وفایی و پیمان شکنی بر آنها که بالقوّه می‌توانستند مصدر امر شوند چیره خواهد گردید با این وجود برای امتحان بهائیان در وصیّت‌نامه‌های خود پیش‌بینی‌هایی را برای مقام جانشینی جانشینان

خود که نمی‌توانست تحقق یابد گُنجاندند تا مؤمنان حقیقی و صمیمی از آنها که فقط دم از ایمان می‌زنند جدا گردند؟

در کتاب ***گوهر یکتا*** اثر امة البهاء روحیه خانم از خاطرات پزشکی آلمانی به نام دکتر فَلشِر Dr. Falscheer ساکن حیفا چنین نقل گردیده که روزی این خانم در حضور حضرت عبدالبهاء بود و شوقی افندی که تقریباً ۱۱ سال داشت وارد اطاق گردید و پس از ادای احترام به نیای بزرگوار خود از در خارج شد. در این موقع حضرت عبدالبهاء به دکتر فَلشِر رو کرده و از جمله چنین فرمودند: «*حضرت بهاءالله... کمی پیش از صعود مرا متذکّر داشته امر فرمودند که بدون ملاحظهٔ ارشدیّت و سن بایستی در بین پسران و نوه‌های خود بنگرم و کسی را که خداوند مقدّر فرموده برای جانشینی خود انتخاب کنم*» (***گوهر یکتا***، ص۱۹). بنا بر این معلوم می‌شود که جمال قدم از عهد شکنی میرزا محمّدعلی آگاه بودند و بر این اساس به غصن اعظم خود فرموده بودند که وی برای جانشینی خویش می‌بایستی غصن دیگر را برگزیند و حضرت عبدالبهاء نیز نوهٔ خود، غصن ممتاز، شوقی افندی، را برای این مقام انتخاب فرمودند.

هنگامیکه در امر الّهی اختیار یا اجازهٔ کاری به فردی یا مؤسّسه‌ای داده می‌شود باید مطمئن بود که لیاقت و قدرت اجرای آن نیز ارزانی می‌گردد. حضرت ولیّ امرالله در تعریف وظیفهٔ خود به عنوان مبیّن آیات الّهی می‌فرمایند: «*... به ولیّ امر مشخّصاً قدرت لازمی برای نمایاندن منظور و مقصود و معنای بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء عنایت گردیده...*» (WOB, 151). با این بیان در حقیقت هیکل مبارک می‌فرمایند که ایشان می‌توانستند افکار مؤسّس امر بهائی و مرکز میثاق او را بخوانند و منظور آنان را دریابند. در جای دیگر نیز در همین زمینه می‌فرمایند که چنین قدرتی ولیّ امر را بر «*داشتن چشم‌اندازی دور و مداوم برنسل‌های آینده*» (WOB, 148) قادر کرده است. بنا بر این حضرت ولیّ امرالله می‌توانستند چگونگی پیشرفت امر مبارک و تحوّل دنیا را در طی نسل‌های آینده از قبل مشاهده کنند. این‌چنین قدرت، موهبتی بود الّهی که به آن حضرت اعطا شده بود.

در ***کتاب مفاوضات*** فصلی است دربارهٔ مصونیّت از خطا یا عصمت. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که عصمت بر دو نوع است: عصمت ذاتی و عصمت موهوبی. عصمت ذاتی ویژهٔ پیامبران الّهی است و آنان با داشتن چنین عصمتی که جزء ذات آنان است قادر به دریافت وحی از طرف خدا می‌باشند. در حالی که عصمت موهوبی عصمتی است اعطا شده به فرد یا مؤسّسه‌ای و آنان که چنین عصمتی به آنها داده می‌شود قادر به کسب الهامات الّهی می‌باشند و نه دریافت وحی از طرف خداوند. سپس حضرت عبدالبهاء در شرح عصمت موهوبی بطور واضح و مختصر می‌فرمایند که هرگاه خداوند از کسی که او را برای چنین عصمتی انتخاب کرده محافظت و حمایت نکند این «*لایق و سزاوار حضرت احدیّت نه*» (***مفاوضات***، ص۱۳۰). این، بدان مفهوم است که شایستهٔ خداوند نیست که از ما بهائیان

بخواهد از فرد یا مؤسّسه‌ای خواه حضرت عبدالبهاء، خواه حضرت شوقی افندی یا بیت عدل اعظم اطاعت کنیم امّا الهامات و هدایت خود را از آنان دریغ نماید.

هدف از مطالبی که در بالا نگاشته شد اینست که ما به مقام والای حضرت ولیّ امرالله پی بریم و آن نه تنها از نظر توجّه به کانون واحدی از نور هدایت آلهی برای حفظ وحدت و اتّحاد جامعهٔ بهائی است بلکه از آن نظر است که آن حضرت منبع الهامات آلهی و هدایت ربّانی بوده‌اند- هدایتی که آخرین پناهگاه بشر سرگردان در تمام دور بهائی به شمار می‌آید.

خدمات هیکل مبارک پیش از دوران ولایت

در اینجا نیازی نیست که زندگانی حضرت شوقی افندی از زمان کودکی تا آغاز عصر تکوین را که آن مولای عزیز بر مسند ولایت تکیه زدند مورد مطالعه قرار دهیم؛ امّا نگاهی گذرا به دوره‌ای که ایشان در خدمت نیای محبوب خود بودند یعنی از تابستان سال ۱۹۱۸ (که از دانشگاه آمریکایی بیروت فارغ التحصیل گردیدند) تا بهار سال ۱۹۲۰ (که ارض اقدس را برای ادامهٔ تحصیل در آکسفورد انگلستان ترک فرمودند) مفید خواهد بود.

خدمات حضرت شوقی افندی در ۱۸ ماهی که ایشان به عنوان منشی و یا کاتب در حضور حضرت عبدالبهاء بودند عبارت بود از ترجمهٔ به فارسی نامه‌هایی که از غرب واصل می‌گردید و نگارش پاسخ‌هایی که توسّط حضرت عبدالبهاء به ایشان املاء می‌شد و بعد ترجمهٔ این پاسخ‌های مبارک به انگلیسی و ارسال آن همراه با متن فارسی اصل بیانات حضرت عبدالبهاء برای بهائیان غرب. در این دوره، حضرت شوقی افندی نامه‌نگاری‌های خصوصی خود را نیز با تعدادی از دوستان نزدیک خویش محفوظ نگاه داشتند و نیز دارای دفترچهٔ خاطراتی بودند که در آن رویدادهای مهمّ مرکز جهانی امر، خبرهای پیشرفت امرالله و نیز افکار و احساسات شخصی خود را دربارهٔ امر و ارض اقدس یادداشت می‌کردند. این خاطرات تاکنون منتشر نگردیده و چنانکه گفته شد مربوط به دوره‌ای است که ایشان به عنوان منشی حضرت عبدالبهاء خدمت می‌کرده‌اند. پس از آنکه هیکل مبارک به مقام ولایت امر برگزیده شدند دیگر به نگارش خاطرات خود ادامه ندادند. نسخهٔ کامل این خاطرات در دارالآثار بین‌المللی محفوظ است و شاید بتوان امیدوار بود که در موقعیّتی مناسب بر حسب تصمیم بیت عدل اعظم انتشار یابد. ترجمه‌هایی از برخی از الواح حضرت عبدالبهاء و نیز برگزیده‌هایی از دفتر خاطرات ایشان در بعضی از شماره‌های مجلّهٔ *نجم باختر* مربوط به دورهٔ مذکور منتشر گردیده‌اند.

پس از صعود حضرت عبدالبهاء و انتشار *الواح وصایا*، دنیای بهائی در نهایت هیجان نه تنها در انتظار مشاهدهٔ شخصیّت و طرز منشِ این جوانِ جانشین حضرت مولی الوریٰ بود بلکه در اشتیاق دیدن طرز نگارش و لحن آثار وی به سر می‌برد. هنگام صعود حضرت بهاءالله، احبّای شرق قبلاً با قلم مُلهَم و پُرتوان

غصن اعظم او، از طریق آثاری چون *رسالهٔ مدنیّه* و *مقالهٔ شخصی سیّاح* آشنا شده بودند، امّا در مورد حضرت شوقی افندی در نزد عموم بهائیان چه در شرق و چه در غرب چنین آشنایی، به علّت جوان بودن آن حضرت و کوتاه بودن دوران شکوفایی آثارشان، وجود نداشت.

واکنش‌ها و اقدامات هیکل مبارک بلافاصله پس از صعود حضرت عبدالبهاء

نخستین نامه‌های حضرت شوقی افندی پس از صعود نیای بزرگوارشان نشانی از رنج شدید و در عین حال امید به آینده دارند. روشن است که در این دوره آن حضرت دربارهٔ مسؤلیّت‌های نوین خویش می‌اندیشیدند و اغلب از احبّاء می‌خواستند که برای ایشان دعا کنند تا آنچه که حضرت مولی الوریٰ از بندگی او انتظار داشتند کوتاهی نشود. اوّلین نامه‌ای که از ایشان در دست است نامه‌ای است که هنگامی که هنوز در آکسفورد تشریف داشتند و در حال رفتن به خانهٔ دکتر اسلمنت بودند به یکی از هم‌شاگردی‌های بهائی خود در لندن مرقوم فرمودند. در این نامهٔ گرانقدر ایشان چنین نگاشته‌اند:

«این خبر وحشت‌زا چنان جسم و روحم را ناتوان نمود که برای دو روزی تقریباً بی‌حس در رختخواب افتاده بودم. هیجانی شدید سراپای وجودم را فرا گرفته بود و به هیچ وجه نمی‌توانستم افکار خود را جمع نمایم. رفته رفته قوای ملکوتی آن پدر آسمانی مرا حیاتی تازه عنایت کرد و در من روح اعتماد دمید که امیدوارم از این به بعد نیز هادی و الهام‌بخش من در خدمات حقیرانهٔ من به آستان الٰهی باشد. رسیدن چنین روزی مقدّر بود امّا چقدر ناگهانی و غیر منتظره واقع شد. باید مطمئن باشیم امری که تا کنون اینهمه افراد نیک‌خواه و نیک‌اندیش در سراسر جهان آفریده زنده و پایدار خواهد ماند و ترقّی خواهد کرد و چیزی نخواهد گذشت که پهنهٔ گیتی را فرا خواهد گرفت. من فوری عازم حیفا هستم تا دستوراتی را که آن مولای مهربان به جا گذاشته‌اند دریافت دارم. تصمیم قطعی من آنست که زندگانی خویش را وقف خدمت به آستانش نمایم و با عنایات او آنچه را دستور فرموده‌اند در سراسر زندگی خویش عامل گردم... جنبش و هیجانی که اکنون در دنیای بهائی به وجود آمده جان تازه‌ای به امر مبارک داده و هر فرد مؤمن با وفایی را بیدار خواهد کرد تا مسئولیّت‌هایی را که اکنون آن مولای بی‌همتا بر شانه‌های هریک از ما قرار داده‌اند بر عهده بگیرد.

ارض اقدس در جهان بهائی همچنان به صورت مرکز اصلی باقی خواهد ماند و عصر جدیدی برای آن فرا خواهد رسید. حضرت مولی الوریٰ با بینش و ژرف‌بینی خویش جمیع امور را مرتّب و مستحکم فرموده‌اند و روح او به من اطمینان می‌دهد که نتایج آن بزودی آشکار خواهد شد».

این نامه در انتها با جملهٔ: «*خیرخواه و سهیم شما در خدمت به امر مبارک، شوقی*» پایان می‌یابد. (PP, 40-41)

هیکل مبارک در آغاز دوران ولایت همیشه نامه‌های خود را با ذکر اینکه "عائلهٔ مبارک" در ابراز ادعیّه شریک ایشانند خاتمه می‌دادند؛

امّا بعداً به تدریج در نامه‌ها تنها ذکر حضرت ورقهٔ علیا را می‌فرمودند که البتّه این نیز بعد از صعود خانم اهل بهاء متوقّف گردید.

هفده روز پس از صعود مرکز پیمان، حضرت شوقی افندی همراه با لیدی بلامفیلد Lady Blomfield با قلبی شکسته، بدنی خسته و اعصابی کشیده وارد ارض اقدس گردید. در این حالت بود که ایشان می‌بایستی مسؤلیّت فوق العاده سنگینی را که حضرت عبدالبهاء بر شانه‌های وی نهاده بودند بر عهده بگیرد. بدون تردید یکی از نخستین کارهای ایشان خواندن متن ***الواح وصایا*** و به دنبال آن تصمیم به ترجمهٔ این سند بی‌مثل و نظیر به زبان انگلیسی بود. در اینجا ما با جوانی ۲۴ ساله روبرو هستیم که می‌بایستی تمام مواد و محتویات سندی چنین مهمّ را که خود وی بعداً آن را یکی از دو "منشور مدنیّت آیندهٔ جهانی" (GPB, 328) توصیف فرموده ترجمه نماید. در ضمنِ اینکه هیکل مبارک به این امر حیاتی مشغول بودند می‌بایستی در پی آن باشند تا از ***الواح وصایا*** نسخه‌های عکسی یا رونوشت‌هایی مستند تهیّه شود و به جامعه‌های بهائی در شرق ارسال گردد. علاوه بر کارِ سختِ ترجمهٔ ***الواح وصایا***، ایشان می‌بایستی که با یاری لیدی بلامفیلد رساله‌ای در شرح صعود حضرت عبدالبهاء با استفاده از تمام اطّلاعاتی که در اختیار بود فراهم آورند. این رساله در سال ۱۹۲۲ با عنوان ***شرح صعود حضرت عبدالبهاء، تهیّه شده بوسیلهٔ شوقی افندی و لیدی بلامفیلد*** به زبان انگلیسی منتشر گردید و هیکل مبارک بی‌درنگ نسخه‌ای از آن را برای محفل روحانی طهران ارسال داشتند و خواستند که آن‌را به فارسی ترجمه و میان بهائیان شرق پخش نمایند.

ایادی امرالله لروی آیواس Leroy Ioas مکرراً می‌گفتند که حضرت شوقی افندی به ایشان فرمودند که هنگامیکه در سال ۱۹۲۱ به سِمَتِ ولیّ امر برگزیده شدند هیچگونه طرح مفصّلی دربارهٔ جزئیات گام‌هایی که می‌بایستی برای پیشبرد امر بردارند تدارک نکرده بودند. البتّه گرچه این سخن صحیح است امّا به مفهوم آن نیست که ایشان بینش و دیدی کلّی دربارهٔ هدف‌های نهائی که می‌بایستی به دست آید نداشتند. دکتر اوگو جاکِری Ugo Giacheri، ایادی دیگر امرالله در کتاب خود با عنوان **شوقی افندی** می‌نویسد: «من تردیدی ندارم که آنچه که در ظرف ۳۶ سال دورهٔ ولایت امر به انجام رسیده حاصل نقشه‌های وسیعی بود که هیکل مبارک از پیش و از همان ابتدائی که زمام امر را در دست گرفتند در اندیشهٔ خود آن را طرح فرموده بودند». (SE, 31)

در همان نخستین سال‌های دورهٔ ولایت، حضرت ولیّ امرالله متوجّه شدند که لازم است موقعیّت خود را بویژه در برابر مقامات رسمی در ارض اقدس برای مقابله با حمله‌های ناقضان به روشنی استوار نمایند. زیرا ناقضان امر امیدوار بودند که پس از صعود حضرت عبدالبهاء تولیت مکان‌های مقدّس امر را به دست آورند. همچنین هیکل مبارک می‌بایستی حقّ قانونی بهائیان را در تملّک و تولیت خانهٔ مقدّس حضرت بهاءالله در بغداد به دولت آن سرزمین و در نهایت در سطح بین‌المللی و زیر نظر جامعهٔ ملل به ثبوت رسانند.

امّا صرف نظر از این هدف‌های فوری، بدون تردید حضرت ولیّ امرالله در برنامهٔ کار خود مسائل زیر را نیز منظور فرموده بودند:

- نیاز به اضافه کردن سه اطاق به ساختمان مقام اعلیٰ و بنای رواقی بر آن با ستون‌ها و مناره‌هایی در بالا و سرانجام گنبدی زرّین بر روی همهٔ آنها به نحوی که این مجموعه مانند صدفی ساختمان اصلی بنا شده توسّط حضرت عبدالبهاء را در برگیرد.
- اینکه جایی مانند حیفا و عکّا نمی‌توانست همچنان محل سکونت بازماندگان بهائیانی باشد که به هنگام تبعید حضرت بهاءالله همراه با آن حضرت به این سرزمین وارد گردیده بودند.
- اینکه دیانت بهائی می‌بایستی به عنوان دیانتی مستقل به رسمیّت شناخته شود.
- اینکه ارض اقدس را در حال حاضر باید مرکز روحانی و اداری جهانی امرالله، که حضرت بهاءالله در *لوح کرمل* آن را پیش‌بینی فرموده‌اند، محسوب داشت.
- و اینکه برای بنای طبقات مقام اعلیٰ در کوه کرمل و ایجاد باغ‌هایی زیبا در پیرامون قصر بهجی می‌بایستی اقدام به خرید املاک بیشتری در این دو محل نمود.

علاوه بر این‌ها، هیکل مبارک بدون تردید عمیقاً نگران جامعهٔ بهائیان شرق، بویژه ایران، که در زیر ستم و آزار قرار داشت، نیز بودند و می‌بایستی در پی راه‌هایی برای حفظ بهائیان و کاهش اندوه آنان در آن سرزمین‌ها باشند. در تمام جهان نیز می‌بایستی به ایجاد مؤسّسات نظم اداری چه در سطح محلّی و چه در سطح ملّی مبادرت نمود تا بر پایهٔ آنها بتوان به انتخاب بیت عدل اعظم پرداخت. همچنین می‌بایستی جامعهٔ بهائی آمریکای شمالی را تقویت نمود تا اوّلاً بتواند به تکمیل بنای مشرق الاذکار آمریکا که سنگ بنای آن بوسیلهٔ حضرت عبدالبهاء نهاده شده بود بپردازد و در ثانی طرحی از تشکیلات بهائی را در سطح محلّی و ملّی پیاده کند تا بعداً نمونه‌ای برای سایر جامعه‌های بهائی در سراسر عالم گردد و سرانجام نخستین نقشهٔ تبلیغی را زیر نظر محفل ملّی خود به عنوان آغاز اجرای فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء به مورد اجرا در آورد. این هدف‌ها همگی در سه منشور دیانت بهائی یعنی ***لوح کرمل***، ***الواح وصایا*** و ***فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء***، بعضی روشن و صریح و برخی به صورت اشاره و تلویح، بیان گردیده است. هنگامی که به مطالعهٔ پیشرفت‌های حاصل در دورهٔ ولایت می‌پردازیم متوجّه می‌شویم که تمام این هدف‌ها یا بوسیلهٔ هیکل مبارک در ارض اقدس انجام گرفته یا زیر نظر مستقیم و راهنمایی‌های ایشان در نقاط دیگر دنیا به اجرا درآمده است. نباید به هیچ وجه تصوّر کرد که موارد یادشده شامل تمام مسائل مورد توجّه حضرت شوقی افندی و جمیع طرح‌هایی است که ایشان اجرا کرده‌اند. چگونه می‌توان اثرات برآورد نکردنی مواظبت، مراقبت و حمایت مداوم از امرالله در پهنهٔ گیتی، تسلّی جامعه‌های ستم دیده و رنج کشیده، دفاع از حقوق آئین بهائی، تشویق و راهنمایی مؤمنان و نشان دادن امکانات آینده به آنان، را ارزیابی نمود؟

بقیه در صفحهٔ ۱۰۵

بخش دوّم

الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء
خطاب به بانوان خانواده:

ایادی امرالله ابن اصدق

نوشته: دومینیک پرویز بروکشا Dominic Parviz Brookshaw
ترجمه: کیومرث مظلوم و نویسنده

اهمیّت دریافت الواح

حضرت بهاءالله در یکی از الواح به افتخار آقا شاهزاده می‌فرمایند:

«یا اَمَتی اِسمَعی اِسمَعی یُنادیکِ المظلومُ مِن شطرِ السجن بِنداءٍ احلی مِن السُکر و انورَ مِن الشمس و القمر» **پیک راستان**، ص۲۰۸

یعنی حضرت بهاءالله او را از زندان عکا با ندایی شیرین‌تر از قند و پر نورتر از آفتاب و ماه خطاب می‌کنند و در آن لوح می‌فرمایند که وی از شراب الهام نوشیده و الواح و آثار آن حضرت را در دست دارد. در لوحی دیگر حضرت بهاءالله کلمات خود را تشبیه به جواهرات پر بها و مروارید می‌فرمایند که پنهان بوده و آن حضرت اکنون آنها را برای آقا شاهزاده آشکار کرده‌اند. در جای دیگری حضرت بهاءالله به شهنشاه بگم می‌فرمایند که وی در عرش الهی مذکور است و نام او در الواح ثبت گردیده و اینکه آن حضرت این آیات را برای وی به آن جهت نازل فرمودند تا او از آنها بوی پیراهن مولای خود را دریابد، قولُهُ الاحلی:

«کذلکَ نَزّلنا لکِ الآیاتِ و اَرسَلناها الیکِ لتَجِدی منها عرفَ قمیصِ رَبِّکِ العزیزِ الوهّاب. البهاءُ علیکِ و علی کلِّ امةٍ توجَّهت الی الله مُنزل الآیات»

پیک راستان، ص۲۰۵

تصور این امر که چند عدد از الواحی که به افتخار این بانوان نازل گردیده از میان رفته باشد غیر ممکن است. حضرت بهاءالله در یکی از الواح خطاب به ضیاء الحاجیه می‌فرمایند:

«لله الحمد آن ورقه مکرّر به آیات آلهی فائز گشته‌اند و رَحیق مختوم را از ایادی عطاء حضرت قیّوم آشامیده‌اند. این فضل را هیچ شیئ از اشیاء معادله ننماید. از حقّ می‌طلبیم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عنایت فرموده» **پیک راستان**، ص۲۱۹

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواحشان

خطاب به همین خانم می‌فرمایند که:

«شکر کن الطاف حضرت حیّ قیّوم را که در ایّام ظهور به عنایت و الواح متعدّده فائز گشتی و در این دوران حرمان نیز در فِناء رحمن به ابدع ذکر مذکوری»

پیک راستان، ص ۲۹۴

ستایش از شناسایی مقام حضرت بهاءالله

اهمیّت شناسایی مقام حضرت بهاءالله توسط این بانوان تار و پود بسیاری از این الواح را تشکیل می‌دهد. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خطاب به شهنشاه بگم می‌فرمایند:

«ملاحظه فرما چقدر نساء در بسیط غَبراء محشور ولی اهل نظر و صاحب بِصر اقلّ از کبریت احمر. پس تو شکر نما که از آن اقلّی و به جمال مبارک متشبّث و متمسّک»

پیک راستان، ص ۲۹۸

و حضرت بهاءالله خطاب به آقا شاهزاده مرقوم فرمودند:

«لله الحمد در ایّام آلهی به امطار رحمت نامتناهی فائز شدی از کأس عرفان نوشیدی و به افق اعلیٰ توجّه نمودی. ذکر این مقام در کتاب آلهی مخلّد و باقیست. عن قریب شؤونات دنیا و آنچه در آن موجود به عدم راجع چه که قابل بقا نبوده و نیست»

پیک راستان، ص ۲۰۶

در لوحی خطاب به لقائیه خانم حضرت بهاءالله در اهمیّت شناسایی فرستادهٔ خداوند تأکید می‌کنند و می‌فرمایند:

«لله الحمد در ایّام سدره مبارکه فائز شدی به آنچه که علماء و امرای ارض به آن فائز نشدند الا مَن شاء الله. امروز سدره منتهی از شطر فردوس اعلیٰ اوراق خود را ندا می‌فرماید و از نبأ عظیم حکایت می‌نماید و جذب بیانش عوالم مُلک و ملکوت را اخذ نموده و این فضل بی‌شبه و عنایت بی‌منتهی مخصوص است به مقبلین و مقبلات»

پیک راستان، ص ۲۲۱

آقا شاهزاده، ضیاءالحاجیه و شهنشاه بگم همگی از مذهب شیعه به دیانت بهائی روی آوردند و چنین اقدامی در ایران عهد قاجار برای هر زنی حرکتی بود بسیار شجاعانه و با شهامت.

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به روحا خانم می‌فرمایند:

«صد هزار امآء که سال‌های بی‌شمار به انواع مشقات عبادات قیام نمودند و به درگاه احدیّت عجز و نیاز آوردند و گریه و زاری فرمودند که به آنی از این ایّام فائز شوند و لمعه نوری از شعله طور مشاهده نمایند عاقبت در صحرای حرمان جان دادند و در قربانگاه عشق به حسرت تمام فدا شدند و تو زحمتی نکشیده و مشقّتی تحمّل ننموده و تعب عبادتی ندیده محض فضل وجود به این احسان مالک غیب و شهود رسیدی و ایّام الله را ادراک نمودی...»

پیک راستان، ص ۳۰۶

اشاره‌هایی به رابطهٔ خویشاوندی آنان با خانوادهٔ سلطنتی قاجار

شهنشاه بگم که مادرش هفتمین دختر

فتحعلیشاه بود به احتمال زیاد بخاطر مقام و نفوذی که مادرش از آن برخوردار بود، درمیان زنان قاجار احترام ویژه‌ای داشته است. در نقشهٔ نجم‌الدوله از طهران به سال ۱۸۹۲، خانهٔ شهنشاه بگم در میان معدود خانه‌های متعلق به بانوان ذکر گردیده است. رابطهٔ خانوادگی نزدیک او با مسلمانان طبقهٔ اشراف و دستگاه حکومت، هم به خانوادهٔ ابن اصدق امکان داد که از ستم و آزار نسبت به بهائیان در امان باشند، و هم برای ابن اصدق موقعیّتی فراهم آورد تا با رجال مهمّ کشور در تماس بیاید.

همانطور که قبلاً ذکر شد، یکی از این بستگانِ صاحب‌نفوذِ شهنشاه بگم برادرزاده‌اش علیقلی خان مشاور الممالک بود که چندین بار بین سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۲۶ سمت وزارت امور خارجه را داشت و کوشش نمود که در کنفرانس صلح پاریس در ورسای در سال ۱۹۱۹ از حقوق ایران دفاع کند. یکی دیگر از بستگان ذی نفوذ شهنشاه بگم دختر دایی او گلین خانم بود، که دختر احمد علی میرزا و نخستین همسر ناصرالدین شاه بود.

در الواح صادره برای این بانوان اشاره‌های ظریفی به وابستگی آنان با خانوادهٔ سلطنتی وجود دارد. حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به آقا شاهزاده می‌فرمایند:

«به مقامی فائز شدی که فخر ملکه‌های عالمست. ملکه لندن هر یوم به اسم حقّ به کنیسه می‌رود و به گمان خود به ذکر حقّ مشغولست ولکن حقّ بر غفلتش شهادت داده و می‌دهد چه که از عرفان او محروم و به اسمش متمسّک و همچنین سائر امپراطوره‌های عالم...»

پیک راستان، ص۲۰۷

حضرت بهاءالله مدّت کوتاهی پس از ورود به عکا لوح مفصّلی به ملکهٔ ویکتوریا فرستادند و در آن از وی خواستند تا مقام آن حضرت را به عنوان پیامبر خدا بپذیرد و در عین حال اقدام بریطانیا را برای لغو تجارت بردگان و ادارهٔ کشور را با سیستم پارلمانی ستوده‌اند.

در لوحی مشابه به ضیاءالحاجیه حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

«امروز قیاصره به اسم مولی البرّیه به کنائس وارد می‌شوند ولکن از آمر و بانی و مقصود محجوب و همچنین ملکه‌های عالم در لیالی و ایّام به مالک قدم متوجّه و به ذکر اسم اعظم ناطق و چون افق سماء ظهور به انوار وجه منوّر کلّ غافل و بعید مشاهده گشتند... حال باید آن ورقه به لسان ظاهر و باطن به حمد و ثنای محبوب عالم مشغول شود چه که تأیید فرمود و راه نمود. از حقّ می‌طلبیم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده»

پیک راستان، ص۲۱۸

حضرت عبدالبهاء در لوحی به ضیاء الحاجیه به وابستگی او به خاندان سلطنتی با اشاراتی لطیف چنین می‌فرمایند:

«شکر کن حیّ قیّومی را که ترا از بین ربّات حِجال امتیاز داده و به تاج وهّاج عِرفان سرت سرفراز نموده. این اکلیل محبّت الله گوهر دُرج عِنایتست که بر مشارق و مغارب آفاق اشراق نموده. دیگر چه جویی و چه خواهی؟ الحمد لله در کنیزی جمال قِدم طوقی مرصّع به جواهر اسم

تصویری از اعضای عائلهٔ جناب ابن اصدق

از راست به چپ: عطاءالله مدبّر - هویّه فرزار- طلیعه منجّم - طلعت مدبّر - روحا اصدق (خدادوست) - لقائیّه مدبّر (مدبر خاقان) - روح‌الله فرزار

اعظم درگردن داری و حلقه زرین از اعلی عِلّیین در بردگی آن روح مِصوّر در گوش داری» **پیک راستان**، ص۲۹۴

و حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به آقا شاهزاده می‌فرمایند:

«جمیع اماء ارض از ملکات و امیرات و غیرهنّ مال‌ها نثار نمودند از برای اصغاءِ کلمه مبارکه یا أمتی و در این عصر ظهورِ آلهی و بروز نفحات وحی ربّانی کلّ محروم گشتند الّا معدودی. شکر کن مقصودِ عالمیان را که به این فضل اکبر و مقام اعظم فائز شدی» **پیک راستان**، ص۲۱۱

مقایسهٔ زنان با مردان

حضرت بهاءالله در الواح خطاب به بانوان اغلب دلبستگی و ایمان خانم‌ها را به امر بهائی با بی‌اعتنائی اکثر مردان عصر مقایسه می‌فرمایند. بطور مثال به آقا شاهزاده مرقوم فرمودند که بسیاری از مردان از شناسایی آن حضرت باز مانده‌اند در حالیکه بسیاری از زنان به آن مقام رسیده‌اند:

«إن شاء الله از خلق و شؤونات او منقطع شوی و لا زال به حقّ و آیات او ناظر باشی. چه مقدار از رجال بعد از انتظار به افق اعلیٰ فائز نشدند و چه مقدار از اماء که به اسم ابهیٰ از قدح عِرفان آشامیدند»

پیک راستان، ص۲۱۰

در لوحی خطاب به مادر ابن اصدق، جناب بی‌بی، حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

«الحمد لله از بحر عرفان آشامیدی و به عنایت حقّ جلّ جلالُهُ به آنچه اکثر رجال ارض از آن غافلند فائز گشتی. این عطیّه

کبری و موهبت عظمیٰ را به اسم آلهی از عیون غافلین محفوظ دار»

پیک راستان، ص۳۶

با چنین مقایسه‌هایی حضرت بهاءالله مقام بانوان مؤمن به امر بهائی را از مقام علمای عصر بالاتر می‌برند چنانکه در لوحی به ضیاءالحاجیه می‌فرمایند:

«حمد کن مقصود عالم را که ترا تأیید فرمود بر اقبال و عرفان مشرق وحی و مطلع امرش در آیامی که علمای ارض و امراء ممنوع و محجوب مشاهده گشتند. در قرون و اعصار از حقّ جلّ جلالُهُ لقای این یوم را سائل و آمل بودند و چون افق سماء ظهور به مکلّم طور منوّر عمل نمودند آنچه را که عیون عظمت گریست و اشجار فردوس اعلیٰ به نوحه مشغول. ترا از فضلش محروم نساخت و به صراط مستقیم هدایت فرمود. به حبل عنایتش متمسّک باش و به ذیل رحمتش متشبّث...»

پیک راستان، ص۲۲۰

نقش زنان در جامعهٔ بهائی

هم حضرت بهاءالله و هم حضرت عبدالبهاء بانوان خانوادهٔ ابن اصدق را تشویق می‌فرمودند تا از اعضاء فعّال جامعهٔ بهائی باشند. در یکی از الواح خطاب به ضیاء الحاجیه حضرت بهاءالله مناجاتی به عربی برای او انشاء فرمودند تا از خدا بخواهد که او و سایر زنان بهائی را در خدمت به جامعه موفق فرماید:

«أسألک یا مالکَ الملکوت و سلطانَ الجبروت بأن تؤیّدنی و اماءَکَ علی ذکرِکَ و ثنائکَ و القیام علی خدمة امرِکَ...»

پیک راستان، ص۲۱۹

در یکی از الواح خطاب به هویه خانم، حضرت بهاءالله اظهار امیدواری می‌فرمایند که او و سایر خانم‌های وابسته به خانوادهٔ او وسیله ای برای راهنمایی زنان دیگر به دیانت جدید گردند:

«إن شاءالله آن ورقه و اوراق اخری از کأس این بیان که از مشرق وحی رحمن ظاهر شده بیاشامند و اماء ارض را به شطر عنایت آلهی راه نمایند. أشکُری ربَّکِ المسجونَ المظلوم انّه فی بُحبُوحة الأحزان ذکرکِ بما اهتزّت بِهِ الجبال...»

پیک راستان، ص۲۲۲

با داشتن مقامی برجسته در جامعهٔ بهائی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، و پیوندهای محکم خانوادگی با مقامات بالای دولتی، زنان این خانواده در موقعیّتی قرار داشتند که می‌توانستند آیین بهائی را به همسران، دختران و مادران شاهزادگان و وزیران ابلاغ نمایند. شایان ذکر است که زنان دیگری هم از خاندان قاجار به دیانت بابی-بهائی ایمان آورده‌اند. شاید مهمترین این شاهزادگان شمس جهان خانم، دختر محمدرضا میرزا پسر سیزدهم فتحعلیشاه بود که شاعری باذوق بود و فتنه تخلص می‌کرد. دیگری بدر جهان خانم، چهل و هشتمین دختر فتحعلیشاه که ظاهراً در کرمانشاه بوسیلهٔ جناب طاهره به دیانت بابی ایمان آورد. با توجّه به اینکه جمعیّت طهران در سال ۱۸۸۳ به احتمال قوی کمتر از یکصدهزار نفر بود میتوان تصور نمود که زنان

برجستهٔ بهائی آن زمان توانسته‌اند بر زنان دیگر طبقهٔ بالای شهر تأثیری بگذارند.

تأکید بر ارزش‌های اخلاقی بانوان

از خلال تعدادی از این الواح پیداست که هم حضرت بهاءالله و هم حضرت عبدالبهاء بر ارزش‌های اخلاقی زنان بهائی تأکید زیادی کرده‌اند. در یکی از الواح خطاب به ضیاءالحاجیه حضرت بهاءالله از خداوند می‌خواهند که زنان بهائی را به زیور عصمت بیاراید و آنان را به نور معرفت روشن کند. توجّه به اخلاق و رفتار هماهنگ با تعالیم بهائی مطلبی است که حضرت بهاءالله حداقل در دو لوح خطاب به ضیاءالحاجیه از آن سخن می‌گویند. حضرت عبدالبهاء به آقا شاهزاده مرقوم فرمودند که زنان بهائی باید با نیروی تقوی برای خدمت به جامعه قیام نمایند، و در پی آن به وی اطمینان می‌دهند که خدمات او در نزد خداوند شناخته شده است. در جامعه‌ای که خارج از محیط محدود خانه مردان و زنان از هم جدا می‌زیستند، تأثیر این بانوان می‌بایستی در درجهٔ اوّل محدود به خانم‌های بهائی و دوستان و بستگان زن اعم از بهائی و غیر بهائی بوده باشد.

به نظر می‌رسد که مهمّ‌ترین خدمت بانوان خاندان ابن اصدق به جامعهٔ بهائی ایران تأسیس نخستین کلاس‌های درس تبلیغ برای زنان بهائی بوده است. حضرت عبدالبهاء بمحض آنکه از تأسیس این کلاس اطلاع یافتند لوحی بوسیلهٔ جناب ابن اصدق و همسرش خطاب به تمام خانم‌های شرکت‌کننده در این کلاس ایفاد فرمودند.

در این لوح علاوه بر ضیاء الحاجیه و چهار دخترش و یکی از خواهران ابن اصدق، (اخت شهید، احتمالاً شمس جهان خانم که ساکن پایتخت بود)، حضرت عبدالبهاء از پانزده خانم دیگر به این شرح نام می‌برند:

بگم سلطان، خدیجه سلطان، مادر آقا سید مهدی، قدسیه، لقائیه، ضیائیه، ثنائیه، حشمت، لمیعه، بتول، شوکت، ثابته، مادر میرزا زمان، همسر میرزا زمان و گلین خانم. حضرت عبدالبهاء به این خانم‌ها از آنجایی که نخستین کسانی هستند که به تشکیل چنین کلاسی موفق شده‌اند تبریک می‌گویند و اظهار امیدواری می‌فرمایند که آنها بتوانند در مدتی کوتاه در برابر دانشوران جهان در استفاده از دلایل عقلی، شواهد قاطع، بیانات واضح، شیوایی گفتار و رسایی کلام ماهر گردند.

حضرت عبدالبهاء با تأکید بر اهمیّت این کلاس‌ها، مخاطبین لوح را با این بیان که آنها ممکن است در میدان تبلیغ حتّی بر مردان پیشی گیرند تشویق می‌فرمایند. در اینجا این مقاله را با نقل قسمت‌هایی از این لوح مبارک به پایان می‌رسانم:

«تا به حال در میان اماء رحمان تأسیس درس تبلیغ نشده بود. حال به فیوضات مختصّه جمال ابهیٰ در طهران اماء رحمان موفّق به تأسیس شدند. خبر تشکیل آن محفل سبب حصول سرور و روح و ریحان موفور گردید که الحمد لله ورقات منجذبه به شور و وله آمدند و به تحصیل درس تبلیغ موفّق گشتند. امید

چنان است که در مدّتی قلیله آن کنیزان عزیز الٰهی در دلائل منقوله و معقوله به قسمی مهارت یابند که هریک در مقابل علماء من علی الأرض به دلیلی قاطع و بیانی واضح و برهانی لامع و نطقی بلیغ و کلامی فصیح لب بگشایند... اگر این محفل چنان که باید و شاید موفق گردد و ترقّی نمایند... تأییدات ملکوت آلهی پیاپی رسد و نفوسی از ورقات طیّبه در انجمن عالم به بیان و تبیان و اقامه برهان چنان جلوه نمایند که عالم نساء را زینت بخشند و ثابت کنند که در این کور بدیع نساء هم‌عنان رجالند بلکه در بعضی موارد سبقت گیرند...

ملاحظه نمایید که در این امر بدیع چقدر رجال به اعلیٰ معارج عرفان عروج نمودند و بیانی واضح و برهانی قاطع و لسانی فصیح و نطقی بدیع داشتند ولکن ورقه مبارکه جناب طاهره چون در سلک نساء بود بی‌نهایت جلوه نمود و سبب حیرت عموم گردید. اگر از رجال بود ابداً چنین جلوه نمی‌نمود. پس بدانید که عظمت امر چنان در عروق و اعصاب عالم نفوذ نموده که اگر یکی از ورقات منجذب گردد و در اقامه دلائل و براهین و بیان حجج قاطعه ملکه حاصل کند و زبان بگشاید در انجمن عالم چقدر جلوه نماید... ای ورقات طیّبه! قسم به جمال معبود و سرّ وجود که اگر در این میدان جولان نمایید فیوضات جمال مبارک مانند آفتاب در مرایای قلوب تجلّی نماید، چنان ترقی نمایید که کلّ حیران گردید...» ***پیک راستان***، ص ۳۰۹

*

توضیح لازم: در بخش اول این مقاله در شماره پیش (صفحه ۲۷، ستون ۲، پاراگراف ۲) معرّفی شهنشاه بگم به عنوان "نخستین زن مؤمن به امر بهائی در خاندان قاجار" اشتباه است. شهنشاه بگم در حقیقت نخستین بانوی قاجار نبود که به امر بهائی ایمان آورد، بلکه باید او را یکی از اولین بانوان قاجار که به این افتخار رسیدند بشمار آورد. یکی از نوه‌های دیگر فتحعلیشاه به نام شمس جهان خانم، دختر محمد رضا میرزا، سیزدهمین پسر فتحعلیشاه، در حدود سال ۱۸۵۰ بابی شد و سپس وفاداری خود را به حضرت بهاءالله ابراز داشت. شمس جهان خانم را بیشتر از تخلّص شاعری او "فتنه" می‌شناسند و لوحی که حضرت بهاءالله به نام ***لوح فتنه*** نازل فرموده‌اند به افتخار همین شاهزاده خانم می‌باشد. وی در اواخر دهۀ ۱۸۶۰ پس از بازگشت از زیارت حضرت بهاءالله در ادرنه، در طهران درگذشت.

تصور می‌رود بدر جهان خانم، چهل و هشتمین دختر فتحعلیشاه نیز هنگام اقامت در کرمانشاه توسط حضرت طاهره به امر حضرت باب ایمان آورده بود. ■

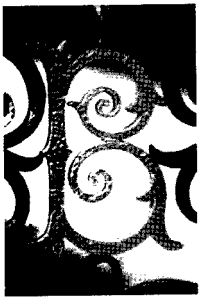

تازه‌های فرهنگی جهان

• یکی از باستان‌شناسان اسرائیلی روز ۸ ماه مه اعلام کرد که قبر هرود (هیرودیس) را یافته، مردی که از جانب امپراطور روم مأمور حکومت بخش یهودیه بود و در فاصلهٔ ۴ قبل از میلاد و ۳۷ میلادی فرمانروایی کرد. هم او بود که در تاریخ یهود و مسیحیت ذکرش هست و ظاهراً هم او بود که چون شنید که پادشاه یهود بزودی تولّد می‌یابد همهٔ اطفال بیت اللحم را که کمتر از ۲ سال داشتند محکوم به قتل کرد. اینک محقّقان در کار جستجوی قصر بزرگ و شکوهمند هرود هستند.

در باب دوّم *انجیل متی* چنین آمده: «و چون عیسی در ایّام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولّد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم امّا هیرودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی...».

هیرودیس مجوسیان را به بیت لحم برای تحقیق می‌فرستد و چون مجوسیان طفلی را با مادرش مریم می‌یابند برو می‌افتند و او را پرستش می‌کنند ولی از ترس هیرودیس از راه دیگر به وطن خود برمی‌گردند و فرشته در آن زمان بر یوسف در خواب او ظاهر می‌شود و به او می‌گوید برخیز و طفل و مادرش را بردار و به مصر فرار کن و در آنجا به تو خبر می‌دهم زیرا که هیرودویس طفل را جستجو و هلاک خواهد کرد. یوسف و مریم و عیسی روانهٔ مصر می‌شوند و فقط بعد از مرگ پادشاه مذکور به زمین اسرائیل باز می‌گردند. (آیات ۱- ۲۲)

• پاپ جدید بنوای شانزدهم در روز ۹ ماه مه عازم برزیل شد، کشوری که ظاهراً وسیع‌ترین جمعیّت کاتولیک را در بر دارد ولی در عین حال کاتولیک‌ها در آن مواجه با رقابت سخت پرتستان‌ها و انجیلیون (مبشرین) شده‌اند. مشکل دوّم برزیل مانند بسیاری از ممالک امریکای لاتین تمایل کشیشان آن منطقه به همدلی با فقرا و طرفداری از "تئولوژی رهاسازی" یعنی مبارزه برای آزادی کارگران از استثمار کارفرمایان (مکتب مارکسیسم) است تمایلی که پاپ در کسوت سابق خود (کاردینال راتسینگر) سخت با آن مبارزه کرده بود.

در حال حاضر ۶۵٪ جمعیّت برزیل خود را کاتولیک اعلام می‌کنند و ۲۲٪ از مبشرین و ۱۰٪ لامذهب هستند. به گفتهٔ یکی از استادان تئولوژی برزیل که در دانشگاه کاتولیک‌ها تدریس می‌کند، کلیسای کاتولیک نتوانسته

خود را با تحولات جامعه که بیش از پیش شهری شده منطبق و سازگار کند. ۸۶٪ جمعیّت کاتولیک مخالف نظریه کلیسا در قضیهٔ کنترل تولید نسل هستند. اصرار کلیسا به آنکه کشیشان حق ازدواج نداشته باشند موجب آن شده که افراد کمتر به این حرفه رغبت نشان دهند. هر سال صدها هزار نفر کلیسای کاتولیک را ترک می‌کنند و به مذاهب دیگر می‌پیوندند.

• مجلّهٔ **جهان ادیان** (به زبان فرانسه) که هر دو ماه یک بار منتشر می‌شود موضوع اصلی شمارهٔ مه- ژوئن امسال خود را به عارفان اختصاص داده و نگاهی سریع به تاریخ عرفان در تمدّن‌های یهودی، مسیحی، اسلام و هندو افکنده و بعضی چهره‌های ممتاز در عرفان چون ایلیا، فلوطین، جلال الدین رومی، فرانسوا داسیز، ژان دولا کروا و ترز داویلا، اکهارت، راما کریشنا، مارت روبن، پَدره پیو و بالاخره ماآناناموئی را به اجمال معرفی کرده است. تعریف عارف و عرفان آسان نیست. کلمهٔ میستیک در زبان‌های غربی رابطه‌ای با میستر یعنی رمز و راز دارد. عارف می‌بایست ارتباط رازگونه‌ای را که با خدا و امر مطلق دارد و تجربه این ارتباط را که نیستی در آن هستی همه فراگیر است چون سرّی نگاه دارد و افشا نکند. عرفان در درجهٔ اوّل نوعی معرفت است ورای معرفت حسی و حتّی عقلی؛ معرفتی است مبتنی بر تجربهٔ تماس مستقیم نهانی با حقیقت مطلق.

قدم اوّل در طریق عرفان زهد است و از خود و شهوات نفس فارغ شدن و به مدد اعمالی چون روزه و شب‌زنده‌داری و ریاضت و سخت‌گیری بر تن، جان و روان را از امیال و اهواء صیقل زدن و لایق آن تجربهٔ بی‌مانند روحانی یعنی وصل به مبدأ آلهی کردن است. از این‌رو است که فرهنگ‌ها عرفان را چنین تعریف کرده‌اند: اتّحاد باطنی و نهانی با اصل و منشأ هستی.

این شمارهٔ مجلّهٔ **جهان ادیان** برای کسانی که علاقمند به مطالعهٔ تطبیقی عرفان در تمدنات مختلفه هستند قابل توصیه است.

• از جمله زمینه‌های فعّالیّت کلیسای کاتولیک حفظ خانواده و مبارزه با همزیستی بدون ازدواج و سقط جنین و روابط خارج از زناشویی و همجنس‌بازی است. اخیراً حدود بیست میلیون جزوه توسط کلیسا به عنوان "خانواده سازندهٔ سرنوشت همه است" انتشار یافته و در ۳۶ هزار کلیسای ایتالیا توزیع شده است. معذلک به نظر می‌رسد که تمسک به تعالیم آئین کاتولیک و مسیحیت حتّی در مهد کلیسا یعنی ایتالیا روی در کاهش دارد. از کودکانی که در خانواده‌های کاتولیک ولادت می‌یابند فقط ۷۷٪ آنان غسل تعمید می‌بینند. در حال حاضر ۸۰٪ ازدواج‌ها مراسم مذهبی را رعایت می‌کنند. در گذشته همزیستی یا همخانگی آزاد شامل ۲۰۰ هزار نفر بود حال به پانصد هزار نفر سر زده است.

مسلمانان ایتالیا هم در تظاهرات و اجتماعات برای حمایت از خانواده با کاتولیک‌ها همراه و همدم هستند.

• از جمله ویژگی‌های جوامع مدرن را سیر به سوی افزایش اوقات فراغت در نتیجهٔ کاهش ساعات کار و هجوم مردم به سوی انواع

تفریحات از جمله مسافرت و سیر آفاق دانسته‌اند. بالا رفتن سن متوسط در سراسر عالم به حدود ۷۰ سال، سال‌های طولانی را برای تفریحات دوران بازنشستگی در مقابل افراد قرار داده است.

در سال ۲۰۰۵ تعداد مسافران بین‌المللی یعنی کسانی که به خارج سرزمین خود سفر کرده‌اند، معادل ۶۵۰ میلیون بود و در سال ۲۰۰۶ معادل ۶۸۲ میلیون. برآورد شده که این عدّه در سال جاری از ۷۱۱ میلیون خواهد گذشت (۴٪ افزایش) و محتملاً پولی که مسافران در خارج دیار خود خرج خواهند کرد، ۹/۷٪ ازدیاد خواهد یافت. پدیدهٔ ارتباط میان ملّت‌ها و فرهنگ‌ها به شهادت این ارقام پیوسته توسعه پیدا می‌کند.

• حق است که سؤال شود آیا کاشف حقیقی امریکا که بود چون مردم ایسلند مدعی هستند که لیفور اریکسُن Leifur Eriksson حدود پانصد سال قبل از کریستف کلمب آن قاره را کشف کرده است. ایسلند سرزمینی است با ۳۰۲ هزار جمعیّت و مساحت ۱۰۳ هزار کیلومتر مربّع که مردم آن رویهمرفته غنی هستند یعنی درآمد سرانه بالای ۴۱ هزار دلار در سال است و مهمّ‌ترین منبع درآمد کشور ماهی‌گیری است. مجسمه لیفور اریکسن را در مرکز شهر ریکیاویک Reykjavik می‌توان مشاهده کرد. این شهر پایتخت ایسلند است و نزدیک ۸۴ هزار جمعیّت دارد و تأسیس آن را به اینگلفور آرنارسون نسبت می‌دهند (سال ۸۷۵ م) که از زمرهٔ وایکینگ‌ها بود.

در سال ۱۸۸۰ این شهر فقط ۲۶۰۰ نفر جمعیّت داشت و در سال ۱۹۱۸ بود که به عنوان پایتخت کشور برگزیده شد. دائرة المعارف‌ها می‌نویسند که محتملاً در حدود سال ۱۰۰۰ قبائل نورس از امریکای شمالی بازدید کرده‌اند و کلمب که حتّی قارّه به نام او نامیده نشد اوّلین کاشف آن دیار نیست.

• مطالعه‌ای تازه در امریکا نشان می‌دهد که مردم امریکا از اینکه نوزادان و کودکان ۹ ماهه به بالای خود را در برابر تلویزیون گذارند مضایقه ندارند. ۴۰٪ خردسالان کمتر از سه ماهه نیز در چنین وضعی قرار گرفته‌اند ولی محقّقان به این نتیجه رسیده‌اند که گذاشتن کودک قبل از سه سالگی در برابر پردهٔ تلویزیون مشکلاتی از جمله در مورد رشد قوّهٔ ادراک و قابلیت توجّه و تمرکز ایجاد می‌کند معذلک شمار تلویزیون‌هایی که مخصوص کودکان هستند در امریکا رو به فزونی می‌روند. ۹۰ درصد اطفال ۲ ساله امریکایی را پدر و مادر لابد برای آنکه خود به کاری دیگر برسند، در برابر تلویزیون قرار می‌دهند و شاید بعضی از اولیاء باورشان می‌آید که برنامه‌های تلویزیون حاوی فواید تربیتی برای نوزادان آنان است! نوزادان و کودکان محکومند که هفته‌ای ۱۰ تا ۲۰ ساعت در برابر تلویزیون نشانده شوند. متأسفانه نوعی عادت به تلویزیون در نوجوانان بر اثر سابقهٔ کودکی بوجود می‌آید که در موقع خود آنان را از درس خواندن، مطالعهٔ کتب و از همه مهمّ‌تر داشتن فکر مستقل و حتّی فرصت تفکّر باز می‌دارد. نباید گمان برد که آنچه در امریکا هست خوب و مرغوب است و باید تقلید کرد. ■

مرکز جهانی بهائی در عهد ابهیٰ

باهر فرقانی

داستان زیارت و تأسیس نخستین مسافرخانه زائرین در مرکز جهانی

در ایّام اوّلیّه زائرین بهائی که با شور و شوق فراوان از راه‌های دور و اغلب با پای پیاده از ایران به قصد زیارت جمال مبارک به عکّا می‌رسیدند اغلب بوسیله مأمورین شناسایی شده و از ورودشان جلوگیری به عمل می‌آمد. احبّائی که با این مشقّات برای زیارت می‌آمدند و بدون زیارت جمال مبارک ناامید به اوطان خود بر می‌گشتند کم نبودند. بعضی از زائرین هم که موفّق به ورود در این شهر می‌شدند تنها می‌توانستند در جلوی قلعه بایستند و آن حضرت را در حالیکه دست مبارکشان را تکان می‌دادند زیارت نمایند. همین زیارت کوتاه کافی بود که روح شجاعت و ایمان در آن یاران برانگیزد و آنان را به چنان مقامی رساند که آماده و مشتاق ایثار جان در سبیل آن محبوب جانان گردند.

تعداد زائرینی که به زیارت جمال اقدس ابهیٰ در این ایّام اوّلیهٔ سجن نائل شدند بسیار قلیل بود و در میان آنان می‌توان نبیل اعظم، حاجی شاه محمّد منشادی و حاجی ابوالحسن اردکانی را نام برد.

عبدالعهد نامبرده (ذکر وی در شماره پیش آمد) بطور مخفیانه بعضی از این مسافرین را که توانسته بودند وارد شهر شوند کمک می‌کرد تا به سوی قشله بروند، و حتّی در بعضی از موارد ناچار بود آنها را در پشت دکان خود پنهان کند.

پس از آنکه مهاجرین اجازه یافتند که خان عوامید را ترک و در منازل مستقل ساکن شوند دو اطاق از اطاق‌های خوان عوامید برای پذیرایی زائرین اختصاص داده شد. حضرت عبدالبهاء آنان را ملاقات می‌کردند و شخصاً نهایت سعی را برای تأمین راحتی زائرین معمول می‌فرمودند و حتّی آنان را از لحاظ آراستگی ظاهر و برازندگی لباس برای تشرّف به حضور مولایشان آماده می‌ساختند.

زائرین در ورود اخبار و بشارات اوطان خود را می‌آوردند و در نهایت سرور و روحانیّت به شهرهای خود باز می‌گشتند، و بسیاری از آنان در بازگشت افتخار حمل الواحی را که از قلم

اعلیٰ نازل شده بود و برای یاران محلّ خود به همراه به ارمغان می‌بردند داشتند.

در میان نفوسی که به مدّت طولانی در خان عوامید زندگی نمودند می‌توان زین المقرّبین و مشکین قلم را نام برد.

بدین ترتیب خوان عوامید به صورت مسافرخانهٔ زائرین درآمد و این در حقیقت نخستین مسافرخانهٔ زائرین در ارض اقدس محسوب می‌شود.

پس از اینکه وضع مهاجرین تا حدودی بهبودی یافت مدرسه‌ای نیز برای تعلیم کودکان ترتیب داده شد که اطفال مهاجرین و اطفال حضرت عبدالبهاء در آن شرکت می‌نمودند[10] و این خود تحوّل بزرگی در حیات جامعهٔ بهائی عکّا می‌تواند محسوب گردد.

انقلاب عظیم در اشراقات نیّر اعظم

شرح و بیان آثار نازله از قلم اعلیٰ در دوران ارض اقدس خود محتاج مقالهٔ دیگری است[11] در این مقام کافی است اشاره شود که تجلّیات رسالت روحانی آن حضرت در عالم امکان به منتهای شدّت خود رسید خطابات مهیمنه به رؤسا و امرا و علما به کمال عظمت و قدرت ادامه یافت و ***کتاب مستطاب اقدس*** امّ الکتاب دور بهائی از قلم اعلیٰ نازل گشت، آثار مهمّه چون ***اشراقات***، ***تجلّیات***، ***طرازات***، ***بشارات*** و ***کلمات فردوسیّه*** از سماء وحی صادر گردید و ***الواح حکمت*** و ***کرمل*** و ***ابن ذئب*** و ***کتاب عهدی*** نیز در اواخر ایّام حیات مبارک از قلم آن حضرت نازل شد خلاصهٔ کلام اینکه به بیان حضرت ولی امرالله:

«در شئون و احوال حیات مبارک تغییر و تحوّل معجزه آسا رخ گشود و در اشراقات و تجلّیات آن نیّر اعظم انقلاب عظیم ظاهر گردید»[12]

تحقّق وعود و بشارات کتب مقدّسه

با هجرت اجباری جمال مبارک به اراضی مقدّسه وعود و بشارات کتب ادیان گذشته نیز به انجام رسید بشارات کتب مقدّسه دربارهٔ عکّا و ظهور موعود در اراضی مقدّسه فراوان است و یاران آلهی با اکثر آنها آشنایند و احادیث اسلامی را که حضرت بهاءالله در خاتمهٔ ***لوح مبارک شیخ نجفی ابن ذئب*** نقل فرموده‌اند به یاد می‌آورند. در اینجا کافیست حدیث مهمّی که راجع به اصحاب قائم و اشاره به ظهور مبارک است و بوسیلهٔ حضرت ولیّ امرالله در ***کتاب قرن بدیع*** نقل شده ذکر شود و آن اینست: «و یقتلون کلّهم الّا واحد منهم ینزل فی مرج عکّا فی المادبة الالهیّه».[13]

فاضل عالی مقام جناب ابو الفضائل گلپایگانی در ***کتاب فرائد*** خود پس از نقل این حدیث مضمون آن را به فارسی چنین آورده است: «... تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته می‌شوند مگر یکی از ایشان که وارد می‌شود در مرج عکّا مهمانخانه‌ای که خداوند تبارک و تعالی مقرّر فرموده»[14] با ورود جمال مبارک به عکّا رموز و اسرار این احادیث آشکار شد و تحقّق این بشارات به انجام رسید و ارض مقدّس همچنانکه در نظر یهودیان، مسیحیان و مسلمانان مرکزیّت داشت برای بهائیان هم مرکزیّت یافت.

اجاره و خریداری اماکن متبرّکه

حضرت عبدالبهاء در دوران رسالت حضرت بهاءالله به اجاره یا خرید بعضی املاک به نام و برای پدر بزرگوار اقدام نمودند.

پس از قصر بهجی، مزرعه را برای آن حضرت ابتدا اجاره و بعد خریداری نمودند. باغ رضوان نیز در سال ۱۸۷۵ بوسیلهٔ حضرت عبدالبهاء برای استراحت جمال مبارک اجاره شد و بعد در سال ۱۸۸۱ خریداری گردید.[۱۵] باغ رضوان به هدایت و نظارت دائمی حضرت عبدالبهاء و به همّت و خدمت احبّای ایرانی به صورت زیباتری درآمد، یک نمونه از خدمات مشتاقانهٔ یاران ایرانی این بود که گل رز سفید و نادری که می‌دانستند جمال مبارک در طهران دوست می‌داشتند در آن کاشتند.[۱۶] حضرت ولیّ امرالله در *کتاب قرن بدیع* می‌فرمایند:

«علاوه بر آنچه ذکر شد اراضی و حافّات بحیرهٔ طبریة مقرّ بعثت حضرت روح نیز به امر مبارک خریداری و وقف اعزاز و اجلال امرالله گردید تملّک اراضی مذکوره مبشّر ارتفاع ابنیهٔ عظیمهٔ جلیله‌ایست که هیکل اقدس در الواح مبارکه پیش‌بینی فرموده و در مستقبل ایّام در "طول و عرض" ارض اقدس و همچنین در "سرزمین‌های پربرکت و مقدّس اطراف اردن و نواحی مجاوره" بنیاد خواهد گردید و برحسب ارادهٔ مطلقهٔ الهیّه به "عبادت و عبودیّت آستان الهی" اختصاص داده خواهد شد».[۱۷]

تحوّل در آب و هوای عکّا

وقتی حضرت بهاءالله به عکّا وارد شدند هوای آن بسیار آلوده و آب آن غیر قابل نوشیدن بود. به بیان مبارک حضرت بهاءالله در *لوح سلطان ایران* عکّا در آن زمان اخرب مدن دنیا شمرده می‌شد و به ردائت هوا و کثافت محیط معروف بود. به قول مردم اگر پرنده‌ای در فضای آن پرواز می‌کرد بلادرنگ هلاک می‌شد و بر زمین می‌افتاد خود شهر هم به بیان حضرت ولیّ امرالله: *«بی‌آب و پر از کیک و مرطوب و دارای کوچه‌های تنگ و تاریک کثیف و پیچ در پیچ بود».*[۱۸]

اندکی پس از ورود جمال قدم به عکّا تغییر کلّی در آب و هوای آنجا حاصل شد. حضرت بهاءالله در اشاره به این تحوّل جوّی از جمله در یکی از الواح می‌فرمایند:

«قد کانت هذه المدینه من اخرب مدن الدّنیا و قد جعلها الله من اعمرها بما استقرّ علیه العرش و استوی علیه المظلوم الغریب»[۱۹]

این تغییر ناگهانی به قدری محسوس بوده که سبب اعجاب اهل محل در آن زمان گشته است. جناب میرزا ابوالفضل در کتاب خود *فرائد* ابیاتی چند از یک قسّیس مسیحی مقیم عکّا که شهادت به آثار وجود حضرت بهاءالله داده نقل و چنین ادامهٔ کلام می‌فرماید: «در این اشعار بشارت است به اثر باهری از آثار وجود اقدس ابهیٰ که در مدینهٔ عکّا ظهور یافت زیرا که این بلد به ردائت آب و هوا موصوف بود... و چون آن بلد مقدّس محلّ اقامت وجود اقدس گشت آب‌های شور شیرین شد و هوای مکدّر طراوت و صفا یافت تا بدین پایه که قسّیس نصرانی... بمحض داعی انصاف این موهبت

را در اشعار خود درج نمود و مانند سایر متعصّبین به کتمان این کرامت و انکار این محمدت راضی نگشت».[۲۰]

کسانیکه امروزه از عکّا دیدن می‌کنند و میدان‌های پرگل و بناهای نوساز آن را می‌بینند و تحوّلات حیرت‌انگیز آن را به چشم خود ملاحظه می‌کنند تصوّر منظرهٔ کریه آن را در ایّام سجن دشوار می‌یابند شاید دیداری از قسمت قدیم شهر بتواند تصویر عکّای آن زمان را تا حدودی در نظر آنان مجسّم نماید.

در خاتمه بی‌مناسبت نیست به مصداق «خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران» به مضمون قسمتی از مقاله‌ای که چند سال قبل در یک مجلهٔ غیر بهائی درباره عکّا و امر مبارک نوشته شده اشاره شود نویسندهٔ مقاله چنین شهادت می‌دهد: «ترک‌های عثمانی مؤسّس دیانت نوزاد بهائی میرزا حسینعلی را به عکّا تبعید کردند چون نقطه‌ای بسیار بعید و کاملاً دور افتاده بود ولکن مسئولین این امر در آن زمان حتّی تصوّر آن را هم نمی‌کردند که روزی همان عکّای سرد و مرطوب واقع در کنار امپراطوری ترک به حکم اعجاب تاریخ مرکز دیانتی برای پنج ملیون پیروان امر بهائی در سراسر عالم شود».[۲۱]

برای بهائیان این امر عجیب نیست زیرا بارها و آشکارا دیده‌اند که چگونه اقدامات دشمنان سبب تحقّق وعود الٰهی و پیشرفت نقشه‌های جامعهٔ بهائی گردیده است و این سنّتی است یزدانی و لا یزالی که هرگز تغییر نکرده و نخواهد نمود.

با سفر تبعیدی حضرت بهاءالله به قلعهٔ خرابهٔ عکّا وعود کتب مقدّسه تحقّق یافت، تجلّیات رسالت روحانی آن حضرت در عالم ناسوت به منتهی اشراق خود رسید و اساس مرکز جهانی بهائی در ارض اقدس گذاشته شد.

دردنبالهٔ این مقاله دربارهٔ مرکز جهانی بهائی در دورهٔ حضرت عبدالبهاء سخن خواهیم گفت.

یادداشت‌ها

10- ***Door of Hope***, by Dr. Ruhe p.75.

۱۱- در مقالهٔ "از ادرنه به عکّا" که در شمارهٔ ۲۲۹ دسامبر ۱۹۹۸ این مجلّه به قلم نگارنده درج شده شرح بیشتری در این زمینه داده شده است.

۱۲- حضرت ولیّ امرالله، ***قرن بدیع***، ص۳۷۲.

۱۳- ***قرن بدیع***، ص۳۷۱.

۱۴- ابو الفضائل گلپایگانی، ***فرائد***، چاپ ۲۰۰۱، مؤسّسهٔ مطبوعات امری آلمان، ص۶۲.

15- ***Door of Hope***, by Dr. Ruhe p. 95.

16- ***Revelation of Baha'ullah***, by Adib Taherzadeh, vol. 4, p.11.

۱۷- ***قرن بدیع***، ترجمهٔ نصرالله مودت، ص۳۹۱.

۱۸- مأخذ بالا، ص۳۷۳.

۱۹- مضمون بیان مبارک به فارسی: این شهر از خراب‌ترین شهرهای دنیا بود و خداوند به سبب استقرار عرش و قرارگرفتن مظلوم غریب در آن، آن را از آبادترین شهرها نمود.

۲۰- ***فرائد***، ص۳۲۱.

21- ***Eretz Magazine***, November- December,1995, p.30.

نفرت از جنگ در شعر معاصر افغانی

دو رهبر خفته بر روی دو بستر
دو عسکر خسته در بین دو سنگر
دو رهبر پُشت میز صلح خندان
دو بیرق بر سر گور دو عسکر

عبدالسمیع حامد

بهروز جبّاری

در چند دههٔ اخیر با گسترش جنگ‌های ناحیه‌ای صدها هزار مردم بی‌گناه در کام غول جنگ فرو رفته و یا از خانه و آشیانه آواره گشته‌اند. این خونریزی بی‌سابقه حدّ و مرزی نمی‌شناسد و به قارّهٔ مخصوصی محدود نمی‌شود و متأسفانه هر بهانه‌ای چه مذهبی و دینی باشد، و چه نژادی و قومی یا مرزی دستمایهٔ جنگ و قتال قرار می‌گیرد. عجبی نیست که ادبیاتی به نام ادبیات جنگ به وجود آید و گویای دردها و رنج‌های ناشی از این مصیبت جهانی گردد. در این میان همسایهٔ ما کشور افغانستان قریب نیم قرن است در آتش جنگ و بیداد می‌سوزد و مردمش از امنیت و آسایش برخوردار نیستند.

در اینجا مقاله‌ای که جناب مهندس بهروز جباری با عنوان "نفرت از جنگ" شامل آثار برخی از شعرای افغان ارسال داشته‌اند به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم. **پیام بهائی**

آثار شعرا باز تاب حوادث و شرایط محیط آنهاست شما با خواندن اشعار شعرای افغانی به احساسات و عواطف و مشکلات مردم افغانستان در مورد جنگ پی می‌برید ضمن آنکه نسبت به شعر معاصر افغان آشنایی بیشتری پیدا می‌کنید مخصوصاً که اغلب آثارشان در نهایت لطافت و زیبایی است.

خلیل‌الله خلیلی (متولد ۱۲۸۸) که نسبت به بقیهٔ شعرا حالت پیش کسوتی داشت سال‌های آخر عمرش را در غربت گذراند و چند سال پیش درگذشت. او در انتقاد از جنگ و خونریزی در شعر "مکتب جنگ آموزان" ابیات زیر را دارد:

نخستین درس انسان است در دنیای ما دردا
به زیر پرچمی پا کوفتن یا طبل ناسازی
سپس آموختن درس قتال و بستن و کشتن
شمردن خون صد انسان بیچاره به یک غازی

دبستان‌ها به نام جنگ برپا گشته در گیتی
ولی ناید به نام صلح از یک کشور آوازی

محمد نسیم اسیر (متولد۱۳۰۸) در قصیدهٔ "مرغ شبآهنگ" می‌گوید:

ما آنچه دیده‌ایم فقط جنگ دیده‌ایم
آئینه در بغل همه جا سنگ دیده‌ایم
گر چه به شور و شوق بهر در دویده‌ایم
پای محبتِ همه را لنگ دیده‌ایم
از این قفس "اسیر" چه ذوق پریدن است
هر جا که می‌روی قفس تنگ دیده‌ایم

خلیل‌الله ناظم باختری (متولد۱۳۲۱) در شعر مستزاد "کابل شهر به خون خفته" این طور می‌سراید:

ای وای خدایا چه کنم جان و تنم سوخت
ای وا، وطنم سوخت
فردوس برین من و باغ عدنم سوخت
ای وا، وطنم سوخت
آن گلشن امید من و جان و جهانم
آن راحت جانم
آن مادر پاکیزه تن و گل بدنم سوخت
ای وا، وطنم سوخت

از شاعر قصیده‌سرای افغانستان **شبگیر پولادین** (متولد۱۳۳۴) ابیاتی از قصیدهٔ ۳۲ بیتی او که در استقبال از سنائی سروده شده می‌آوریم:

گل در این گلشن نمی‌روید چه شد یاران همه
پایمال باد خشم کیست گلزاران همه
سایه پائیز مرگ افتاده بر صحرا مگر
گلبنان راغ می‌بینم عزاداران همه
باغ از وحشت بلرزد چون نمی‌آید بهار
دشت از خشکی بترکد نیست چون باران همه
در لباس مصلحت بردند هست و بود خاک
بر بساط داوری خفتند طراران همه
اهرمن خویان بشر را آبرو نگذاشتند
آب جوی رفته کی آید به جو باران همه

و بعد با بیتی از سنائی که گویی برای این عصر سروده شده شعر را به پایان می‌برد.

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه
این چه دور است این که سرمستند هشیاران همه

از شعرای ممتاز که در زمینه جنگ اشعاری دلنشین و مؤثر دارد **لطیف ناظمی** است (متولد ۱۳۲۵). قدرت تخیل و تصویرسازی او کم نظیر است. در "شعر بی‌ریشه" چنین می‌گوید:

من تک درخت شرقی مغرب نشینم
جا مانده آنجا ریشه‌ام در سر زمینم
خونین چنار بیشه خاکستر و دود
زَقّوم تلخ جنگل جنگ لعینم
این جا هزاران تیر نفرت را نشانم
آنجا دو صد فوج تبرزین در کمینم
هرگز نمی‌رویم نمی‌بالم در این خاک
یا ربّ کجا شد ریشه‌ام، خاکم زمینم

همین شاعر در قطعه "دریغ" ابیات زیر را دارد:

چه روی داد خدایا به باغ، شامگهان
که از بلوط و سپیدار شاخ و ریشه نماند
به آشیانه چه کردند بادهای جنوب
که سوخت پنجره خاکستری ز شیشه نماند
به مرگ کاج چو ابر بهار گریه کنم
که در سکوت چمن جز صدای تیشه نماند
دریغ و درد به قاموس این قبیله جنگ
ز صلح و واژه آن غیر یک کلیشه نماند

ابیات زیر نیز از شعر "قبیله جنگ" وصف

حال گویایی است:

به یاد باغ بیا نا امید گریه کنیم
به روی نعش درخت شهید گریه کنیم
دوباره باغچه را دشت کربلا کردند
بیا زدست گروه یزید گریه کنیم
ربوده‌اند ز ما خنده را قبیله جنگ
که در محرم و نوروز و عید گریه کنیم

ابیاتی از شعر "درخت در دل گلدان تنگ" تصویرگویایی از وضع افغانستان می‌باشد.

درون مزرعه را تخم جنگ کاشته‌اند
نهال فاجعه را رنگ رنگ کاشته‌اند
مباد دست نوازش کشی به چهره خاک
که ذرّه ذرّهٔ آن را فشنگ کاشته‌اند
فریب خنده و تزویرشان نخواهم خورد
که تخم صلح به کام نهنگ کاشته‌اند

آخرین شعری که از **لطیف ناظمی** می‌آورم عنوانش "دیدار با تفنگ" است که توصیف جالبی از جنگ آوران ریش دار مذهبی است.

مردان ریش و دشنه و دستار با تفنگ
رفتند دسته دسته و بسیار با تفنگ
آنجا به چوب زندقه بستند و شادمان
ماندند پای چوبه هر دار با تفنگ
فریاد زد نسیم که خوابند غنچه‌ها
در باغ کس نیاید زنهار با تفنگ
فریاد را اگر چه شنیدند، ریختند
در بلخ تشنه کام ملخ وار با تفنگ

عظیم نوذر الیاس (متولد ۱۳۳۷) شعر زیر را تحت عنوان "خنجر بدرود" برای کابل سروده است. این شعر به روش نو سروده شده و به طوری که خواهید دید بسیار مؤثر است.

این شهر، شهر گورهای هراسان است
در سینه گاه نعش هزاران یاد
بر شانه‌ها، صلیب سیه پوشش
با مادران زخمی عریانش
با دختران خسته خاموشش
نه، این شهر،
باغ سرخ شقایق نیست
تالاب خون و تپه عصیان است
اندوه جاودانه تاریخ است
میعادگاه غربت انسان است
یک زنده نیست، ایستاده بر این کوی
امّا بر زیر خاک زنده فراوان است

عبدالسمیع حامد (متولد ۱۳۴۸) پزشک و شاعر است و در سرودن اشعار سنّتی و نو هر دو موفق. او مانند سایر شاعران از غربت و کوچ و مشکلات گوناگون به زیبایی سخن گفته است. علاوه بر عناوین مذکور او نکته‌ای را بیان می‌دارد که در آثار شعرای دیگر کمتر دیده شده است و آن ذکر زد و بندهای سیاسی و اینکه دست اندرکاران و سیاستمداران بیشتر به فکر کسب قدرت خویشند و توجّهی به کشته شدن جوانان و سرنوشت آدم‌ها ندارند. شعری که در بالای مقاله از او آوردیم از این سنخ است. وی در شعر دیگری می‌گوید:

موسم فریاد شد امّا کسی چیزی نگفت
از شقایق یاد شد امّا کسی چیزی نگفت
تیر باران اندک اندک جای باران را گرفت
نسل گل بر باد شد امّا کسی چیزی نگفت
ریشه‌ها در یادهای خاک خاکستر شدند
باغ بی‌بنیاد شد امّا کسی چیزی نگفت
سورهٔ زرین نور از خاطر خورشید رفت
این قدر بیداد شد امّا کسی چیزی نگفت ■

درد و رنج

پژوهنده

درد و رنج بی‌گمان ملازم پیوستهٔ زندگی است. تا انسان جوان است کمتر به آن هشیاری دارد امّا با افزایش سنین عمر، آگاهی به این ملازمت بیشتر و بیشتر می‌شود. پایهٔ همهٔ فلسفهٔ آئین بودایی بر همین هشیاری نهاده شده و با توجّه به اینکه از بیماری، دردهای گونه‌گون زندگی، سالخوردگی و مرگ امکان گریز نیست؛ بودا همهٔ تعلیمات خود را بر این اساس نهاده که «زندگی رنج است و منشأ رنج آرزوی نفس است و چون آرزوی نفس زائل شود، رنج به پایان می‌رسد و راه زائل ساختن آرزوی نفس سلوک در طریقت است» این چهار حقیقت است که به گفتهٔ دکتر مصاحب، بودا آنها را چهار اصل مهم آئین خود قرار داده است. از آرزوها دل برکندن و خواهش نفس را سرپوش نهادن فقط یکی از طرق مقابله با درد و رنج است امّا به اعتقاد عرفا درد و رنج از یک سو وسیلهٔ تهذیب دل و تصفیهٔ روح است، چنانکه بودا فرموده بود و از سوی دیگر موجب می‌شود که آدمی به این دنیای مادّی دل نبندد و همهٔ نیروی خود را در راه کسب متاع دنیا به کار نیندازد.

در دنیای معاصر که علم بر همهٔ طرق دیگر معرفت یعنی دین و عرفان و فلسفه غلبه حاصل کرده است، همهٔ تلاش عالمان و طبیبان در این است که درد را با داروهای گوناگون تسکین دهند حتّی اگر آن داروها به قیمت کوتاه کردن عمر باشد- مانند مورفین که به بیمار سرطانی تزریق می‌شود. وقتی بر کسی سانحه‌ای دردناک روی می‌دهد مثلاً خویشان خود را در سقوط یک طیاره یا حریق یک ساختمان از دست می‌دهد در ممالک غرب همراه با کسانی که به امداد می‌روند معمولاً روانشناسان را هم روانه می‌کنند که بازماندگان را آرامش روانی دهند و موجب تسکین درد روحی آنان شوند. پس نبودِ درد هدف مساعی علما و کاربرندگان علم امروز است و غفلت کامل از فلسفهٔ درد و رنج نزد آنان جای تأمل نمی‌گذارد.

اگر عشق را فارغ از آنکه اساس خلقت آدمی است بزرگترین محرک زندگی انسان بدانیم، از عشق به مادر و پدر و همسر گرفته تا عشق به طبیعت و عشق به علم و عشق به جاه و مقام و عشق به مال دنیا و غیر آن باید اذعان کنیم که عشق همیشه با شادی و لذّت قرین

نیست بلکه غالباً همراه با درد است چنانکه حضرت بهاءالله نیز در ***هفت وادی*** تصدیق فرموده‌اند. درد دوری از محبوب، نگرانی از دست دادن محبوب، احساس عدم لیاقت در برابر محبوب، ترس رنجاندن خاطر محبوب به حدّی که در عرصهٔ عشق بی‌دردی مورد نکوهش قرار گرفته است.

طبیب عشق، مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند؟

بیان جمال مبارک دربارهٔ وادی دوّم از سیر و سلوک روحانی که بعد از وادی طلب می‌آید این است که اگر کوشش سالک با کشش محبوب توأم شد سالک قدم به وادی عشق می‌گذارد و «*مرکب این وادی درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود*».

از نظرگاه عرفا «*درد بلا و مصیبتی است که از دوری از حقّ ناشی می‌شود*» و ضمناً اضافه کرده‌اند «*اگر از جهت قرب به حقّ باشد موجب تطهیر از معاصی است*» چنانکه گفته‌اند:

هرکه در این بزم مقرب‌تر است
جام بلا بیشترش می‌دهند
هرکه بود طالب دیدار دوست
آب دم نیشترش می‌دهند[1]

کامروایی غالباً سبب غفلت و گاه ناشکری می‌شود در حالیکه درد آدمی را به فکر فرو می‌برد و اگر به فلسفهٔ درد وقوف یافت و سر نهاد البته از خودکامگی تطهیر و تصفیه می‌شود.

*

درد را تنها از دیدگاه فلسفی، عرفانی نباید نگریست. درد مثل سایه‌ای که در یک تابلو جلوهٔ روشنی و نور را بیشتر می‌کند آدمی را به قدرشناسی مواهب زندگی بر می‌انگیزد. به قول سعدی شیرازی کسی قدر نعمت داند که به مصیبتی گرفتار آمده باشد. قدر سلامت را در بیماری می‌توان دانست و قدر جوانی را متأسفانه غالباً به هنگام سالخوردگی می‌توان دریافت.

از ویژگی‌های برخی از آدمیان، ناشکیبایی و پرخاشگری در مقابل درد و رنج است، بی‌تابی گاه بدان درجه می‌رسد که موجب انکار همهٔ مواهب زندگی و حتّی اعتراض بر عدالت الٰهی می‌شود. اگر حکمت بعضی دردها و رنج‌ها که بر آدمیان می‌رسد بر ما پوشیده است امّا در آینهٔ علم الٰهی هر چیز توجیهی دارد که بی‌گمان در عالم بعد- عالم امر- بر ما مکشوف خواهد شد. درد و رنج آزمایشی است گاه بس دشوار که بزرگواری انسان در غلبه و تسلط بر آن آشکار می‌شود. اگر همیشه خوان نعمات در برابر انسان گشوده بود،

هرگز قدر آنها را چنان که باید نمی‌دانست ولی وقتی نقمتی رسید و دردی و رنجی بوجود آورد، انسان از بی‌اندیشگی بیرون می‌آید و قضاوتی سنجیده‌تر دربارهٔ زندگی و مقصد آن می‌کند و چه بسا صفات حسنه‌ای که در او بالقوه موجود است بالفعل به ظهور می‌رسد: چون صبر و تحمّل، سپاس‌داری، بلندنظری، وارستگی و غیر آن.

وقتی درد و رنجی می‌رسد به کامروایان تنها نباید نگریست و حسرت کامیابی آنان را نباید خورد بلکه باید به ناکامان هم نظر کرد مانند درویشی که از بی‌کفشی می‌نالید چشمش به کسی افتاد که یک پا نداشت و به زحمت خود را می‌کشید، از آن زمان بی‌کفشی که غمی در دلش افکنده بود فراموشش شد.

از کلام حضرت مسیح بر می‌آید که خدا دردمندان را دوست می‌دارد: در وعظ جبل آن حضرت می‌شنویم که فرمود «خوشا به حال ماتمیان زیرا ایشان تسلّی خواهند یافت، خوشا به حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد». در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء مکرراً آمده که دردمندم درمانی ده، سخنی که دگرباره بیتی دلنشین از حافظ شیرازی را به یاد می‌آورد که گفته است:

طبیب عشق، مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

در میان همهٔ دردهایی که بر انسان وارد می‌شود، از همه ارجمندتر بلایایی است که در بندگی آستان آلهی و خدمت مردمان بر او وارد می‌شود، بلایایی که مصداق این بیان جمال ابهی در ***کلمات مبارکهٔ مکنونه*** است:

«بلائی عنایتی ظاهره نار و نقمة و باطنه نور و رحمة فاستبق الیه لتکون نوراً ازلیاً و روحاً قدمیاً»

و در مورد این بلایا تصریح فرموده‌اند که:

«لِکلّ شیء علامة و علامة الحبّ الصّبر فی قضائی و الاصطبار فی بلائی»

یعنی صبر و شکیبایی در برابر قضایای آلهی و بلایایی که در سبیل حقّ وارد می‌شود علامت حقیقی عشق و محبّت است.

هرگاه زندگی مظاهر آلهی را با دیدهٔ دقیق بررسی کنیم ملاحظه می‌کنیم که سراسر حیات آنان به تحمّل بلایا در حبّ محبوب یکتا مشخص شده است در حیات حضرت بهاءالله مسجونیت پیاپی منجمله زیر زنجیر سنگین قهره‌کهر در سیاه‌چال طهران، تبعید از وطن، محرومیّت از ملک و مال دنیا، از دست دادن فرزند دلبند مهدی غصن اطهر، خیانت ناقضان، دشواری‌های زندگی در دیار غربت؛ فقط برخی از مصائبی است که آن حضرت تحمّل فرمود و با صبر و شکر به درگاه آلهی مقابله نمود. همین بلیات و مصیبات را در حیات غصن اعظم حضرت عبدالبهاء با شدّت تمام می‌توان یافت و این جمله به افراد عادی چون من و شما این اطمینان خاطر را می‌دهد که بلیات را به ظاهر قضاوت نکنیم بلکه در آنها از دیدهٔ لطف آلهی که می‌خواهد ما را تصفیه و تعلیه فرماید بنگریم.

به فرمودهٔ حضرت ولیّ عزیز امرالله بلایا چون شخم زمین هستند که اجازه می‌دهند بذر ایمان و ایقان و صفات رحمن در آن رشد و نما کنند و بار و بر برآورند. حضرت عبدالبهاء

فرموده‌اند:

«از امتحانات هیچ وقت محزون مگردید زیرا امتحان و افتتان حصاد اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است... و اگر امتحانات الهیه نبود ابداً نفوس تربیت نمی‌شدند... چون شدائد امتحان به میان آید نفوس منقطع گردند و منجذب به حقّ و متوجّه الی‌الله و متخلّق به اوصاف رحمانی و مستمد از فیوضات آسمانی شوند».[۲]

و البته در این جا از امتحانات مراد همان بلایایی است که در سبیل حقّ بر انسان وارد می‌شود و صداقت او را می‌آزماید و وارستگی از دنیا و دلبستگی به عالم بالا را در او پدید می‌آورد.

از همین روست که حضرت ولیّ عزیز امرالله بیانی به این مضمون فرموده‌اند: بزرگ‌ترین اشخاص کسانی هستند که بیش از همه تحمل مصائب کرده و در مبارزه با مصائب حیات استقامت ورزیده‌اند[۳] و حضرت عبدالبهاء این تمثیل بسیار لطیف را ذکر می‌فرمایند که:

«در سکون دریا هر بینوایی بادبان بازکند و کشتی راند»

ولی در طوفان است که توانایی ناخدا آشکار و مبرهن می‌شود.[۴]

به خیلِ رستگان پیوند

فرهمند مقبلین (الهام)

افق از هر طرف تارست
دمادم رعد می‌غرّد
و برقی می‌شکافد بیکران آسمان‌ها را
و باران همچنان بی‌وقفه می‌بارد.
زمین دریایی از آبست
خروشان و گل‌آلوده
و در هر رهگذر سیل است و سیلابست
نباشد جانی آسوده.
بسا گمگشته در طوفان
اسیر موج و گردابند
به هر سو می‌دوند امّا

رهی بهر نجات خود نمی‌یابند.
منِ بیدار بخت امّا
چو معدودی دگر در کشتی نوحم
و کشتیبان قدسی چابک و چالاک
در این دریای پرآشوب
بنرمی پیش می‌راند
و نومیدان طوفان را
بسوی خویش می‌خواند.
الا ای مانده در گرداب
پیام "ناخدا" دریاب
رها کن جانِ خود از بند
به خیلِ رستگان پیوند.

یادداشت‌ها

۱- ***فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی***، دکتر سیدجعفر سجادی، ص۲۸۲.
۲- ***گلزار تعالیم بهائی***، ص۱۴۲.
۳- ***گلزار تعالیم بهائی***، ص۳۵.
۴- همان کتاب، ص۳۵.

مرضیه گیل

مهرداد بشیری

در یکی از شماره‌های پیش شرحی دربارهٔ علیقلی‌خان نبیل‌الدوله و همسرشان فلورنس خانم آوردیم. ثمرهٔ این اوّلین ازدواج بین مردی ایرانی و دختری امریکایی سه فرزند بود. نام خانم مرضیهٔ نبیل کارپنترگیل (۱۹۹۳-۱۹۰۸)- دومین فرزند این ازدواج- در عالم بهائی و مخصوصاً در میان احبّای ایرانی و امریکایی نامی آشنا و محبوب است. خدمات ایشان در زمینهٔ پیشبرد و افزایش درک و تفاهم فرهنگ‌های ایرانی در امریکا و اروپا از اهمیت خاصی برخوردار است. وی چنانچه خود نقل می‌کند، از کودکی دارای طبعی جسور و مستقل بود و این خصوصیات اخلاقی، پیش زمینهٔ فعالیت‌های دامنه‌دار آتیهٔ ایشان در عالم بهائی گردید.

خانم مرضیه در سال ۱۹۲۹ از دانشگاه استنفورد با امتیازات عالی فارغ التحصیل گردید و در همان سال با پزشکی امریکایی به نام هوارد کارپنتر Howard Carpenter ازدواج نمود. در سال‌های اولیهٔ تحصیل در استانفورد بود که مرضیه آغاز به نوشتن مطالبی برای مطبوعات بهائی و انتشار چندین مقاله در بخش انگلیسی *نجم باختر* نمود. در سال ۱۹۲۳ موفق به اخذ فوق لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی شد.

به دستور حضرت ولیّ امرالله این زوج به مدت ۳ هفته به همراه میس مارثا روت به سفر تبلیغی در اروپای مرکزی و نواحی بالکان پرداختند. در پی آن، سفر دیگری نیز به اتفاق خانم ماریون جک به یونان و آلبانی نمودند. این زوج پس از زیارت سه هفته‌ای از حیفا و عکا و ملاقات حضرت ولیّ امرالله، به ارادهٔ آن حضرت به منظور توسعهٔ مؤسّسات نظم اداری به ایران رفتند. در ایران خانم مرضیه به عنوان اولین بانوی خبرنگار در یکی از مجلّات طهران آغاز به کار نمود. همچنین به علت تسلط به زبان‌های فارسی، انگلیسی، عربی و فرانسوی و آشنایی با زبان روسی روی به ترجمهٔ آثار بهائی آورد که از آن جمله می‌توان ترجمهٔ ***کتاب اقدس*** به انگلیسی با همکاری جناب فاضل مازندرانی را نام برد. این ترجمه هم توسّط حضرت ولیّ امرالله و هم در ترجمهٔ اخیر ***کتاب اقدس*** مورد استفاده قرار گرفته است.

در مدّت اقامت در ایران بود که هوارد مبتلا به بیماری پولیو میئلیت شد و از کمر به پایین فلج گردید. برحسب توصیهٔ اطباء، این زوج به سانفرانسیسکو بازگشتند و هوارد چند ماه بعد در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۵ درگذشت.

خانم مرضیه کماکان به امور ترجمه به همراهی پدر خود علیقلی‌خان ادامه داد. وی در سال ۱۹۳۹ با هارولد Harold ازدواج نمود. در سال ۱۹۵۴ و به پیروی نقشهٔ جهاد کبیر اکبر، این زوج به منظور تشکیل محافل محلی به فرانسه، اطریش و هلند مهاجرت نمودند و در کنار آن به سفرهای تبلیغی و تشویقی به کشورهای ایتالیا، اسپانیا و انگلستان نیز پرداختند. در همین دوره بود که خانم گیل به پژوهش در قرون وسطی و رُنسانس پرداخت و چهار کتاب تاریخی به زبان انگلیسی به نام‌های **آوینیون غرق در گل**، **زندگی در رُنسانس**، **سه پاپ**، و **ایران و عصر ملکه ویکتوریا** منتشر ساخت. این زن و شوهر در انتهای نقشهٔ جهاد کبیر اکبر به امریکا بازگشتند.

This photograph was taken in 1942 at a relocation camp in Parlier, California where the Yamamotos were obliged to live during World War II. To the left is Mrs. Ramona Brown, and to the right Mrs. Marzieh Gail, both renowned Bahá'í writers. Mr. Kanichi Yamamoto is standing with his son Goro, and daughter Fumiko is kneeling. Kneeling on the right is Mrs. Margaret Cavanaugh, sister of the compiler. Mrs. Brown, Mrs. Gail, Mrs. Cavanaugh and Mr. Robert Gulick (who took the picture), stopped by to see the Yamamotos on their way back to Berkeley, California after attending the National Convention in Chicago. The Yamamotos were also originally from Berkeley. At the relocation camp they had to work in the fields. Mrs. Cavanaugh recalls how Fumiko's hands were cracked and red from the heavy work which she was unaccustomed to doing.

خانم مرضیهٔ گیل نویسنده‌ای توانا و مترجمی زبردست و صاحب تألیفات متعددی بود و شاید بتوان ایشان را نخستین بانوی محقّق بهائی غربی به حساب آورد.

در بین آثار بهائی ایشان می‌توان از ترجمه‌های ***هفت وادی***، ***چهار وادی***، ***رسالهٔ مدنیه*** - عموماً با همکاری علیقلی خان، و نیز ***تذکرة الوفاء*** - ***منتخباتی از آثار حضرت عبدالبهاء*** (به همراهی لجنهٔ ترجمهٔ مرکز جهانی بهائی) و ***منتخباتی از خاطرات جناب سلمانی*** نام برد. در کنار این ترجمه‌ها از تعدادی کتب و مقالات امری نیز می‌توان یاد نمود که مهمّ‌ترین آن ***غصن سایه گستر*** ***The Sheltering Branch*** مجموعه‌ای است از خاطرات او و یادداشت‌های مادرش هنگام تشرّف حضور حضرت عبدالبهاء. خانم مرضیهٔ گیل در روز ۱۶ اکتبر ۱۹۹۳ یک سال بعد از صعود همسرش هارولد در شهر سانفرانسیسکو درگذشت.

در جستجوی منابع جدید انرژی

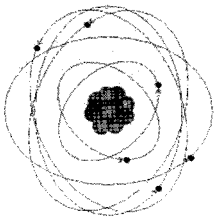

کیومرث مظلوم

در سی سال اخیر جهان در تحت بحران‌های انرژی قرار گرفته و نگرانی‌های زیادی را در مردم دنیا بوجود آورده است. بسیاری از خوانندگان بحران سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴ و اثر آن را در جامعه‌های کشورهای غربی به خوبی به یاد می‌آورند و در حال حاضر نیز نگرانی‌های مردم و دولت‌ها را از قیمت هردم رو به تزاید نفت، که در حین نگارش این سطور به بالای هر بشکه ۷۰ دلار رسیده است، احساس می‌نمایند. نگرانی جهانی برای انرژی در بحث‌های سیاسی، مبارزات انتخاباتی و کتاب‌هایی که فاجعه‌هایی را در اثر بحران انرژی پیش‌بینی می‌کنند بازتابی وسیع دارد.

به نظر برخی از کارشناسان قیمت نفت در آینده‌ای نه چندان دور به بشکه‌ای ۹۰-۱۰۰ دلار خواهد رسید. بنا بر این باید پذیرفت که دوران دستیابی به نفت ارزان به سر رسیده و بزودی ممکن است به علّت کاهش ذخایر نفتی کمبود آن احساس گردد.[1] از طرف دیگر عدم ثبات سیاسی در بسیاری از کشورهای تولید کنندهٔ نفت از خلیج فارس گرفته تا نیجریه و ونزوئلا نیز نشان می‌دهد که از این نظر نیز نمی‌توان به استمرار و ثبات این ذخیرهٔ اساسی انرژی اطمینان داشت. گاز طبیعی نیز که گاهی رساندن آن به مقصد با دشواری‌هایی از جمله سیاسی، روبرو می‌گردد، مانند نفت دستخوش بحران است. از معادن ذغال سنگ شاید بتوان هنوز برای مدّتی طولانی بهره برداری کرد امّا، همانگونه که در یکی از مقالات این مجلّه ذکر گردید، روشن است که با ازدیاد گاز کربنیک هوا در اثر سوختن نفت و گاز و ذغال سنگ بر گرمای هوای زمین نیز افزوده می‌گردد و به دنبال آن فاجعه‌هایی مانند آب شدن یخچال‌های طبیعی کوه‌ها و یخ‌های قطب‌های شمال و جنوب، بالا آمدن آب دریاها و به زیر آب رفتن جزایر و شهرهای ساحلی و افزایش تعداد طوفان‌های دریایی و تشدید آنها (مانند طوفان دریایی کاترینا Katrina که در سال

۲۰۰۵ آثار مصیبت باری را در نیواورلئان و ایالت لوئیزیانای آمریکا به بار آورد) حادث خواهد شد.

بنا بر این آزاد شدن از این نگرانی‌ها آرزوی بسیاری از مردم، دولتمردان و دانشمندان است و چنین هدفی را از نبرد با تروریسم بیشتر حیاتی می‌دانند و معتقدند که برای آینده باید با جدّیت به دنبال منبعی جدید از انرژی رفت-بویژه انرژی‌های قابل تجدید[۲] که در ضمن از آلودگی هوا و افزایش گاز کربنیک در جوّ زمین جلوگیری گردد. چنین منبعی نه تنها باید به نیازهای کنونی بشریت پاسخ گوید بلکه باید بتواند احتیاجات هر چه افزون‌تر آیندگان را نیز به خوبی بر آورد.

امّا آیا چنین منبعی وجود دارد؟ پاسخ نگران کنندهٔ بیشتر کارشناسان اینست که آنان راه حل معجزه‌آسایی را که بتواند شانه به شانهٔ نفت و ذغال سنگ زند در افق علوم و صنعت پدیدار نمی‌بینند.

یك اتوبوس با سوخت هیدرژن در هامبورگ، آلمان

هیدرژن بجای بنزین برای اتوموبیل؟

در این میان، شور و شوق زیادی که برخی برای اتومبیل‌های با سوخت هیدرژن از خود نشان می‌دهند نباید موجب برداشتی کاذب شود، چون هیدرژن منبعی مستقیم برای انرژی نیست. زیرا با آنکه این عنصر به وفور در آب و تمام مواد آلی وجود دارد امّا برای آنکه قابل استفاده باشد لازم است به صورت خالص درآید و به دست آوردن هیدرژن خالص مستلزم صرف انرژی زیادی است که مقدار آن از آنچه که از سوخت خود هیدرژن حاصل می‌شود بیشتر است. امروزه هیدرژن خالص را بیشتر با سوزاندن ذغال سنگ یا گاز طبیعی، که موجب آلودگی هوا می‌شود، تولید می‌کنند. بنا بر این سوخت هیدرژن برای اتوموبیل آن معجزه‌ای نیست که در انتظار آنیم و تنها مزیت آن در اینست که اگر آن را با استفاده از نیروی برقِ حاصل از باد، خورشید یا انرژی اتمی از آب استخراج کنند مسألهٔ تولید گاز کربنیک نیز منتفی می‌گردد. بر اساس این حقیقت است که اتّحادیهٔ اروپا از سال ۲۰۰۳ طرح آزمایشی استفاده از هیدرژن را بر روی ۲۷ اتوبوس در ۹ شهر اروپایی در پیش گرفته است. در میان این ۹ شهر، اتوبوس‌های با سوخت هیدرژن در هامبورگ، آمستردام و استکهلم از هیدرژنی استفاده می‌کنند که با به کار گرفتن انرژی قابل تجدید از آب به دست می‌آید.

در اکتبر سال ۲۰۰۶ کمیسیون اروپا نتایج به دست آمده از طرح مذکور را مثبت اعلام نمود و تصمیم گرفت که این طرح را بر روی بیش از ۲۰۰ وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر، از جمله ۱۵۰ تاکسی، نیز در سه سال آینده در کشورهای ایتالیا، اسپانیا، آلمان و فرانسه به آزمایش

گذارد. از ۱۹۲ تُن هیدرژن مصرفی برای ۲۷ اتوبوس یادشده در بالا، ۱۰۰ تُن آن از منابع قابل تجدید انرژی بدست آمده بود.

مدّعیان جانشین نفت

به نظر می‌رسد که پاسخ دانشمندان برای یافتن منبعی جدید از انرژی با توجّه به نیاز عظیم ما به آن بسیار ناامیدکننده باشد. امّا هرگاه با نظری موشکافانه بنگریم اینجا و آنجا مدّعیان متعددی را برای صعود بر تخت فرمانروایی انرژی، که اکنون نفت و مشتقّات آن با تبختر بر آن تکیه زده‌اند، در تکاپو می‌بینیم. از جملهٔ این مدّعیان عبارتند از انرژی حاصل از باد، انرژی خورشید، انرژی هسته‌ای، گرمای موجود در زیر زمین و غیره. امّا آنکه احتمالاً بجای نفت بر این تخت خواهد نشست همگی این مدّعیان با هم خواهند بود زیرا مقدار انرژی مورد نیاز، عظیم‌تر از آن است که از عهدهٔ تنها یکی از آنها برآید. در حال حاضر مصرف انرژی در جهان تقریباً معادل است با ۳۲۰ میلیارد کیلووات ساعت[3] است و این برابر است با ۲۲ لامپ چراغ برق برای هریک از ساکنان زمین که پیوسته روشن باقی بمانند. پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ بر میزان این مصرف ۶۰ درصد نیز افزوده گردد.

لذا برای مشکلی چنین بزرگ باید به دنبال راه حل‌های بزرگ رفت و تمام امکانات را به کار گرفت. هدف از تحریر این مقاله معرّفی برخی از مهمّ‌ترین منابع جدید انرژی قابل تجدید است که امیدواریم مورد توجّه خوانندگان گرامی قرار گیرد.

انرژی خورشید

منشأ بیشتر انرژی‌هایی که امروزه در روی زمین مصرف می‌شود، از جمله منابع انرژی فُسیلی[4] یعنی نفت و ذغال سنگ و گاز طبیعی، خورشید است. در هر سال خورشید با اشّعهٔ خود انرژیئی معادل ۱۹۰۰۰ میلیارد تُن نفت بر روی کرهٔ زمین می‌تاباند در حالیکه در مقایسه مجموعهٔ مصرف انرژی ما سالیانه بیش از معادل ۸ میلیارد تُن نفت نیست.

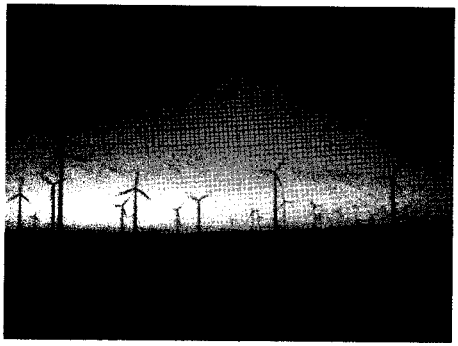

پارک توربین‌های بادی در شمال شرقی آلمان

امروزه از نور مستقیم آفتاب دو نوع انرژی بدست می‌آید: یکی انرژی حرارتی برای گرم کردن محل‌های مسکونی در زمستان‌ها و تهیهٔ آب گرم و دیگری نیروی برق. در اینجا ما فقط از تبدیل نور آفتاب به نیروی برق که کمتر شناخته شده سخن خواهیم گفت.

هرگاه سفری به شهر لایپزیک واقع در آلمان شرقی سابق کنیم در یکی از مناطق سرسبز اطراف شهر و در نزدیکی دریاچهٔ کوچکی که در حوالی آن گرازهای وحشی زندگی می‌کنند ۳۳۵۰ پانل فوتوولتائیک Photovoltaic

(ورقه‌های تبدیل کنندهٔ نور آفتاب به انرژی الکتریکی) را مشاهده می‌کنیم که در ردیف‌های منظّم در برابر نور آفتاب نصب شده‌اند. این پانل‌ها یکی از بزرگترین مجموعه‌هایی است که در دنیا برای تبدیل نور خورشید به نیروی برق بوجود آمده و بطور متوسّط می‌تواند برای حدود ۱۸۰۰ واحد مسکونی برق تولید کند. درگذشته در محلّی که از اینجا چندان دور نیست معدن‌هایی وجود داشت که از آنها برای سوخت کارخانه‌های برق و دیگر کارخانه‌ها، ذغال سنگ استخراج می‌شد. در آن موقع این منطقه از دود این کارخانه‌ها آسمانی سیاه داشت و بوی تند گوگرد در فضا پیچیده بود. امّا امروزه این معدن‌ها تبدیل به دریاچه‌های کوچک و بزرگ شده‌اند و انرژیئی که زمانی با سوختن ذغال سنگ به دست می‌آمد اکنون از کوره‌ای آتشین با ۱۵۰ میلیون کیلومتر فاصله از ما (یعنی خورشید) تأمین می‌گردد.

اصولاً در میان کشورهای اروپایی آلمان از نظر میزان تولید انرژی با استفاده از نور خورشید در مقام اوّل قرار دارد و در سال ۲۰۰۵ در آن بزرگترین کارخانهٔ تولید برق با نور خورشید در دنیا به نام Solarpark Bavaria که متعلّق به شرکت معروف زیمنس است در "باواریا" آغاز به کار نمود.

جالب است دانسته شود که در اسپانیا بر اساس قانونی که اخیراً وضع گردیده از این به بعد باید بر روی بام تمام خانه‌های جدید پانل‌های آفتابی نصب گردد.

سیستم‌های فوتوولتائیک مستقیماً از خورشید انرژی به دست می‌آورند، نه مادّه‌ای می‌سوزانند و نه در هوا گاز کربنیک پخش می‌کنند. در این سیستم با تابش نور خورشید بر لایه‌ای از مادّه‌ای نیمه هادی باعث می‌شود که الکترون‌ها به حرکت آیند و جریان برق به وجود آید. ولی قیمت این پانل‌ها با آنکه در سال‌های اخیر کاهش یافته امّا هنوز خیلی بالا است. ۳۰ سال پیش، از این سیستم تنها در ماهواره‌ها استفاده می‌شد ولی امروزه در خانه‌ها و ادارات، حدّ اقل در مناطقی دور که نیروی برق وجود نداشته باشد یا هزینهٔ انتقال آن به منطقه بالا باشد، می‌توان آن را به کار برد. شرکت‌های مختلفی سرگرم مطالعاتی برای یافتن موادّی هستند که بر قدرت تبدیل انرژی خورشید به نیروی برق بیفزایند و هزینهٔ ساختن این سیستم را کاهش دهند. در حال حاضر تولید این نوع انرژی نسبت به تولید آن با ذغال سنگ یا گاز طبیعی بیش از ۴ برابر گران‌تر تمام می‌شود.

امّا تنها مشکل این سیستم هزینهٔ زیاد آن نیست. مسألهٔ مهمّ دیگر روزهای ابری و شب‌ها است که نور خورشید وجود ندارد. امروزه برای ذخیره کردن انرژی آفتاب برای شب‌ها و روزهای ابری از باطری‌های خیلی بزرگ و جاگیر سربی- اسیدی استفاده می‌شود امّا دست اندرکاران در پی یافتن راه‌هایی بهتر می‌باشند. ولی هنگامی که این مشکل هم حل شود آیا انرژی خورشید آن چیزی است که در جستجوی آنیم؟

در حال حاضر این نوع انرژی کمتر از ۱٪ نیازهای انرژی را در جهان تأمین می‌نماید.

هرگاه بخواهند احتیاجات نیروی برق کشوری چون ایالات متّحدهٔ آمریکا را با انرژی نور خورشید به دست آورند تقریباً به ۲۶ هزار کیلومتر مربّع از پانل‌های آفتابی نیاز است و چنین سطحی اندکی کمتر از ۲۵٪ تمام فضای شهرهای آن کشور است. باید امیدوار بود که پیشرفت‌های تکنولوژی بتواند امکان استفاده از این سیستم را برای تولید نیروی برقِ هر چه بیشتر، افزایش دهد.

توربین‌های بادی تولید برق در دانمارک

انرژی بادی

باد که با گرم شدن حجم بزرگی از هوا توسّط خورشید ایجاد می‌شود در حقیقت منبعی دیگر از انرژی خورشید با صورتی متفاوت از آن است. امّا در این صورتِ جدید در شب‌ها و روزهای ابری نیز اندر کار می‌باشد. دوستانی که در چند سال اخیر برای شرکت در جلسه‌های سالانهٔ انجمن ادب و هنر با اتومبیل بین فرانکفورت و تامباخ مسافرت کرده‌اند در سر راه خود در منطقه‌ای شاهد تعداد زیادی بادبزن‌های سه پرّه‌ای بوده‌اند که بر پایه‌های بلندی در برابر وزش باد به کندی در گردش می‌باشند. این بادبزن‌ها توربین‌های بادی برای تولید نیروی برق می‌باشند که نظیر آنها را در بسیاری از نقاط دیگر جهان نیز می‌توان یافت.

در دانمارک گروه‌های کوچک و بزرگی از این توربین‌های بادی در بسیاری از جاها نصب شده‌اند و با تولید بیش از ۳۰۰۰ مگاوات (هر مگاوات برابر است با یک میلیون وات) حدود ٪۲۰ نیروی برق مورد نیاز آن کشور را تأمین می‌کنند.

در کالیفرنیای آمریکا نیز برخی از بزرگترین واحدهای توربین‌های بادی برای تولید برق را به وجود آورده‌اند و در یکی از آنها واقع در San Gorgonio Pass حدود ۴۰۰۰ توربین در حال چرخشند. اغلب این واحدها را در گردنه‌ها که دارای باد شدید است تأسیس می‌کنند.

در همهٔ کشورهای اروپا (بویژه در سه کشور آلمان، دانمارک و اسپانیا) با تشویق‌های مالی قابل توجّهی که از طرف اتّحادیهٔ اروپا به منظور جلوگیری از افزایش گاز کربنیک هوا و نیز برای کاهش وابستگی اقتصادی به نفت به عمل می‌آید پیشرفت‌های زیادی در استفاده از انرژی بادی به دست آمده است.

در حقیقت قارّهٔ اروپا از این لحاظ مقام اوّل را در دنیا دارا است و با این روش حدود ۳۵۰۰۰ مگاوات برق تولید می‌کند که برابر است با بازده ۳۵ کارخانهٔ بزرگ برق با سوخت ذغال سنگ. آمریکای شمالی با داشتن امکانات زیاد برای استفاده از این نوع انرژی، در مقایسه با اروپا بسیار عقب است و مقدار تولید آن از این راه فقط بالغ بر ۷۰۰۰ مگاوات

پیغام

محمدرضا شفیعی کدکنی

هان ای بهار خسته که از راه‌های دور
موج صدای پای تو می‌آیدم به گوش!
وز پشت بیشه‌های بلورین صبحدم
رو کرده‌ای به دامن این شهر بی‌خروش.
برگرد، ای مسافر گم‌کرده راه خویش!
از نیمه راه، خسته و لب تشنه بازگرد!
اینجا میا... میا... تو هم افسرده می‌شوی
در پنجهٔ ستمگر این شامگاه سرد.
برگرد ای بهار! که در باغ‌های شهر
جای سرود شادی و بانگ ترانه نیست
جز عقده‌های بستهٔ یک رنج دیرپای
بر شاخه‌های خشک درختان جوانه نیست.
برگرد و راه خویش بگردان ازین دیار
بگریز از سیاهی این شام جاودان
رو سوی دشت‌های دگر نه که در رهت
گسترده‌اند بستر مواج پرنیان.
این شهر سرد یخ‌زده در بستر سکوت
جای تو، ای مسافر آزرده پای نیست
بندست و وحشت‌ست و درین دشت بیکران
جز سایهٔ خموش غمی دیرپای نیست.
دژخیم مرگ‌زای زمستان جاودان
بر بوستان خاطره‌ها سایه گسترست
گل‌های آرزو، همه، افسرده و کبود
شاخ امیدها، همه، بی‌برگ و بی‌برست.
برگرد از این دیار، که هنگام بازگشت
- وقتی به سرزمین دگر رو نهی خموش -
غیر از سرشک و درد نبینی تو ارمغان
در کوله‌بار ابر، که افکنده‌ای به دوش.
آنجا برو که لرزش هر شاخه - گاه رقص -
از خندهٔ سپیده‌دمان گفتگو کند
آنجا برو که جنبش موج نسیم و آب
جان را پر از شمیم گل آرزو کند.
آنجا که دسته‌های پرستو، سحرگهان،
آهنگ‌های شادی خود ساز می‌کنند
پروانگان مست، پرافشان به بامداد،
آزاد، در پناه تو، پرواز می‌کنند.
آنجا برو که از سر هر شاخسار سبز
مست سرود و نغمهٔ شبگیر می‌شوی!
برگرد ای مسافر از این راه پرخطر!
اینجا میا که بسته به زنجیر می‌شوی!

پیام بهائی: نارضایی متفکّران و دانشمندان و ادیبان از اوضاع کنونی ایران اگر همیشه به صراحت بیان نمی‌شود امّا در شعر و داستان و رمان به روشنی انعکاس دارد، نمونهٔ آن این اثر ممتاز دکتر شفیعی کدکنی ادیب نام‌آور است.

می‌شود. در میان روش‌های مختلف تولید انرژیِ قابلِ تجدید، در حال حاضر استفاده از توربین‌های بادی سریع‌تر از همه در حال توسعه می‌باشد و در ۶۵ کشور جهان از آن استفاده می‌گردد. البتّه در این میان تنها استثناء انرژی هیدروالکتریک (نیروی برق حاصل از سقوط آب در سدها) است که به طور مثال حدود ۱۰٪ نیروی برق مورد نیاز آمریکا را تأمین می‌کند امّا امکان افزایش آن در کشورهای پیشرفته محدود است.

اخیراً در دانمارک توربینی بادی به بلندی ۱۸۳ متر و با پرّه‌هایی به درازای ۶۱/۵ متر برای کشور آلمان ساخته‌اند که قادر خواهد بود با تولید ۵ مگاوات برق نیازهای ۵۰۰۰ خانه را برآورد. ساختن توربینی به این بزرگی تنها برای نشان دادن هنر مهندسی در ایجاد آن نیست بلکه راهی است برای گذشتن از بعضی موانع که در سر راه انرژی بادی گذاشته می‌شود. یکی از این مانع‌ها مسألهٔ زیبایی محیط است. مثلاً در سرزمین دریاچه‌ها Lake District واقع در شمال غربی انگلستان که دارای تپّه‌ها و هامون‌های زیبای پوشیده از سرخس است، در زمینی به مساحت ۹ هکتار، ۲۷ برج و توربین به بلندی ۱۱۵ متر برای به وجود آوردن بزرگترین واحد تولید انرژی بادی انگلستان با هزینهٔ ۵۵ میلیون لیرهٔ استرلینگ در دست ساختمان بوده امّا بسیاری از اهالی منطقه به دلیل لطمه به زیبایی محیط ، شدیداً به این طرح اعتراض نمودند و دولت به ناچار در مارس ۲۰۰۶ از آن صرفنظر نمود. مخالفت‌هایی مشابه در موارد متعدد در ایتالیا نیز پیش آمده و باعث توقّف بعضی از این طرح‌ها گردیده است.

برای پاسخ به مخالفت‌هایی چنین است که آلمانی‌ها طرح توربین بزرگ مذکور را ریخته‌اند تا آن را بتوانند در آب‌های ساحلی دریا یعنی جایی که ادامهٔ وزش باد بیشتر از خشکی است و در ضمن مرغان دریایی را به آن اعتراضی نیست، نصب کنند.

مشکل دیگر در مورد انرژی باد، مواقع نوزیدن باد است. در اینگونه اوقات این توربین‌ها نیز مانند قایق‌های بادی از کار می‌افتند و برای تداوم جریان انرژی بایستی منبع دیگری از انرژی، مانند کارخانهٔ برق معمولی که با نفت یا ذغال سنگ کار می‌کند، نیز در دسترس باشد تا بتوان آن را جایگزین توربین‌های بادی کرد. البتّه خاموش و روشن کردن به موقع این کارخانه‌ها نیز از نظر فنّی کار ساده‌ای نیست. وفور انرژی حاصل از باد نیز گاهی برای خود مشکلی است چنانکه گاهی دانمارک مجبور می‌شود انرژی مازاد خود را با قیمتی بسیار کم به کشورهای نزدیک مانند نروژ و آلمان بفروشد.

آنچه که برای صنعت تولید انرژی با باد لازم است یافتن روشی برای ذخیره کردن مقادیر زیادی از انرژی‌های مازاد است. در این راستا، البتّه هم اکنون راه‌های صنعتی برای تبدیل این انرژی به مواد سوختنی مانند هیدرژن و الکل، که می‌توانند به موقع نیروی برق ایجاد کنند، به وجود آمده امّا شاید هنوز ده سالی طول بکشد تا این روش‌ها از نظر اقتصادی قابل بهره برداری کامل باشند.

در حالیکه با کوشش‌های اروپا برای ایجاد انرژی حاصل از باد پیوسته اندازهٔ توربین‌ها بزرگتر و بزرگتر می‌شوند بر عکس توربین‌های ساخته شده توسّط کارخانه‌ای در ایالت آریزونای آمریکا آنچنان کوچک است که می‌توان پرّه‌های آن را در یک دست جای داد. این کارخانه تا کنون ۶۰ هزار از این توربین‌ها را به صاحبان خانه‌های دور از مراکز تولید برق و به قایق‌های بادی فروخته است. هر یک از این توربین‌ها می‌توانند ۴۰۰ وات برق تولید کند که برای روشن کردن چند لامپ کافی است.

مواد سوخت گیاهی و حیوانی
Biomass

استفاده از گیاهان برای تهیهٔ مواد سوخت دارای سابقه‌ای تاریخی است. هیزمی که در بخاری‌ها می‌سوزانیم در حقیقت یکی از این مواد است، امّا امروزه هدف از این رشته بیشتر استفاده از الکل، بیوگاز و بیودیزل برای تولید انرژی است.

در ترکیب بنزینی که در ایالات متّحدهٔ آمریکا فروخته می‌شود الکلی وجود دارد که از ذرّت به دست می‌آید. در برزیل الکل را از نیشکر به دست می‌آورند و ۵۰٪ سوخت را در حمل و نقل تأمین می‌کند. بیودیزل حاصل از روغن‌های نباتی را یا به صورت خالص یا مخلوط با گازوئیل معمولی به کار می‌برند و می‌گویند هیچگونه نیازی هم به تغییر در موتور کامیون‌ها و اتومبیل‌ها نیست. حتّی بعضی‌ها از روغن منداب که در سوپر مارکت‌ها به فروش می‌رسد یا از بازماندهٔ روغن پس از تهیهٔ سیب زمینی برشته، استفاده می‌کنند. در آلمان سالیانه ۱۷ میلیون تُن بیودیزل مصرف می‌شود که تقریباً برابر است با ۳٪ کلّ گازوئیلی که در حمل و نقل به کار می‌رود. در کالیفرنیا با استفاده از سبوس برنج به عنوان سوخت، نیروی برق به دست می‌آورند.

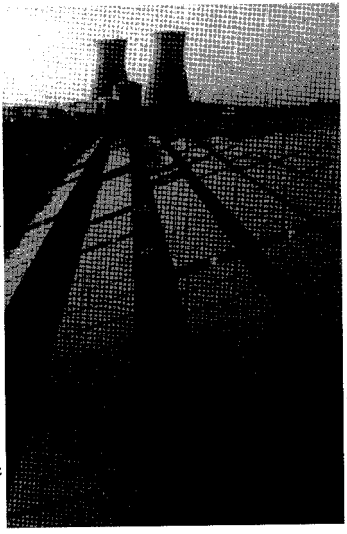

انرژی اتمی و خورشیدی

آنچه که سوخت حاصل از گیاهان را محدود می‌کند میزان سطحی از زمین کشاورزی است که باید برای این منظور زیر کشت رود زیرا مقدار انرژیئی که توسّط گیاهان بوسیلهٔ عمل فتوسنتز[5] از خورشید جذب می‌شود نسبت به پانل‌های فتوولتائیک (که پیش از این از آن سخن گفتیم) خیلی کمتر است.

بعضی از اهل فن تخمین می‌زنند که هرگاه بخواهیم سوخت همهٔ اتومبیل‌های دنیا را با بیودیزل به دست آوریم بایستی سطح کشاورزی را در جهان به دو برابر کنونی افزایش دهیم. امّا در این زمینه نیز دانشمندان راه‌های عملی‌تری را جستجو می‌کنند که از آنجمله است استخراج نوعی سوخت مایع با به کارگرفتن میکرب‌ها برای هضم سلّولز چوب، یا تولید الکل از گیاهانی که نسبت به ذرّت دارای رشد سریع‌تر می‌باشند

و قادرند در زمین‌هایی که سایر گیاهان به سختی می‌رویند به خوبی رشد نمایند. البتّه باید در نظر داشت که با آنکه انرژی حاصل از کشت گیاهان انرژیئی است قابل تجدید امّا سوختن آنها موجب آلودگی هوا و افزایش درجهٔ حرارت زمین می‌شود.

گرمای درون زمین

گرمای درون زمین نیز یکی از منابع انرژی است که در بعضی از سرزمین‌های آتشفشانی دنیا می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. از این انرژی هم می‌توان به صورت مستقیم برای گرم کردن محل‌های مسکونی استفاده کرد و هم می‌توان با آن تولید برق نمود. در ایسلند علاوه بر تولید برق، ۸۵٪ خانه‌ها را با حرارتی که از درون زمین بر می‌خیزد گرم می‌کنند.

روش استفاده از این نوع انرژی اینست که پس از یافتن مخزن‌هایی با درجهٔ حرارت زیاد در درون زمین، آن را برای گرم کردن آب یا تبدیل آب به بخار به روی زمین هدایت می‌نمایند. سپس از این بخار و آب گرم یا بطور مستقیم برای گرم کردن خانه‌ها استفاده می‌کنند یا آنکه با فرستادن آن به توربین‌ها، ایجاد برق می‌نمایند.

از این منبع انرژی برای نخستین بار در سال ۱۹۰۴ در محلّی به نام "لَردِلّو" Lardello واقع در استان توسکانی در ایتالیا بهره‌برداری شد. امروزه نزدیک به ۲٪ کلّ انرژی مصرفی در ایتالیا با حرارت درون زمین تأمین می‌گردد، در حالیکه سهم آن در بر آوردن نیازهای تمام دنیا بیش از ۰/۲ درصد نیست.

انرژی هسته‌ای: نیروی حاصل از شکافتن اتم

تا چند دههٔ پیش اقدام برای دستیابی به نیروی حاصل از شکافتن اتم بیش از توجّه به منابع دیگر جدید انرژی بود و در بسیاری از کشورها شروع به ساختن رآکتورهای اتمی کرده بودند. در حال حاضر در بیش از ۳۰ کشور جهان ۴۴۰ رآکتور فعّال وجود دارد و ۱۶٪ کلّ انرژی دنیا بوسیلهٔ آنها تولید می‌شود. وابستگی بعضی از کشورها به نیروی هسته‌ای بسیار زیاد است: مثلاً فرانسه ۷۸٪ نیروی برق خود را از این راه تأمین می‌کند و حتّی مقدار زیادی را هم به ایتالیا صادر می‌نماید- در حالیکه خود ایتالیایی‌ها برای تولید آن در خاک خود دست رد بر سینهٔ آن زدند. در کشور بزرگی مانند ایالات متّحدهٔ آمریکا نیز حدود ۲۰٪ نیروی برق با استفاده از انرژی اتمی به دست می‌آید.

مزایای تولید انرژی اتمی به خوبی آشکار است زیرا در سکوت کامل و بدون آلوده کردن هوا با گاز کربنیک، می‌توان به مقادیر زیادی از انرژی دست یافت و به مناظر طبیعی نیز، صرف‌نظر از چند برج و گنبد که اینجا و آنجا دیده می‌شوند، لطمه‌ای وارد نیاورد. امّا نگرانی مردم از انرژی هسته‌ای یکی امکان بروز حوادثی است مانند آنچه که در ۲۶ آوریل ۱۹۸۶ در مرکز رآکتور اتمی چرنوبیل Chernobyl واقع در اوکراین پیش آمد و هوای بیشتر کشورهای اروپا را آلوده نمود و دیگر مشکل از بین بردن مواد پس ماندهٔ رآکتورها است که به شدّت رادیواکتیوند، یعنی از آنها ذرّات و اشعّه‌هایی پخش می‌شود که برای موجودات زنده خطرناک می‌باشند. عمر این مواد رادیو

اکتیو خیلی زیاد است. در حال حاضر معمولاً این مواد زائد را در محفظه‌هایی در زیر زمین دفن می‌نمایند ولی بسیاری نگران آنند که ممکن است این مواد روزی از این محفظه‌ها به خارج نشت پیدا کنند و سلامتی انسان و موجودات زنده را در خطر اندازند.

مسألهٔ دیگر اینکه انرژی هسته‌ای، برخلاف انرژی حاصل از خورشید و باد، قابل تجدید و ابدی نیست زیرا ذخیرهٔ اورانیوم که از آن می‌توان اینگونه انرژی را به دست آورد تا ۵۰-۶۰ سال دیگر به انتها خواهد رسید. امّا با وجود همهٔ این مسائل، هیجانِ استفاده از انرژی اتمی دوباره در دنیا از سر گرفته شده است. چین که در معرض تهدید کمبود نیروی برق می‌باشد با روندی موزون شروع به ایجاد یک تا دو رآکتور در سال نموده و در ایالات متّحدهٔ آمریکا نیز، به دنبال اصرار برخی از طرفداران اتومبیل‌های با سوخت هیدرژن، مسألهٔ استفاده از انرژی اتمی برای استخراج هیدرژن از آب، مورد توجّه مجدد قرار گرفته است. ژاپن نیز که در زیرِ زمین‌های خود نه دارای نفت است و نه ذغال سنگ در ادامهٔ برنامه‌های انرژی هسته‌ای خود به شدّت کوشا است. یومی آکیموتو Yumi Akimoto (عکس بالا) چهرهٔ درخشان شیمی هسته‌ای ژاپن، با آنکه هنگامی که پسر بچّه‌ای بود اشعّهٔ بمب منفجر شده در هیروشیما را مشاهده کرده بود به سختی طرفدار این نوع انرژی است و آن را "ستون قرن آینده" می‌داند. ژاپن در یک مجموعهٔ ۲۰ میلیارد دلاری واقع در روستای روکاشو Rokkasho در شمالی‌ترین نقطهٔ جزیرهٔ هونشو Honshù سرگرم غلبه بر مشکل نبودن اورانیوم در آینده است. در اینجا در نظر است اورانیومی را که به مصرف سوخت رسیده و دیگر در رآکتور معمولی قابل استفاده نیست (امّا سرشار است از پلوتونیوم و اورانیوم سوخته نشده) تبدیل به فرآورده‌ای به نام موکس Mox که مخلوطی است از اورانیوم غنی شده و پلوتونیوم نمایند. این مخلوط خواهد توانست در برخی از انواع رآکتورهای مدرن به عنوان سوخت برای تولید نیروی برق به کار رود.

البتّه در کشورهای دیگر نیز تجهیزاتی برای تبدیل سوخت اتمی مصرف شده به "موکس" وجود دارد امّا در ابتدا هدف از این مؤسّسات تولید پلوتونیوم به منظور ایجاد سلاح‌های اتمی بود. به این دلیل افتخار ژاپنی‌ها در اینست که تجهیزات نخستین مؤسّسه‌ای است از این نوع با هدف صلح‌جویانه. و ژاپن برای تضمین عدم استفاده از این مجموعه برای هدف‌های جنگی و نظامی، در مؤسسهٔ "روکاشو" ساختمانی را اختصاص به بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی، وابسته به سازمان ملل متّحد، داده تا فعّایت‌های آن را زیر کنترل داشته باشند و به دنیا اطمینان دهند که هیچ مقدار از پلوتونیوم برای تولید سلاح‌های اتمی به کار نمی‌رود.

انرژی هسته ای:
نیروی حاصل از همجوشی اتم‌ها

طریقهٔ تهیهٔ انرژی هسته‌ای با همجوشی اتم‌ها، از روش شکافتن اتم که تا اینجا از آن سخن گفتیم، بیشتر امیدوارکننده است. انرژی حاصل از همجوشی اتم‌ها که از جوش خوردن یا اتّحاد هستهٔ دو اتم و تبدیل آن به اتمی سنگین‌تر حاصل می‌شود می‌تواند نیازهای عظیمی از انرژی جهان ما را برآورد و سوخت لازم برای به راه انداختن آن هم ممکن است هزاران سال دوام بیاورد. چنین روشی مشابه همان فعل و انفعالاتی است که برای تولید انرژی در خورشید انجام می‌گیرد.[۶]. عمل همجوشی نه از خود مواد زائد رادیو اکتیو بجا می‌گذارد و نه چیزی که تروریست‌ها یا دولت‌ها بتوانند آن را تبدیل به سلاح‌های کشتار دسته جمعی کنند. امّا در عوض به وسایلی احتیاج دارد که هنوز در هیچ جای دنیا ساخته نشده است.

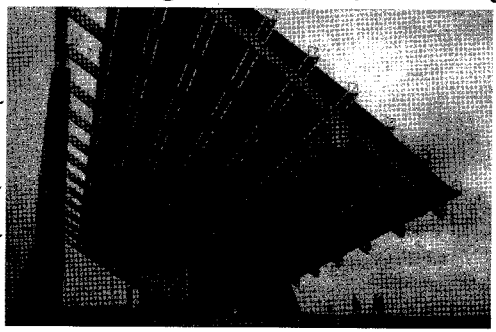

انرژی خورشیدی، بارسلون- اسپانیا

برخی از دانشمندان عقیده دارند که برای تولید انرژی از این راه باید از روش به اصطلاح همجوشی سرد استفاده کرد زیرا ممکن است با تکنولوژی‌های نسبتاً ساده‌تر بتوان به مقادیر عظیمی از انرژی دست یافت. امّا از آزمایش‌هایی که تا به حال صورت گرفته به نظر نمی‌آید که این روش نتیجه بخش باشد. ولی در عوض در مورد روش همجوشی گرم به عقیدهٔ اکثریت اهل فن امکان موفقیت بیشتر است- امّا این راهی است که مستلزم ده‌ها سال تحقیق و تجربه و صرف پول‌هایی کلان می‌باشد.

دشواری همجوشی گرم برای آنست که مادّهٔ سوخت آن (نوعی هیدرژن) را باید پیش از آغاز همجوشی اتم‌ها تقریباً ۱۰۰ میلیون درجهٔ سانتیگراد گرم نمود. در چنین گرمایی هیدرژن تبدیل به بخار جوشانی از ذرّاتی با شارژ الکتریکی می‌گردند که به آن "پلاسما" نام داده‌اند. فیزیک‌دانان می‌گویند که "پلاسما معمولی‌ترین حالت مادّه در جهان هستی است امّا در ضمن از همه بهم‌ریخته‌تر است و کنترل آن دشوارتر". به وجود آوردن پلاسما آنچنان مشکل است که تاکنون در هیچ تجربه‌ای نتوانسته‌اند بیش از ۶۵٪ از انرژیئی را که برای به راه انداختن این فعل و انفعالات مصرف شده به دست آورند.

دانشمندان اروپایی ، ژاپنی و آمریکایی برای پیدا کردن راهی مؤثّر برای کنترل پلاسما و افزایش تولید انرژی، پیوسته در تلاشند. امیدواری همگی به رآکتوری است آزمایشی به نام "ایتر" ITER (پروژه‌ای بین‌المللی با چند میلیارد ائورو هزینه)[۷] که بتوانند با آن آنچه را که در علم فیزیک "اشتعال پلاسما" نام دارد به دست آورند. مرحلهٔ بعدی، ایجاد ماشین آلاتی

است آزمایشی که بتواند از این راه تولید انرژی کند و به دنبال آن، در ظرف ۵۰ سال آینده، ساختن کارخانه‌هایی که بتوان عملاً این نوع انرژی را وارد بازار نمود و آن را در دسترس همگان قرار داد.

از سال ۲۰۰۳ سیاستمداران کشورهای شرکت کننده در پروژهٔ "ایتر" ، سرگرم گفتگو برای یک مسألهٔ ساده یعنی انتخاب محل رآکتور این طرح می‌باشند تا سرانجام در ماه ژوئن سال ۲۰۰۵ تصمیم نهائی گرفته شد. رآکتور مورد نظر در محلّی به نام "کاراداش" Caradache نزدیک Aix-en-Provence در جنوب فرانسه به وجود خواهد آمد و لابد سیاستمداران فرانسه از اینکه بر رقیب خود ژاپن فائق آمده‌اند خوشحال گردیده‌اند.

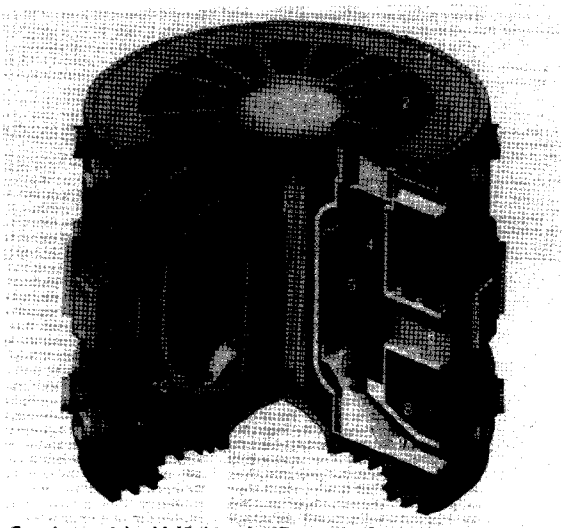

Computer-generated model of the International Thermonuclear Experimental Reactor (ITER), the fusion device that when built would be about 30 metres high. Shown are 1) the cryostat vacuum vessel; 2) vertical access port; 3) central solenoid; 4) blanket/shield; 5) plasma chamber; 6) port to provide access to plasma chamber; 7) divertor; 8) poloidal field magnet; 9) vacuum pump duct for exhaust; 10) toroidal field magnet.

مدل راکتوری با شیوهٔ همجوشی اتم‌ها

گرچه به نظر بعضی از سیاستمداران این بازار و رقابت سرمایه‌داران است که بر منابع جدید انرژی دست خواهد یافت ولی بسیاری از کارشناسان با آن موافق نیستند. و این نه تنها برای اینکه چنین پروژه‌ای دارای هزینه‌های بسیار بالا است بلکه در ضمن برای آنست که در حالیکه دولت‌ها قادرند به دنبال ریسک‌های بزرگی از این قبیل بروند شرکت‌های خصوصی فاقد توانایی آنند. اهل اطّلاع اظهار می‌دارند که قسمت اعظم تکنولوژیئی که اقتصاد غرب بر آن متّکی است بر اساس نیروی بازار بوجود نیامده بلکه با ابتکار دولت‌ها حاصل شده است- که از آن جمله می‌توان به ارتباطات از راه ماهواره‌ها، کمپیوتر و اینترنت اشاره کرد. به طور مثال برای دستیابی به اینترنت به مدّت ۲۰ سال ارتش آمریکا و به دنبال آن به مدّت ۱۰ سال دیگر "بنیاد علوم ملّی" آمریکا در این راه صرف هزینه و وقت نمودند. بر اساس نظر کارشناسان، بدون دخالت مصممانهٔ دولت‌ها مجبور خواهیم شد، به تدریج که منابع نفت و گاز رو به پایان می‌روند، بیشتر دست به دامن منابع دیگری مانند ذغال سنگ زنیم و شن‌های آغشته به قیر طبیعی را، که آلودگی هوا با آنها شدیدتر است، به کار گیریم و سرانجام پس از اتمام همهٔ این منابع با بجا گذاشتن هوایی آغشته از گاز کربنیک به آخرین صفحه از کتاب تمدّن

خویش مُهر پایان زنیم.

یادداشت‌ها

۱- برای اطّلاعات بیشتر دربارهٔ نفت مراجعه شود به مجلّهٔ *پیام بهائی* شمارهٔ اوت/سپتامبر ۲۰۰۴، صص۹۴-۸۹ و شمارهٔ دسامبر ۲۰۰۴، صص۲۲-۱۹.

۲- منظور از "انرژی قابل تجدید"، انرژی‌هایی است که بوسیلهٔ باد، خورشید، سقوط آب و کشت گیاهان حاصل می‌شوند و منابع آنها بر خلاف نفت و گاز و ذغال سنگ قابل تجدید می‌باشند. امروزه مجموعاً ۱۵٪ انرژی مصرفی دنیا از این راه‌ها به دست می‌آید.

۳- کیلووات ساعت واحد انرژی است و آن معادل است با کاری که یک ماشین با قدرت ۱۰۰۰ وات در یک ساعت انجام می‌دهد.

۴- نفت و ذغال سنگ و گاز طبیعی را سوخت‌های فُسیلی می‌نامند زیرا از فُسیل (بقایای درختان و جسد حیوانات) که در قعر زمین در زیر تخته سنگ‌ها و گِل و لای دفن گردیده بودند به وجود آمدند. این فُسیل‌ها در ظرف میلیون‌ها سال در زیر فشار سنگ‌ها و گل و لای‌ها و گرمای داخل زمین تبدیل به ذغال سنگ، نفت و گاز طبیعی شده‌اند. چون تولید مجدد این مواد میلیون‌ها سال وقت می‌گیرد آنها را منابع انرژی غیر قابل تجدید می‌خوانند. باید در نظر داشت که این گیاهان و حیوانات بطور مستقیم یا غیر مستقیم برای زندگی خود از انرژی خورشید استفاده نموده بودند و آن را با بقایای خود در قعر زمین دفن کرده‌اند. به این علّت است که می‌گویند حتّی منشأ انرژی حاصل از نفت و ذغال سنگ و گاز طبیعی نیز از خورشید است.

۵- فُتوسَنْتِز عملی است شیمیایی که گیاهان سبز با به کار گرفتن گاز کربنیک هوا، آب و مواد موجود در زمین و با استفاده از انرژی نور خورشید، مواد آلی (اُرگانیک) لازم برای رشد خود را می‌سازند. از این راه سالیانه انرژیئی تقریباً معادل ۷۰ میلیارد تُن نفت در گیاهان ذخیره می‌گردد و این تقریباً ۹ برابر کلّ نیاز فعلی انرژی در همهٔ جهان است.

از آنجا که تقریباً حیات تمام انواع دیگر موجودات زنده از نظر مواد غذایی بطور مستقیم یا غیر مستقیم به گیاهان وابسته است، فتوسنتز را می‌توان اساس حیات در روی زمین دانست. از آن گذشته، منشأ تقریباً تمام اُکسیژن موجود در هوا نیز از اکسیژنی است که در جریان عمل فتوسنتز بوجود می‌آید و در جو زمین پخش می‌گردد.

۶- خورشید تقریباً از ۷۵٪ هیدرژن، ۲۵٪ هِلیوم و کمتر از ۱٪ مواد سنگین‌تر ساخته شده است. در مرکز خورشید دراثر واکنش‌های حرارتی- هسته‌ای Thermonuclear، هیدروژن تبدیل به هِلیوم می‌شود و در نتیجهٔ آن مقادیر عظیمی از انرژی به دست می‌آید. منبع بیشتر انرژی‌هایی که در کرهٔ زمین مصرف می‌شود، از جمله نفت و ذغال سنگ و انرژی موجود در غذاها که به بدن ما و حیوانات نیرو می‌دهد، از نور خورشید است.

۷- کشورهایی که در پروژهٔ ITER

(International Thermonuclear Experimental Reactor)

شرکت دارند عبارتند از اتّحادیهٔ اروپا، سوئیس، چین، ژاپن، کرهٔ جنوبی، روسیه و ایالات متّحدهٔ آمریکا. اساس این پروژه در حقیقت در سال ۱۹۸۵ توسّط رونالد ریگان و میخائیل گورباچف نهاده شد که خواستند بطور نُمادی پایان تنش‌ها و آغاز همکاری‌های شرق و غرب را با پروژه‌ای چنین بزرگ به دنیا اعلام دارند. ■

منابع مطالعه

1. National Geographic, Italia, Agosto 2005, 1-33
2.Kate Boehm Jerome, Using Energy, National Geographic, Beijing
3- en.wikipedia.org/wiki/Renewable_energy
4- www.energy.gov/engine/content.do
5- www.iter.org/
6- www.fusione.enea.it/
7- it.wikipedia.org/wiki/Fusione_nucleare
8- digilander.libero.it/clodd/
9- www.enel.it/enelsi/famiglia/f_solaretermico.asp
10- Oxford Dictionary of Science , 1997

پژوهشی دربارهٔ خودکشی

رواج شدید خودکشی زنان در ایران

پژوهنده

یکی از نخستین آثاری که به تحقیق در مورد خودکشی و علل و عوامل آن پرداخت اثر امیل دورکهیم جامعه‌شناس بزرگ فرانسه (۱۹۱۷-۱۸۵۸) بود که در سال ۱۸۹۷ انتشار یافت. این مطالعه همه مبتنی است بر آمارهایی که بطور رسمی در فرانسهٔ آن زمان تهیه و نشر شده بود.

البته مایهٔ شگفتی است که بجای روانشناس و روانپزشک که معمولاً به پژوهش چنین پدیده‌ای می‌پردازند این بار یک جامعه‌شناس بود که با دیدگاه خاص علمای این رشته به تحقیق در این زمینه پرداخت. دورکهیم ملاحظه کرد که هر قدر پیوستگی و همبستگی یک جامعه اعم از مذهبی، مدنی یا سیاسی یا یک خانواده قوی‌تر و استوارتر است به همان تناسب خودکشی در آن جامعه یا خانواده کمتر است. با آنکه در بادی نظر انسان خودکشی را به ارادهٔ افراد منسوب می‌دارد امّا وقتی به آمارها نگاه می‌کنیم متوجّه می‌شویم که هر قوم و جامعه‌ای یک میزان خودکشی دارد که مخصوص به اوست و این میزان علی‌رغم بالا و پایین رفتن روحیّهٔ مردم، ثابت باقی می‌ماند و به عبارت دیگر گرچه فرد گمان می‌برد که تصمیم خودکشی با اوست ولی این قوای اجتماعی هستند که افراد جامعه‌ای را به انتحار بر می‌انگیزند. پس به زعم دورکهیم آن عامل فردی که معمولاً برای خودکشی عنوان می‌شود به عنوان علّت حقیقی نباید تلقّی شود بلکه فقط بهانه‌ای برای خودکشی است یا فرصت خودکشی را ایجاد می‌کند.

بر دورکهیم ایراد گرفته‌اند که در تعمیم نظریهٔ خود مبالغه کرده و آمارهایی که در دسترس داشته غیر کافی و خیلی کهنه بوده‌اند و از جمله غافل از این حقیقت بوده که به اعتقاد روانپزشکان برخی امراض روانی که موجب افسردگی می‌شوند علّت رائج اقدام به خودکشی هستند.

گفته شده که خودکشی بر سه نوع است: خودکشی خودخواهانه، خودکشی دیگرخواهانه (چون ژاپنی‌ها که طیّ جنگ دوّم جهانی خود را با طیاره بر روی کشتی‌ها و قشون دشمن می‌انداختند) و بالاخره خودکشی ناشی از هرج

و مرج اجتماعی که در عصر حاضر شواهد آن فراوان است.

اخیراً دو تن از جامعه‌شناسان فرانسوی یعنی کریستین بودلو Baudelot و رژه استابله Establet مطالعه‌ای تحقیقی کرده‌اند که ببینند تا چه اندازه نظریهٔ دورکهیم درست است، خاصه که امروزه آمارهای خودکشی در ممالک غربی فراوان‌تر و موثق‌تر و برای نتیجه‌گیری صحیح مفیدتر شده‌اند.

به خلاف دورکهیم که قضیهٔ علّت یا علل خودکشی را مطرح می‌کرد جامعه‌شناسان امروزی به این اکتفا می‌کنند که ببینند بین پدیدهٔ خودکشی و عوامل دیگر چه روابط تقارن یا همبستگی وجود دارد. مثلاً سؤال می‌کنند که آیا بیشتر خودکشی با فقر همبستگی دارد یا با ثروت؟ دورکهیم تصوّر می‌کرد که فقرا به علّت پیوندهای اجتماعی قوی‌تر از خودکشی بیشتر محفوظند زیرا در زمان دورکهیم همراه با رشد سریع اقتصادی تمایلی به افزایش میزان خودکشی در مراکز شهری فعّال مشاهده شد در حالیکه این میزان در میان ساکنان روستاها و مناطق سنّتی و فقیر کمتر بود. چنین گرایشی را هم‌اکنون هم در شهرهای عظیم (متروپولی) هند و چین می‌توان دید که سرعت گرفتن تجدّد، موجب گسیختگی تعادل‌های گذشته و سرگردانی و محرک خودکشی شده است. امّا از سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۰ به این طرف ملاحظه شد که وقتی قدرت خرید مردم فزونی می‌یابد میزان خودکشی متوقّف می‌شود یا حتّی رو به کاهش می‌رود. در حال حاضر در ممالک غنی، در مناطق فقیرنشین است که میزان خودکشی بالاتر است و به نظر می‌رسد که غنا و ثروت و مجموع عواملی که به آن وابسته هستند چون بهره‌مندی از یک شبکهٔ ارتباطات وسیع و دسترس داشتن به امکانات حفظ و صیانت جسم و جان و استفاده از کیفیت بهتر زندگی و طول عمر نسبی، حافظ افراد در برابر میل خودکشی هستند.

در شرایط امروز فقیر بیشتر از گذشته، خود را تنها و مطرود می‌بیند و در نتیجه پیوندهای اجتماعی او کمتر از فقرا در جامعه‌های قدیم سنّتی است و کمتر او را از خودکشی محفوظ و برکنار می‌دارد.

پدیده‌ای غریب که از حدود سال‌های ۱۹۷۰ به این طرف در جهان غرب نمودار شده رشد و ازدیاد خودکشی جوانان است در حالیکه سابقاً این سالخوردگان بودند که به انتحار بیشتر گرایش داشتند. حساسیت و شکنندگی ظاهراً در جوانان بیشتر است و ای بسا جوانان که برای خود آینده‌ای روشن مجسّم نمی‌کنند و در نتیجه به قطع حیات خود مبادرت می‌ورزند.

البته نباید تصوّر کرد که گرایش به خودکشی در طول زمان ثابت می‌ماند؛ در ژاپن بعد از جنگ جهانی میزان خودکشی بسیار بالا رفت حتّی بالاتر از کشورهای دیگر، بعد میزان مزبور در همهٔ گروه‌های سنّی کاهش فاحش پیدا کرد و فقط در دههٔ اخیر باز تمایلی به افزایش حاصل شده است. در ژاپن نه تنها کتاب‌هایی بسیار در موضوع روش‌های خودکشی نشر می‌شود بلکه در سایت‌های اینترنتی روش‌های عملی آن را تعلیم می‌دهند.

نکتهٔ مهمّ دیگر کمی نسبی خودکشی زنان

نسبت به مردان است، مردان ۳ تا ۴ برابر زنان به خودکشی می‌گرایند. استثنا بر این حکم عمومی، زنان ایران و زنان چینی و هندی روستانشین هستند که شاید به علّت بدرفتاری همسر خود یا مسائل بغرنج خانوادگی بیش از مردان دهاتی به خودکشی دست می‌زنند. امّا زنان مغرب زمین هنوز در این عرصه به پای مردان نمی‌رسند، بعضی گفته‌اند که علّت کمی تمایل به خودکشی نزد زنان این است که بر اثر تجربهٔ مشکلات عدیدهٔ زندگی چه در خانواده و چه در فضای کار، برای مقابله با دشواری‌ها و بحران‌های جدید آمادگی بیشتری حاصل کرده‌اند. عدّه‌ای دیگر برآنند که پیوند زنان در داخل شبکهٔ ارتباط بین نسل‌ها (ملاحظه و رعایت پدر و مادر یا فرزند) آنان را از خودکشی باز می‌دارد.

مؤلفان کتاب **دورکهیم و خودکشی** (نشر ۱۹۸۴) توجّه می‌دهند که گسیختگی جامعهٔ روسی (شوروی) مدّت‌ها قبل از سقوط دیوار برلین آغاز شده بود و به همین جهت از سال ۱۹۶۵ میزان خودکشی مرد و زن هر دو در آن سرزمین روی در افزایش آورد.

دورکهیم می‌گفت این جامعه است که ما را در مورد وضع خودکشی روشن می‌کند. مؤلفان اثر مزبور معتقدند که این خودکشی است که ما را دربارهٔ وضع جامعه آگاه‌تر می‌سازد.

در کشور فرانسه خودکشی در میان جمعیّت ۲۴-۱۵ ساله بعد از سوانح رانندگی بزرگ‌ترین علّت مرگ و میر است معذلک از سال ۱۹۸۶ به بعد میزان خودکشی بطور منظّم رو به کاهش می‌رود.

در تحقیقی که میان جوانان اروپایی ۱۲-۱۸ ساله در سطح وسیع شده است ۱۲٪ دختران ۱۶-۱۴ ساله و ۱۵٪ دختران ۱۸-۱۷ ساله اظهار داشته‌اند که در زندگی خود یک بار مبادرت به خودکشی (غیر موفّق) کرده‌اند. در مورد پسرها اعلام شده که مبادرت به خودکشی (غیر موفّق) نزد آنان به ۶٪ نمی‌رسیده است.

هستند جوامعی که در آن یک تلفن رایگان در اختیار همگان است تا اگر از عمر خود سیر شده باشند با روانشناس، پزشک یا مددکاری که آن سوی خط تلفن داوطلبانه روزی ۲۴ ساعت گوش به زنگ است؛ درد دل خود را در میان گذارند و تجربه ثابت کرده که خود این درد دل کردن برای کسی که گمان می‌برد هیچ محرم غم‌خواری ندارد موجب انصراف از مرگ و امیدواری مجدّد به زندگی و تلاش می‌شود.

در امر مبارک خودکشی نهی شده. فرد انسان باید قدر نعمت حیات را بداند و تجارب تلخ زندگی را که موجب پختگی روحانی او بوده و هستند به دیدهٔ تسامح نگرد و تحمّل کند.

خودکشی در ایران دوّمین علّت مرگ ایرانیان

روزنامه الکترونیکی *روز* در شمارهٔ ۷ آبان (۲۹ اکتبر ۲۰۰۶) گزارشی به قلم شهرام رفیع‌زاده دربارهٔ شیوع خودکشی در ایران دارد که بخش‌هایی از آن را که حقیقتی تلخ را افشا می‌کند نقل می‌نماییم:

«بیمارستان لقمان در تهران هر روز شاهد انتقال چندین بیمار است که در مناطق مختلف تهران دست به خودکشی می زنند. مسئولان این

بیمارستان و مسئولان بیمارستان‌های مشابهی که در سراسر کشور بطور تخصصی به مسمومیت و سوانح این چنینی می‌پردازند، تلاش می‌کنند تا کمتر اخبار و آمارهای مربوط به خودکشی رسانه‌ای شود بخشی از این خودداری به سیاست‌های دولتی باز می‌گردد و بخشی نیز به نظر گروهی از کارشناسان که انتشار اخبار خودکشی را موجب تسرّی و فراگیری آن می‌دانند.

روزنامه *صدای عدالت* خرداد ماه گذشته سخنان رئیس سازمان پزشکی قانونی را منتشر کرد که بطور رسمی تأکید کرده بود: "آمار خودکشی نباید لو برود". با این حال هر روز کمابیش اخبار مربوط به خودکشی‌های منجر به مرگ منتشر می‌شود. با انتشار این خبر که "دوّمین علّت مرگ و میر در ایران خودکشی است و زنان بیشترین قربانی این نوع مرگ در ایران هستند"، توجه رسانه‌ها بار دیگر به افزایش آمار خودکشی جلب شد. ایست قلبی البته گوی سبقت را از خودکشی ربوده و در مقام اول علّت مرگ ایرانیان قرار گرفته است.

دکتر حسن‌زاده، پژوهشگری که بر روی خودکشی زنان در ایران تحقیق کرده در کارگاهی که به مناسبت روز جهانی بهداشت روان در مؤسّسهٔ تحقیقات، بازتوانی و بهبود زندگی زنان برگزار شد، ضمن تأیید اینکه خودکشی دوّمین علّت مرگ و میر در ایران است، گفته: "در حالیکه در دنیا به ازای خودکشی هر سه مرد یک زن خودکشی می‌کند، در ایران نسبت خودکشی زنان نسبت به خودکشی مردان پیشی گرفته و از این نظر تنها در دو کشور هند و چین چنین نسبتی از ایران بیشتر است».

خودکشی آدم‌های سالم

اگرچه صاحب نظران می گویند علت خودکشی بیش از هر چیز بیماری‌های روانی و بخصوص افسردگی شدید است، و گروهی نیز بر این باورند که خودکشی ریشه‌های ژنتیک دارد امّا تحقیقات انجام شده در کشور از تغییر علت خودکشی در ایران خبر می‌دهد. بر اساس تحقیقی انجام شده مهمّ‌ترین علل زمینه ساز خودکشی در این مطالعه اختلافات خانوادگی [۶/۵۴٪]، مشکلات عاطفی [۸/۱۸٪]، مشکلات اقتصادی [۳/۸٪]، مشکلات جسمی و روحی [۹/۷٪] و سایر علل [۹/۷٪] بود و در ۵/۲٪ موارد علت خاصی وجود نداشت.

محقّقان در جریان این پژوهش همچنین به این نتیجه رسیدند که "تفاوت علل زمینه‌ساز، در متأهلین و غیر متأهلین، از نظر آماری معنی‌دار بوده" است. آنها در نتیجهٔ تحقیق خود تأکید کرده‌اند که «اختلاف خانوادگی مهمّ‌ترین عامل زمینه‌ساز خودکشی است که بیانگر لزوم ایجاد مراکز مشاوره برای نوجوانان جهت شناخت نیازهایشان، پاسخ به پرسش‌ها و ارائه راهنمایی و حمایت از آنهاست». "مشکلات عاطفی" دومین عامل خودکشی عنوان شده که جوانان را تهدید می کند، و توصیه شده که «جوانان باید تشویق به یافتن کمک‌های تخصصی شده و ضمن بیان دقیق احساساتشان به فرد متخصص، راهنمایی

مناسب را دریافت نمایند».

در تحقیق مشابهی که توسط پنج کارشناس دانشگاه علوم پزشکی بهشتی تهران، درباره علت خودکشی در استان کرمان در سال‌های اخیر انجام شده؛ «بستگان فرد درگذشته تنها در ۳۲٪ موارد بیماری روانی را علت خودکشی می‌دانستند و فقط ۴٪ افراد سابقه مراجعه به روانپزشک داشتند». کارشناسان در این تحقیق تأکید کرده‌اند که «به نظر می‌رسد در استان کرمان با یک اپیدمی در شهر کرمان و جنوب استان روبرو هستیم. این در حالی است که میزان خودکشی استان کرمان با استان‌هایی مثل ایلام و کرمانشاه، که خودکشی در آنها بسیار شایع شده قابل مقایسه نیست». (از استان‌های مازندران، ایلام و دیگر نقاط نیز گزارش‌های مشابهی از سوی مقامات بهداشتی و روان درمانی در مقاله آمده است)

گرچه میزان‌های خودکشی و اقدام به آن در زنان بیشتر از مردان بوده، ولی خودکشی مردان نیز روندی افزایشی داشته است. میزان خودکشی در روستائیان از میزان اقدام به خودکشی در شهرنشینان بیشتر بوده است «خودکشی در جیرفت نشان می‌دهد که اغلب اقدام کنندگان به خودکشی "احساس بدبختی، تحقیر، کمبود عاطفی و نابرابری" داشته اند...»

خودکشی کودکان

شاید باور کردنی نباشد امّا آمار خودکشی کودکان در کشور نیز در سال‌های اخیر نگران کننده است. بر اساس بررسی مواردی از خودکشی کودکان مراجعه کننده به بیمارستان لقمان که در سال ۸۴ در مجله پزشکی قانونی منتشر شده است در فاصله سال ۷۸ تا ۸۲ در مورد ۶۰ کودکی که پس از خودکشی به این بیمارستان منتقل شده‌اند نشان می‌دهد که آنها تنها ۶ تا ۱۳ سال سن داشته‌اند. بر اساس گزارش منتشر شده در این باره امیدوار رضایی از اعضای مجلس و طاهره ثقة الاسلام دو پژوهشگری که این تحقیق را انجام داده‌اند تأکید کرده‌اند که تعداد کودکان اقدام کننده به خودکشی بیشتر از این بوده است. «از این تعداد ۶۲٪ پسر و ۳۸٪ دختر بوده‌اند. خودکشی‌ها در روزهای آخر هفته و در ساعات ۶ تا ۱۲ شب بیشتر انجام گرفته و مهمّ‌ترین عوامل استرس زا، خانواده گسسته و مشکلات تحصیلی بوده و در ۹۳٪ موارد خودکشی با دارو انجام گرفته بود». این تحقیق نشان می دهد که «از نظر بیماری‌های زمینه‌ای، افسردگی بیشترین بیماری را شامل می‌شده و ۴۰٪ کودکان نیز رفتار خودکشی را از طریق تلویزیون و در مراتب بعدی از مادر و افراد خانواده یاد گرفته بودند».

«خودکشی به دوّمین عامل مرگ در کشور تبدیل شده است»، امّا به نظر می‌رسد در میان مسئولان کشور گوشی برای شنیدن صدای ممتد این زنگ وجود ندارد. در باور مقامات کشور و شاید در باور اکثر مردم خودکشی امری شخصی و در نهایت گناهی نابخشودنی به شمار آید که در اسلام هم حرام اعلام شده است. این امّا تمام ماجرا نیست چرا که پژوهشگران می‌گویند از هر سه نفری که خودکشی می کنند نزدیک به ۷۵٪ موارد، افراد به دلایل بیرونی خودکشی کرده اند». ■

کشتی نوح کجاست؟

دریا شد از فراق تو عالم ز اشک من
باید دوباره نوح بسازد سفینه‌ای
محمّد علی سلمانی

در سِفر تکوین یا پیدایش در کتاب ***عهد عتیق*** آمده است که «خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت» و چون زمین فاسد شده بود خداوند به نوح گفت که می‌خواهد تمامی بشر را که موجب فساد کرهٔ ارض بودند هلاک کند و دستور داد که نوح یک کشتی از چوب کومر با مشخصات خاص بسازد و خانوادهٔ خود و از جمیع حیوانات از هر ذی روحی جفتی را سوار کشتی کند، پس نوح چنین کرد و چنانکه در باب هفتم و هشتم سفر پیدایش آمده خدا همهٔ موجودات روی زمین را محو کرد و فقط نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود باقی ماند (۲۴/۷) بعد به دستور خدا کم‌کم آب‌ها فروکش کرد و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه‌های آرارات قرار گرفت.

در بسیاری از اقوام کهن اسطورهٔ طوفان وجود دارد. سومریان باستان قصه‌ای نزدیک به هستهٔ اصلی داستان نوح با اختلافات جزئی دارند. هندوان هم گویند وقتی مانو گرفتار طوفان نوح شد ویشنو به صورت ماهی درآمد و کشتی او را به کوهستان شمالی راهنمایی کرد که در آنجا به خشکی وارد شد (***فرهنگ اساطیر***، دکتر محمّدجعفر یاحقّی). در داستان‌های ایرانی (داستان جمشید) هم آفرینش جهان هستی با آب و طوفان آغاز می‌شود. قضیهٔ طوفانی عالمگیر در آغاز تاریخ در میان ملل دیگر از جمله در بین النهرین، آشور، نزد یونانیان نیز مشابهاتی دارد.

هستند کسانی که چون ارامنه (مسیحی) اعتقاد دارند که واقعاً کشتی نوح را می‌توان بر فراز کوه آرارات بازیافت، کوهی که در شرق ترکیه فعلی و غرب ارمنستان و شمال غربی ایران قرار دارد. وجود چنین عقیده‌ای بالاخره در سال ۱۸۲۹، شخصی به نام دکتر فن پاروت Parrot را بر آن داشت که از کوه مزبور صعود کند و به جستجوی کشتی مفقود برآید. در آن زمان تزار روسیه نیکلای اوّل چهار سال پس از جلوس بر تخت سلطنت موفّق شده بود که با ترک‌ها رو در رو شود و کوه آرارات را تحت تسلط خود درآورد. همین امر اجازه داد که فن فردریش پاروت سراسر روسیه را تا قفقاز درنوردد و با همراهی چند کارشناس از جمله یک منجم

از کوه مذکور بالا رود. در کوه دو قطعه چوب به دست گروه می‌افتد که یکی را مربوط به سلاح یک سرباز رومی می‌دانند که در موقع صلیب شدن حضرت عیسی بن مریم حاضر بوده و دیگری را پاره‌ای از کشتی نوح تصور می‌کنند.

پاروت و همراهان از جانب شمال غربی کوه به ارتفاع ۲۴۰۰ متری دست می‌یابند و به صومعه‌ای نزدیک می‌شوند که به قدیسی به نام یعقوب مقدّس تعلق داشته و بعد بر اثر زلزله در سال ۱۸۴۰ ویران گردیده است و گویند در همان نقطه بوده که نوح وقتی پس از پایان طوفان، صحیح و سالم پا به روی زمین نهاد درخت تاکی را از باب شکرگزاری در آنجا کاشت.

گروه توانست حتّی به ارتفاع ۴۷۰۰ متر بالا رود و در مرحله‌ای دو تن از اعضای گروه روی برف‌های ضخیم لیز خوردند امّا آسیبی ندیدند. فن پاروت دست از کوشش برنداشت و در ارتفاع ۴۹۰۰ متری به نام نیکلای اوّل صلیبی چوبی به بلندی ۳/۵ متر نصب کرد.

در سوّمین اهتمام، کوه‌نوردان به ارتفاع ۵۱۶۵ متر می‌رسند و در آنجا صلیب کوچک‌تری را قرار می‌دهند و در آن محل به سلامت نوح و کشتی او جام‌ها تهی می‌کنند هر چند که اثری از کشتی نوح به چشم هیچ یک از مسافران کوه‌پیما نمی‌رسد و این در زمانی است که بعضی روزنامه‌های تفلیس می‌نویسند که آرارات کوه مقدّس است و هیچ انسان را یارای صعود بر آن نیست!

هستند مسیحیانی که هنوز هم بازیافتن کشتی نوح بر فراز آرارات، نوعی وسوسهٔ دائم برای ایشان شده است. از سال ۱۹۸۲ به این طرف در حالیکه به خاطر دهات کردنشین، سربازان ترک دائماً مشغول نگهبانی آن مناطق هستند به ندرت اتّفاق می‌افتد که به کسی اجازهٔ بالا رفتن کوه آرارات داده شود. بی‌ثباتی اوضاع منطقه هم سیّاحان مشتاق بالا رفتن از کوه را دلسرد می‌کند. مسلمانان باور ندارند که

کشتی نوح بالای قلل آرارات (عکس زیر) نشسته باشد. سورهٔ هود ***قرآن*** این تصور را ایجاد کرده که کشتی پیامبر الٰهی در "جودی" نزدیک موصل که ارتفاعش به ۴۰۰۰ متر می‌رسد به خاک نشسته است.[۱]

هستند کسانی که چون یک ماجراجوی انگلیسی شباهت مبهم صخره‌های طبیعی قسمت جنوبی کوه آرارات را به یک کشتی "فسیل شده" یادآور شده‌اند. یک تاجر هونولولویی به نام دانیل مک گیورن حاضر شده یک میلیون دلار خرج طرحی کند که میسیونی را برای بازرسی قلهٔ آرارات اعزام دارند و معلوم بدارند که آن نقطهٔ سیاه که زیر انبوه یخ‌ها نهفته است آیا همان کشتی مورد نظر نیست؟

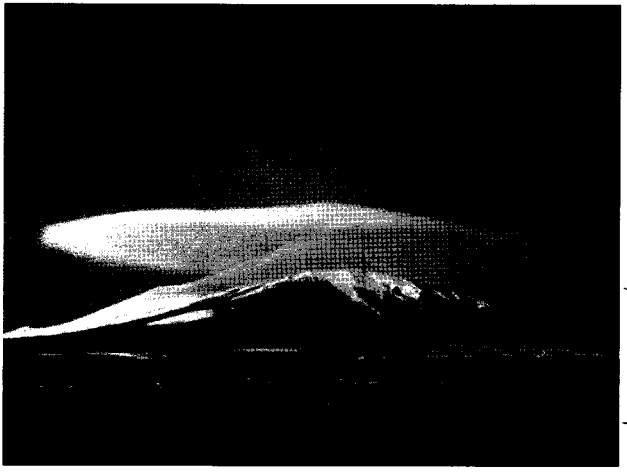

در سال ۱۸۷۷ شخصی به نام جیمز برایس Bryce به تنهایی سوّمین صعود بر کوه آرارات را انجام داد و از قلهٔ کوه، قطعهٔ کوچکی چوب به همراه آورد که به عقیدهٔ او بی‌شبهه باقی ماندهٔ سفینهٔ نوح است.

*

شگفت است که حتّی قصص، افسانه‌ها و اساطیر که بی‌شبهه معانی عمیق روحانی دارند[۲] به همان صورت ظاهری که در کتب مقدّسه ذکر شده‌اند مورد اعتقاد مردم قرار می‌گیرند و حتّی میسیون‌های علمی به دنبال اثبات واقعیّت عینی آنها به راه می‌افتند امّا وقتی ظهور الٰهی با تمام شعشعهٔ خود در نیمهٔ قرن نوزدهم روی می‌دهد بسیار بسیار نادرند کسانی که به جستجوی حقیقت آن بر می‌خیزند.[۳] ■

یادداشت‌ها

۱- سورهٔ هود (۱۱) به تفصیل داستان نوح و کشتی او را نقل می‌کند و در آیهٔ ۴۴ می‌گوید «و قیل بارض ابلعی مائک و بسماء اقلعی و غیض الماء و قُضی الامر و استوت علی الجودی» (و گفته شد ای زمین فرو بر آب خود را و ای آسمان بازگیر آبت را و کم کرده شد آب و گذارده شد کار و قرار گرفت بر کوه "جودی").

۲- حضرت اعلیٰ در کتاب مبارک ***قیوم الاسماء*** یا ***احسن القصص*** از شریعت جمال مبارک موعود بیان به سفینهٔ حمراء تعبیر می‌فرمایند و تصریح می‌کنند که در آن سفینه جز اهل بهاء داخل نخواهند شد (***رحیق مختوم***، صص-۱۵۳ ۱۵۴، ج۱). یکی از معانی سفینه بی‌گمان همان شریعت الٰهی است که هر که بدان درآید نجات می‌یابد و هر که از آن پرهیز کند به هلاک روحانی می‌رسد.

۳- این مقاله با استفاده از مقالهٔ مبسوطی در روزنامهٔ ***لوموند*** در ماه اوت ۲۰۰۶ تهیه شده است. آرارات ارتفاع نسبی‌اش (نسبت به درّهٔ آرَس در کنار آن) حتّی از هیمالیا بیشتر است. آرارات دو قله دارد یکی بزرگ به ارتفاع ۵۱۵۶ متر و دیگری آرارات کوچک به ارتفاع ۳۹۱۴ متر.

مرکز جهانی بهائی در دورهٔ میثاق

باهر فرقانی

در مقالهٔ پیشین اشاره شد که چگونه با مهاجرت اجباری جمال اقدس ابهیٰ به ارض اقدس مرکزیت روحانی امر بهائی به عکّا انتقال یافت و چگونه مرقد مطهّر آن جمال بی‌مثال قبله گاه اهل بهاء در سراسر جهان گردید. دیدیم که چگونه حضرت عبدالبهاء از ابتدای ورود به سجن، خدمت جمال مبارک و مهاجرین و مجاورین و زائرین همه را خود بشخصه بر عهده گرفتند و به کمال محبّت و شفقت همه را انجام می‌دادند.

آنچه که شاید ناگفته ماند اینست که سرکار آقا نه تنها خود خدمات را بر عهده گرفتند بلکه بعضی از احبّاء را که داوطلب خدمت بودند در ادارهٔ امور نظارت و هدایت می فرمودند. می‌دانیم که آقاجان خادم الله و کاتبین دیگر در ثبت آیات نازله و استنساخ الواح مبارکه در خدمت جمال اقدس ابهیٰ بودند و شاید بتوان گفت که آنان امر وصول عرایض رسیده به مرکز امر و ایصال الواح نازله برای مخاطبین یعنی آنچه را که امروزه دارالانشای مرکز جهانی انجام می‌دهد بر عهده داشته‌اند. امر خرید لوازم عائلهٔ مبارکه و اصحاب بوسیلهٔ یکی از مجاورین که به نام ناظر شناخته می‌شد انجام می‌گرفت. آقا حسین آشچی که در ادرنه آشپز عائلهٔ مبارکه بود و یاران با خاطرات شیرینشان آشنایند، در سجن عکّا هم در خدمت حضرت بهاءالله بود. خدمات آقا عظیم هم که آب مصرفی احبّاء را با مشک از چشمه به عکّا حمل می‌کرد در تاریخ آن ایّام ثبت شده است. خدمات احبّای ایرانی هم در تزیین باغات از جمله باغ رضوان در تاریخ آن زمان به چشم می‌خورد.

غرض از ذکر این جزئیات اینست که تا اندازه‌ای دیده شود که تحوّلات مرکز جهانی بهائی که اکنون با دوائر وسیعه در ظلّ هدایت بیت عدل اعظم به اجرای خدمات مهمّه و وسیعهٔ بین‌المللی موفّقند چگونه در عهد ابهیٰ با وسائل بسیار محدود تحت نظارت سرکار آقا انجام می‌گرفته است.

سفر آخر حضرت بهاءالله به حیفا و نزول *لوح مبارک کرمل* در آن موقعیت بی‌همتا، فصل تازه‌ای در مسیر این تحوّلات باز کرد. در این مقام قصد آن نیست که در اهمّیّت و عظمت این لوح مبارک که به شهادت حضرت ولیّ امرالله منشور توسعهٔ مرکز جهانی بهائی است سخن گفته شود. کافیست به بیان مبارک «*سوف تجری سفینة الله*» در این لوح مبارک اشاره شود که به تبیین حضرت ولیّ محبوب

امرالله بشارت جریان سفینهٔ احکام الٰهی از این کوه مقدّس و تأسیس بیت عدل اعظم الٰهی است که در *کتاب اقدس* منصوص و در این لوح پیش‌بینی گردیده و در حقیقت طلیعهٔ فرخنده‌ای در تأسیس مرکز اداری جهانی بهائی بوده است.[۱]

از سوی دیگر دستور حضرت بهاءالله به سرکار آقا دربارهٔ استقرار عرش مطهّر حضرت ربّ اعلیٰ در کوه کرمل جریان تازه‌ای در مسیر تأسیس مرکز جهانی بهائی به حرکت درآورد.

داستان بنای مقام مقدّس اعلیٰ و اقدامات شبانه روزی حضرت عبدالبهاءدر اجرای آن در بحبوحهٔ مشکلات و بلایا و انتقال عرش مطهّر حضرت نقطهٔ اولیٰ به ارض مقدّس علیا و استقرار آن در قلب کوه کرمل و اعلان آن به جامعهٔ بهائی برای خوانندگان این سطور روشن است.

خریداری اراضی برای این مشروع جلیل به نیروی دعا و مناجات فراهم شد و به فرمودهٔ خود آن حضرت «*هر سنگی از سنگ‌های مقام و راهی که به آن بقعهٔ مقدّسه منتهی می‌گردید با اشک چشم و مصائب و مصارف لا تحصی برداشته شده و در جای خود برقرار گردیده است*».[۲]

ارتفاع این بنای مقدّس بر کوه کرمل نیز توجّه همگان را به خود جلب کرد و مرکزیت تازه‌ای به مدینهٔ شریفهٔ حیفا در انظار خاص و عام داد.

گرچه حضرت عبدالبهاء فرصت کافی برای تکمیل بنای مقام اعلیٰ نیافتند ولی دورنمای زیبا و بدیعی از آن مقام و کوه کرمل برای آیندگان به یادگار گذاشتند که اکنون طلایع آن در حال تحقّق است.

به یقین خوانندگان این سطور این توصیف بدیع را خوانده‌اند ولی این تصویر به قدری زیباست که شایسته است بار دیگر به یاد بیاوریم وقتی آن حضرت در برابر پنجرهٔ مسافرخانهٔ حیفا جالس بودند چنین فرموده اند:

«*در آینده مسافت بین عکّا و حیفا آباد شود و این دو شهر متّصل به یکدیگر شوند از اتّصال این دو نقطه یک مدینهٔ عظیمی شود... در جمیع اطراف بساتین و حدائق چمنستان‌ها و منتزهات بسیار باصفا در نهایت ظرافت ترتیب یابد این مدینهٔ عظیم شب‌ها از چراغ‌های کهربایی یک قطعه نور گردد و ساحل عکّا و حیفا جمیعش یک خیابان نورانی شود... خود کوه کرمل از سر تا پا غرق دریای انوار گردد... از تمام اطراف کوه ضجیج یا بهآء الابهیٰ به عنان آسمان رسد و نغمات موسیقی جانبخش دلربا در اسحار تو أم با اصوات و آواز به عرش اعلیٰ رسد*».[۳]

بدین ترتیب مقدّمات تأسیس مرکز اداری در جوار مرکز روحانی آن فراهم گردید که بالمآل به بیان حضرت ولیّ امرالله به «*اتساع مدینهٔ حیفا و اتصال آن مدینه به مدینهٔ منورهٔ عکّا و تشکیل واحد عظیمی که مقر اداری و مرکز روحانی اهل بهاء را در آغوش خواهد گرفت*» منتهی خواهد گشت.[۴]

همجواری مرکز روحانی و اداری در تاریخ ادیان بی‌سابقه است. در مسیحیت مرکزیت اداری از ارض مقدّس بیرون رفت. در اسلام

هم مرکز خلافت در خارج مکّه قرار گرفت. و این در حقیقت نشانه‌ای از انشعاب در آن ادیان بود، ولی در امر بهائی اصول روحانی از اصول اداری انفکاک ناپذیر است و این خود یکی از مظاهر وحدت در جامعهٔ بهائی شمرده می‌شود.

اعلان *کتاب عهد*، وصیّت نامهٔ جمال اقدس ابهیٰ، و تعیین صریح آن حضرت به مرجعیت و مرکزیت حضرت عبدالبهاء توجّه اهل بهاء را به مرکز میثاق معطوف نمود.

حضرت عبدالبهاء به دنبال اعلان *کتاب عهد* و از روز نخست قیادت خود با بی‌مهری و بی‌وفایی برادران و پاره‌ای از بستگان حسود و سرانجام با نقض عهد آنان روبرو شدند و این ضدّیت‌ها در تمام دوران میثاق هر روز به نحوی ادامه داشت ولی آن حضرت در همه حال به کمال قدرت و با صبر و تحمل بی نهایت نه تنها به هدایت جامعهٔ بهائی که هر روز در توسعه و گسترش بود مشغول بودند بلکه به تدریج با شخصیت بارز و بی‌همتای خویش محل توجّه و مشورت اولیای امور محلی و مورد ثقه و اطمینان آنان قرار گرفتند و مرکزیت شاخصی در میان یار و اغیار یافتند.

صدور الواح مبارکه به شرق و غرب عالم بهائی آغاز شد و در سراسر دوران میثاق ادامه یافت. ذکر الواح مبارکهٔ صادره از قلم مرکز میثاق در دوران ۲۹ سالهٔ قیادت آن حضرت و خطابات مبارکه که در عالم غرب ایراد فرموده‌اند در این مقام نگنجد و خود محتاج مقالهٔ دیگری است. ولی این نکته شایان توجّه است که حضرت عبدالبهاء از همان ابتدای جلوس بر کرسی میثاق به ارتفاع امر و بسط تعالیم حضرت بهاءالله و نشر مبادی سامیهٔ آئین نازنین در شرق و غرب عالم پرداختند، نظم اداری ولید میثاق یزدانی و هستهٔ مرکزی و نمونهٔ کامل و مبشّر نظم بدیع آلهی را تأسیس و اصول آن را تبیین و تشریح فرمودند و پس از زیارت نخستین دسته از زائرین غربی از ارض اقدس صدور الواح مبارکه به عالم غرب را نیز به جریان انداختند.

آن حضرت بعد از انتقال به بیت مبارک حیفا نوهٔ دلبند جوان خود شوقی افندی را به سِمَتِ منشی خود و برای ترجمهٔ الواح خطاب به غربیان برگزیدند و بدین ترتیب انتشار امر در عالم غرب بویژه در امریکا که به بیان حضرت ولیّ امرالله "*یکی از مفاخر بهیهٔ دور میثاق محسوب*" است، آغاز گشت.[۵]

خدمات حضرت عبدالبهاءدر زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی در ارض اقدس بویژه در دوران جنگ بین‌المللی چنان چشمگیر بود که منتهی به تقدیم لقب "سِر" از جانب دولت انگلیس شد که البتّه در برابر لقب سرّالله که از طرف حضرت بهاءالله به ایشان عنایت شده بود ارزش و جلوه‌ای نداشت و هرگز مورد استفادهٔ آن حضرت قرار نگرفت.

با وجود تجدید سجن در ۱۹۰۱ و ادامهٔ اقدامات ناقضین، ساختمان مقام اعلیٰ و صدور الواح مبارکه ادامه داشت و تمشیت امور مجاورین و مسافرین و زائرین و همچنین پذیرایی از اولیای امور محلّی و رسیدگی و کمک به فقرا و مستمندان همه روزه در برنامهٔ شبانه روزی حضرت عبدالبهاء قرار داشت. حتّی در سخت‌ترین مواقع فعّالیّت هیئت تفتیشیه، که

حیات هیکل مبارک در خطر عظیم بود، به کاشتن درخت در باغات مشغول بودند. سرانجام به فرمودهٔ مبارک، توپ خدا به صدا درآمد و در اثر تحوّلاتی که ایجاد شد و به انقلاب جوانان ترک منتهی گشت آن حضرت آزادی یافتند، دوران فشار و زندان سپری شد و تأسیسات و مشروعات مرکز جهانی امرالله نیز از قیود تضییقات و تهدیدات رهایی یافت و به شهادت حضرت ولیّ امر الله در سال‌های اخیر حیات حضرت عبدالبهاء «*مقدّمهٔ شناسایی رسمی تأسیسات امریه در آن صقع جلیل فراهم آمد و... امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بیکران حاصل نمود*».[۶]

تحوّلات در زیارت زائرین

زیارت زائرین که در دوران اولیهٔ ورود حضرت بهاءالله به سجن عکّا با سختی زیاد و بعدها در اواخر ایّام حیات آن حضرت به سهولت نسبی انجام می‌شد در عهد میثاق نیز ادامه داشت و بر خلاف عهد ابهیٰ که به عدهٔ کمی از دوستان شرق محدود بود در این زمان به سبب تغییر اوضاع و راحت و امنیت سفر، سیل زائرین نه تنها از شرق بلکه از نقاط مختلفهٔ جهان غرب به ارض اقدس جریان یافت. حضرت عبدالبهاء امور زائرین را مانند دوران حیات حضرت بهاءالله خود شخصاً بر عهده داشتند و بطوریکه از خاطرات زائرین بر می‌آید در هدایت زائرین به روضهٔ مبارکه اغلب خود با آنها همراه می‌شدند.

پس از صعود حضرت بهاءالله قصر بهجی در تصرّف و اشغال گروه ناقضین بود و حضرت عبدالبهاء از دسترسی به آن محروم بودند و به این سبب بنای مسافرخانه را در ۱۸۹۲ اجاره کردند.

حضرت عبدالبهاء از ساختمان کوچک دیگری که اکنون به نام چایخانه شناخته می‌شود و در نزدیکی روضهٔ مبارکه واقع شده برای پذیرائی از احبّاء و زائرین استفاده می‌کردند. زائرین غربی که در سال ۱۸۹۸ به ارض اقدس مشرّف شدند در این ساختمان به حضور آن حضرت رسیدند. این چایخانه در زمان بیت عدل اعظم خریداری گردید.

به نظر می رسد که بیت عبدالله پاشا هم زمانی برای پذیرایی از زائرین مورد استفاده بوده و می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء در این محل از نخستین زائرین غربی با مهر و محبّت بی‌پایان پذیرایی نموده‌اند.

در سال ۱۸۹۸ بود که نخستین دسته از زائرین غربی به ارض اقدس وارد شدند اسامی این زائرین ارجمند که عددشان به پانزده می‌رسید و خاطرات و یادداشت‌هایی که از آنان به یادگار مانده در آثار بهائی موجود و منتشر و در دسترس می‌باشد.[۷]

مسافرخانهٔ زائرین در حیفا هم در سال ۱۹۰۹ پس از استقرار عرش مطهّر حضرت اعلیٰ در کوه کرمل به همّت جناب میرزا جعفر رحمانی، یکی از احبّای عشق آباد، ساخته شد که از آن ببعد در زمان حضرت عبدالبهاء و دوران ولایت حضرت ولیّ امرالله نه تنها برای اجتماع زائرین بلکه برای تشکیل جلسات احبّای محل در محضر آن هیاکل مقدّسه مورد استفاده قرار می‌گرفته و این رسم در دوران

قیادت بیت عدل اعظم نیز تا سال‌های اخیر تا قبل از تأسیس مسافرخانهٔ جدید مرسوم و معمول بوده است. مسافرخانهٔ حیفا با اطاق‌های متعدّد خود تا مدّتی به عنوان مسافرخانه نیز برای اقامت زائرین شرقی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

ازدیاد تدریجی زائرین غربی سبب شد که تدابیر تازه‌ای برای اقامت زائرین پیش‌بینی شود. در آن زمان زائرین غربی در بنای کوچکی که در نزدیکی بیت مبارک قرار داشت منزل می‌نمودند ولی این بنا با ازدیاد زائرین غربی کفایت نمی‌کرد. یکی از احبّای ایرانی قطعه زمینی در نزدیکی همان بنا، در محوّطه‌ای که حضرت بهاءالله در سفر خود به حیفا خیمهٔ مبارک را در آنجا برپا کرده بودند، تقدیم کرد و بعداً هم یکی از زائرین امریکایی تبرّعی به منظور ساختمان مسافرخانهٔ زائرین غربی در آن زمین هدیه نمود که هر دو مورد قبول حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و نقشهٔ آن هم طرح و به تصویب آن حضرت رسید و ساختمان آن آغاز شد امّا به سبب عدم کفایت مالی، بنای آن تا سال ۱۹۲۳ نیمه کاره ماند.[۸]

در جریان تجدید سجن که حیات حضرت عبدالبهاء و مرکز جهانی امر در خطر عظیم بود هیکل مبارک اکثر زائرین را مرخص و تا چندی اجازهٔ تشرّف را موقوف و برنامهٔ زیارت را متوقّف نمودند[۹] و به منشیان خود نیز دستور فرمودند که آثار امری را به محل امنی منتقل نمایند، ولی پس از رهایی مرکز جهانی از بند فشار و تضییقات، زیارت آزاد شد و یاران الٰهی بار دیگر از اطراف و اکناف عالم با آزادی و فراغت کامل به قصد زیارت مقامات متبرّکهٔ علیا و دیدار حضرت عبدالبهاء به ارض اقدس شتافتند.

بطوریکه خاطرات باقیمانده از آن زمان نشان می‌دهد، بجز دوران شدّت تضییقات، در سایر مواقع جلسات و ضیافت‌هایی در عکّا و حیفا با حضور زائرین و مجاورین تشکیل می‌گردیده است.

تحوّلات در حیات جامعهٔ بهائیان ارض اقدس

تشکیل ضیافات و احتفالات مسافرین و مجاورین که در عهد ابهیٰ هر از چندی برقرار بود در دوران میثاق، در شرایط ممکن و مناسب بطور مرتّب ادامه داشت این جلسات در عکّا در جوار روضهٔ مبارکه در مسافرخانه یا در چایخانه که ذکرش گذشت و سرای عبدالله پاشا و در حیفا در بیت مبارک تشکیل می‌شد و مخصوصاً پس از بنای مسافرخانهٔ حیفا احبّاء در حضور حضرت عبدالبهاء جلسات مرتّب در آن محل داشته‌اند بالیوزی در کتاب خود از دو میهمانی که بوسیلهٔ دو تن از زائرین در بهجی در حضور حضرت عبدالبهاء تشکیل شده بود یاد می کند.[۱۰]

ولی در دورهٔ تجدید سجن همچنانکه اشاره شد به دستور هیکل مبارک برنامهٔ زیارت و تشکیل جلسات احبّاء بطور موقّت متوقّف شد و تدابیر لازم برای جمع‌آوری و حفظ آثار مبارکه به عمل آمد.[۱۱]

به طور کلّی می‌توان گفت که مجاورین و زائرین نیز از زحمات و مشقّاتی که حضرت عبدالبهاء از دست ناقضین بی‌وفا و یا دشمنان

پرکینه و بغضا می‌کشیدند محزون و دلخون بودند ولی در اغلب این مواقع حضرت عبدالبهاءبا بیانات امیدبخش و تشویق آمیز خود و با اعلان بشارات رسیده از دنیای بهائی بویژه اخبارگسترش امر در عالم غرب آنان را مسرور می‌ساختند.

در سال‌های پر مخاطرهٔ ۱۹۰۴ که در اثر اقدامات ناقضین و سخت‌گیری‌های اولیای امور، جامعهٔ بهائی ارض اقدس تحت فشار قرار داشت حضرت عبدالبهاء ناچار شدند از احبّاء بخواهند که به طور موقّت از عکّا و حیفا خارج شوند و به مصر بروند و خود آن حضرت به زحمت مخارج انتقال آنان را که در حدود ۷۰ نفر بودند فراهم فرمودند و آمدن زائرین را هم موقوف نمودند. ولی پس از آنکه بعداً اوضاع به حال عادی بازگشت باب زیارت گشوده شد و احبّاء هم از مصر مراجعت نمودند[۱۲] و تشکیل احتفالات و ضیافات هم به کمال روح و ریحان از سر گرفته شد.

در آستانهٔ جنگ اوّل جهانی نیز حضرت عبدالبهاءبا پیش‌بینی خطرات احتمالی در ارض اقدس، احبّای عکّا و حیفا را به قریهٔ ابوسنان منتقل نمودند ولی خود در عکّا باقی ماندند و هر از چندی به آنجا تشریف می‌بردند. در این زمان دکتر حبیب مؤیّد درمانگاهی در ابوسنان دایر کرد و به رایگان به درمان اهل محل پرداخت و بدیع بشروئی هم برای تعلیم اطفال بهائی مدرسه‌ای دایر کرد.[۱۳] چندی بعد که خطر جنگ در ارض اقدس تخفیف یافت و زندگی در عکّا و حیفا تا اندازه‌ای به حال عادی بازگشت حضرت عبدالبهاءاحبّاء را به منازل خود مراجعت دادند.

دکتر یونس خان افروخته که بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۹ در ارض اقدس در حضور حضرت عبدالبهاء بسر برده در خاطراتش از ترتیب زیارت مسافرین و مجاورین از روضهٔ مبارکه که همه هفته روزهای جمعه و یکشنبه و اغلب با حضور حضرت عبدالبهاءو با تلاوت زیارت نامه توسّط آن حضرت انجام می‌گرفته، از ضیافت های عمومی احبّاء که در باغ رضوان یا بهجی تشکیل می‌شده و از ضیافت‌های خصوصی مسافرین که در بیت مبارک ترتیب داده می‌شد و در همهٔ آنها حضرت عبدالبهاء شخصاً رسیدگی می‌فرمودند یاد می‌کند. هم او از داستان شرکت مسافرین بعد از صرف چای و صبحانه در مسافرخانهٔ عکّا در پاک کردن گندم برای پختن نان که به قول او هم خدمت و هم تفریح و اغلب با شوخی و آواز همراه بود سخن می‌گوید.

خادمین ارض اقدس

بدیهی است که وضع و تعداد خادمین ارض اقدس را در دورهٔ میثاق با وضع امروز مرکز جهانی مقایسه نمی‌توان کرد. چنانکه می‌دانیم بسیاری از خدمات لازم از جمله صدور اجازهٔ زیارت و تمشیت امور زائرین را حضرت عبدالبهاء شخصاً بر عهده داشتند ولی با ملاحظهٔ یادداشت‌های پراکنده از آن زمان به نظر می‌رسد که بعضی نفوس یا به دعوت حضرت عبدالبهاء یا به طور داوطلب، بعضی به مدّت کوتاه و برخی به مدّت طولانی، در ارض اقدس تحت نظارت حضرت عبدالبهاءبه

خدمت مشغول بوده‌اند.

در میان این نفوس محترمه کاتبین دورهٔ میثاق بوده‌اند که به امر کتابت و استنساخ الواح مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء اشتغال داشته‌اند که از جملهٔ آنان می‌توان محمود زرقانی، هادی شیرازی، نورالدین زین، عزیزالله بهادر و احمد سهراب را نام برد. دو شخص اخیرگاهی ترجمهٔ الواح را به انگلیسی هم بر عهده داشته‌اند.

دکتر یونس خان افروخته هم در سال‌هایی که در ارض اقدس اقامت داشته مترجم شفاهی و کتبی حضرت عبدالبهاء به زبان‌های فرانسه و انگلیسی بوده و ضمناً چنانکه ذکر شد به دستور حضرت عبدالبهاء به اطفال بهائی زبان انگلیسی یاد می‌داده است.

وقتی پس از انقلابات ارض اقدس تشکیل جلسات احبّاء در بیت مبارک از سر گرفته شد حضرت عبدالبهاءهر هفته دربارهٔ خدمات بعضی از قدمای امر برای احبّاء صحبت می‌فرمودند. این خطابات بود که به صورت کتاب ***تذکرة الوفا*** تنظیم شد و بعدها پس از صعود مرکز میثاق انتشار یافت. از جملهٔ مسافرین و مجاورینی که در عهد ابهیٰ و دور میثاق در ارض اقدس خدمت می‌کرده‌اند و حضرت عبدالبهاء از خدمات آنان یاد می‌کنند عبارتند از:

آقا میرزا محمّد که در سجن اعظم به خدمت احبّاء مشغول بود و پس از صعود جمال مبارک دار فانی را وداع گفت و به شهادت حضرت عبدالبهاء «*مسافرین را کهف امین بود و مجاورین را مونس بی‌نظیر*»،[14] شیخ سلمان که پس از صعود جمال مبارک نیز «*بر نهج سابق هر سال به سجن اعظم وارد و مکاتیبی از احبّاء همراه داشت و جواب آن را گرفته رجوع به ایران می‌کرد*»،[15] آقا سیّد محمّد تقی منشادی که مسئول ارسال و مرسول اوراق از حیفا بود و در دورهٔ شدت تعرّضات عبدالحمید، به دستور حضرت عبدالبهاء محل خدمت ایشان به پرت سعید منتقل شد،[16] جناب مشکین قلم، خوشنویس شهیر، که در عهد ابهیٰ به کتابت الواح مشغول بود و بعد از صعود حضرت بهاءالله سفری به هندوستان نمود امّا چون در آنجا ناتوان شد حضرت عبدالبهاء او را احضار فرمودند و در ارض اقدس صعود کرد،[17] استاد غلامعلی نجّار که در عکّا به صنعت نجّاری مشغول بود و بعد از صعود حضرت بهاءالله «*نجّاری تربت پاک را در عهده گرفت و در نهایت اتقان سعی و کوشش نمود. الی الآن سقف شیشه که بر حیاط حجرهٔ مقدّسه است کار و صنعت اوست*»،[18] جناب زین المقرّبین که در سجن اعظم «*به تحریر آیات مشغول بود و به تشویق اصحاب مألوف. مهاجرین را رشتهٔ الفت بود و مسافرین را شعلهٔ محبت*»،[19] به قرار نوشتهٔ دکتر یونس خان، در آن ایّام کلاس فارسی هم برای اطفال به معلّمی آقا میرزا نورالدین زین دایر بوده، جناب مشکین قلم هم به تعلیم خط نویسی اشتغال داشته و زین المقرّبین هم تدریس عربی و تعلیم آیات و الواح را بر عهده داشته است. وی می‌نویسد که: «تمام اطفال علاوه بر تحصیل فارسی و انگلیسی و مختصر حساب و غیره می‌بایستی یک حرفه یا صنعتی تحصیل نمایند».[20]

از یادداشت‌های جناب اسفندیار قباد هم

چنین بر می‌آید که آقا حسین آشچی در راهنمایی زائرین به اماکن متبرکه شرکت داشته است.

به نظر می رسد در این دوره نفوسی هم از یاران غرب به مدّت کم یا زیاد در ارض اقدس به خدمت مشغول بوده‌اند. از جمله دکتر یونس خان در *خاطرات نه ساله* عکّا از میسیس لوآ کتسینگر که زمانی با قبول شرایط و مقتضیات آن زمان و با لباس ساده که مسیحیان عکّا عموماً در بر می‌کردند مدّت یک سال یا بیشتر در ارض اقدس مقیم و به خدمات شایان ذکری از قبیل تدریس زبان انگلیسی در عائلهٔ مبارکه و مکاتبه و مراسله به خارج و ترجمهٔ آیات و تهیّهٔ نشریات مشغول و موفّق بوده است.[۲۱]

در یادداشت‌های جناب اسفندیار قباد هم از فوجیتا یکی از احبّای ژاپنی یاد شده که به دعوت حضرت عبدالبهاء برای خدمت در ارض اقدس آمده بود.[۲۲]

در اینجا شایسته است از خدمات دو نفس محترم دیگر یعنی حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی که هر دو مدّتی در ارض اقدس ساکن و در مدافعه از عهد و میثاق امر بهاء کوشا بوده‌اند یاد شود.

میرزا حیدر علی که یاران با خدمات طولانی و داستان زندانی شدن او در مصر و سودان آشنایند در اواخر ایّام حیات قریب بیست سال در خدمت حضرت عبدالبهاء بسر برد و ناصر آن حضرت در برابر ناقضین بود و زائرین هم از ملاقات و صحبت‌های ایشان بهره‌مند می‌شدند.

میرزا ابو الفضل هم پس از صعود جمال مبارک به دعوت حضرت عبدالبهاء به ارض اقدس احضار شد و چندی در محضر مبارک بود و حسب الامر به تدریس و تعلیم نوباوگان بهائی اشتغال داشت.

توسعهٔ اماکن متبرّکه

در سال ۱۸۹۶ حضرت عبدالبهاء برای جبران کمبود محل سکونت عائلهٔ مبارکه در بیت عبود، بیت عبدالله پاشا را اجاره نمودند و از آن به بعد تا حدود سال ۱۹۱۰ در آن بیت سکونت داشتند و بعد محل سکونت را به حیفا منتقل ساختند. از آن به بعد دیگر بیت عبدالله پاشا در دست امر نبود- مدّتی به عنوان بیمارستان مورد استفاده بود و بعد هم در دست ساکنین مختلف رو به خرابی گذاشته بود تا اینکه در سال ۱۹۷۵ بوسیلهٔ بیت عدل اعظم خریداری گردید. در این دوران مقام مقدّس اعلیٰ بر کوه کرمل استقرار یافت و شش حجره از حجرات آن ساخته شد.

حضرت عبدالبهاء برای اینکه بتوانند امور بنای مقام اعلیٰ را از نزدیک نظارت کنند بر آن شدند که محل اقامت را به حیفا منتقل نمایند. بنا بر این بیت مبارک حیفا را ساختند و پس از اتمام آن بعضی از افراد عائله از جمله حضرت شوقی افندی را که پسری جوان بودند از عکّا به بیت حیفا انتقال دادند و خود نیز در آن بیت منزل نمودند. پس از بازگشت هیکل مبارک از سفر غرب این بیت رسماً محل اقامت آن حضرت شد و در آن زائرین شرقی و غربی را به حضور می‌پذیرفتند.

قصر مزرعه در دوران قیمومت بریتانیا در

اختیار بازماندگان صفوت پاشا قرار گرفت تا اینکه در حدود سال ۱۹۳۱ یکی از بهائیان غرب به نام خانم ماک نیل آن را اجاره کرد. پس از درگذشت این خانم در زمان حضرت ولیّ امرالله این قصر در اختیار امر قرار گرفت و بعد هم بوسیلهٔ بیت عدل اعظم خریداری شد.[۲۳]

یکی از تحوّلات مهمّ مرکز جهانی در اواخر ایّام حیات مبارک این بود که برای نخستین بار املاک و موقوفات امری ارض اقدس از پرداخت رسوم دولتی معاف گردید.

با صعود حضرت عبدالبهاءخدمات بیست و نه سالهٔ هیکل مبارک مرکز میثاق پایان پذیرفت.

همچنانکه جلوس حضرت عبدالبهاء بر اریکهٔ مرکزیت میثاق توجّه عموم را به مرکز جهانی امر جلب کرده بود صعود آن حضرت نیز بار دیگر انظار عالمیان را متوجّه مرکز امر نمود. مراسم تشییع جنازهٔ آن حضرت که به شهادت حضرت ولیّ امرالله «*فلسطین نظیر آن را هرگز مشاهده ننموده بود*»[۲۴] به کمال شکوه و جلال به عمل آمد، شخصیّت آن حضرت مورد تجلیل گستردهٔ نمایندگان ملّت و دولت قرار گرفت، مقالات متعدد به مناسبت صعود مبارک در جراید معتبر عالم منتشر شد و سیل پیام‌ها و تلگراف‌های تسلیت از دور و نزدیک به ارض اقدس سرازیر گردید. به طور خلاصه می‌توان گفت که مرکز جهانی امر الهی در دوران حضرت عبدالبهاء با وجود دسائس ناقضین و تضییقات معاندین شاهد تحوّلات وسیع و عمیقی بوده است.

نزول *لوح مبارک کرمل* از قلم اعلیٰ، جلوس حضرت عبدالبهاء بر کرسی مرکزیت امر بهاء، ارتفاع بنای مقام مقدّس اعلیٰ، جریان سیل زائرین بویژه از جهان غرب، شخصیت بارز و بی‌همتای حضرت عبدالبهاءو خدمات اجتماعی و اقتصادی آن حضرت در اراضی فلسطین بر صیت و شهرت مرکز جهانی افزود و تحوّلات تازه‌ای در توسعهٔ مرکز امر و در حیات مجاورین و مسافرین مرکز امر بهائی حادث گردید که در دوران ولایت ولیّ محبوب امر بهائی و دورهٔ قیادت بیت عدل اعظم الهی ادامه داشته و دارد.

یادداشت‌ها

۱- حضرت ولیّ امرالله، توقیع مبارک نوروز ۱۱۱، *توقیعات مبارکه*، ص۵۶۱.
۲- حضرت عبدالبهاء، *قرن بدیع*، ص۵۵۳.
۳- حضرت عبدالبهاء، *بهاءالله و عصر جدید*، ص۲۷۹.
۴- *قرن بدیع*، ص۴۶۵.
۵- *قرن بدیع*، ص۵۰۱.
۶- *قرن بدیع*، ص۶۲۴.
۷- از جمله در کتاب ***Door of Hope*** by Dr. Ruhe.
8- ***Door of Hope*** by Dr. Ruhe, p.180
۹- *قرن بدیع*، ص۵۵۳.
10- ***Abdu'l-Bahá***, pp. 437 & 516.
۱۱- *قرن بدیع*، ص۵۳۳.
۱۲- ***Abdul- Baha***, p.112.
۱۳- ***Abdul-Baha***, p.41
۱۴- *تذکرة الوفا*، ص۱۰۶.
۱۵- مأخذ بالا، ص۱۵.
۱۶- مأخذ بالا، ص۵۵.
۱۷- مأخذ بالا، ص۱۰۰.
۱۸- مأخذ بالا، ص۱۴۲.
۱۹- مأخذ بالا، ص۱۵۱.
۲۰- *خاطرات نه سالهٔ عکّا*، ص۱۲۰.
۲۱- مأخذ بالا، ص ۱۱۵.
۲۲- *خاطرات اسفندیار قباد*، مجموعهٔ آثار امری، محفظهٔ آثار امری ایران.
۲۳- ***Door of Hope*** by Dr. Ruhe, p.91.
۲۴- *قرن بدیع*، ص۶۳۹.

روز بین المللی جوانان[1]

پژوهنده

در میان روزهای خاص که سازمان ملل متّحد تعیین کرده و محتملاً در برخی کشورها فرصتی برای برگذاری پاره‌ای مراسم رسمی بوجود آورده است یکی هم روز بین‌المللی جوانان یعنی روز دوازدهم اوت است. سابقهٔ اینگونه روزها را همواره در کنفرانس‌های بین‌المللی و مجمع عمومی سازمان ملل باید جُست و هدف نخستین آن البته یادآوری اهمّیّت یک موضوع و جلب توجّه اولیای امور و عامهٔ مردم به ضرورت اقدامی شایسته در مورد آن موضوع مهم است. دربارهٔ سابقهٔ روز بین‌المللی جوانان چنانکه بعد به تفصیل خواهیم گفت باید به سال بین‌المللی جوانان یعنی سال ۱۹۸۵ برگشت و نیز به تصمیمات مجمع عمومی ملل متّحد که در سال ۱۹۹۵ برنامهٔ اقداماتی جهانی را به نفع جامعهٔ جوان توصیه کرد.

قشرهای مختلف جمعیّت هر کدام روز مخصوص خود را دارند مانند زنان (هشتم مارس)، کودکان (۲۰ نوامبر)، سال‌خوردگان (اوّل اکتبر). روز دوازدهم اوت هم به یکی از مهم‌ترین لایه‌های جامعه که همهٔ امیدهای فردا برگردن اوست یعنی گروه جوانان اختصاص دارد- گروهی که در دنیای معاصر دارای مشخصاتی به کلّی متفاوت از نسل‌های جوان در قرن‌های پیشین است.

جوانی را اگر به گروه‌های سنّی ۱۵ تا ۲۵ ساله اطلاق کنیم باید یادآور شویم که در جامعه‌های کهن انتقال از کودکی به بزرگسالی تقریباً بی‌وقفه انجام می‌پذیرفت به عبارت دیگر یک دورهٔ طولانی در فاصلهٔ میان کودکی و بزرگسالی که فقط صرف آماده شدن برای کسب و کار و حیات اجتماعی گردد، عملاً وجود نداشت. طفل دهقان بعد از طیّ مکتب و دبستان و یا حتّی بدون کسب سواد دنبالهٔ کار پدر و مادر خود را می‌گرفت چنانکه اطفال اکثر قشرهای شهرنشین هم از موهبت این دوران انتقالی بهره‌ای نمی‌بردند، زود ازدواج می‌کردند و زود به کار گماشته می‌شدند. پس جوانی در جامعه‌های مدرن مشخصات تازه‌ای دارد. جوان اگر دورهٔ دبیرستان و دانشگاه را طیّ نکند لااقل به مدارس حرفه‌ای و فنّی می‌رود، نظام وظیفه را انجام می‌دهد و چنانکه در سخنرانی دیگری مذکور آمد اگر به جهان غرب

متعلق است زودتر از ۳۰-۲۷ سالگی دنبال تشکیل عائله نمی‌رود. معاشرت جوانان بیشتر در همان دایرهٔ همسالان خویش است بنا بر این جامعهٔ جوان خصوصاً در ممالک توسعه یافته فرهنگ خاص خود را پیدا می‌کند که وقایع آخر دههٔ شصت و آغاز دههٔ هفتاد در اروپا و امریکا نشان داد که گاه این فرهنگ پیرو ارزش‌هایی مغایر ارزش‌های رایج در جامعهٔ بزرگ است و این تغایر گاه به درجه‌ای است که برخی جامعه‌شناسان از آن به اصطلاح Contre Culture یعنی فرهنگی متضاد با فرهنگ عمومی جامعه تعبیر کرده‌اند.

البته این معارضهٔ فرهنگی در دهه‌های بعد شدّت خود را از دست داد معذلک هنوز جامعهٔ جوان در بسیار زمینه‌ها از جامعهٔ بزرگسال متفاوت است، در طرز لباس پوشیدن، در شیوهٔ آرایش، در نوع تفریحات و گذراندن اوقات فراغت، در گرایش به برخی از انواع موسیقی، در کیفیت ارتباط با جنس مقابل و بسیار موارد و مواقع دیگر تفاوت و تمایز جوانان نسبت به دیگران جلب نظر می‌کند هر چند ناگفته نباید نهاد که همانطور که مردم‌شناس امریکایی مارگارت مید گفته بود جامعهٔ بزرگسال معاصر هم تمایلی به تقلید از جوانان دارد. بزرگسالان هم لباس جین می‌پوشند، برای شنیدن پیوستهٔ موسیقی در کوی و برزن گوشی به گوش می‌گذارند، زیر کفش‌های شبیه کفش‌های تنیس قرقره برای سرسره نصب می‌کنند، مانند جوانان برای نوازندگان و خوانندگان موسیقی جاز و موسیقی مدرن‌تر از آن فریاد ذوق و شوق به فلک بلند می‌کنند. بزرگسالانی که از جوانان خالکوبی یا چند رنگ کردن گیسو و نظایر آن را آموخته‌اند، کمیاب نیستند.

آنچه مذکور آمد البته قابل تعمیم به همهٔ جوانان در ممالک غرب نیست و در ممالک شرق هم اکثریت جوانان از اینگونه رفتارهای نوجوی به دور هستند امّا چون میل تجدّد در جوانان شرق بسیار نیرومند است بعید نیست که عدّه‌ای بیش از پیش تجدّد را در تقلید همین صور ظاهری تمدّن معاصر انگارند چنانکه نگارندهٔ این سطور خود شاهد بوده است که وقتی دروازه‌های اروپای شرقی گشوده شد تا چه حد جوانان ممالکی چون چکوسلواکی، رومانی، هنگری قبل از هر چیز دنبال آن صُوَری از پوشش و آرایش و خورد و خوراک و زندگی صُوری رفتند که از طریق سینما و تلویزیون آنها را در جوامع غربی خصوصاً امریکا رایج یافته بودند و تصور کرده بودند که تجدّد در همین‌هاست.

*

هر جامعه‌ای از جوانان خود انتظاراتی دارد و برای آنکه جوانان آن انتظارات را برآورند تدابیری اندیشیده است که از همهٔ این تدابیر مهم‌تر نظام تعلیم و تربیتی است که جامعه نه فقط برای کودکان بلکه برای نوجوانان و جوانان ترتیب داده است. در جامعه‌های غربی عموماً به کسب علم و فن اهمّیّت استثنایی داده می‌شود امّا آنچه گاه مورد غفلت قرار می‌گیرد تربیت اخلاقی است یعنی پرورش صفات و ملکاتی که برای زندگی موفّق و سعادتمند و مفید به جامعه ضرورند. متأسفانه جامعه‌های معاصر که در امور اخلاقی بی‌اعتنا

یا سهل‌انگار هستند، در این زمینه کمک مؤثّری نمی‌کنند و از جمله وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات و کتب هم گاه آن نوع ارزش‌ها را ارائه و احیاناً بطور ضمنی ترویج می‌کنند که مخالف یک نظام اخلاقی سالم و استوار است که نمونه‌اش نمایش خشونت و امیال جنسی در سینما، تلویزیون و انعکاس آنها در آثار مکتوب است.

تأکیدی که نظام اجتماعی و سازمان‌های تربیتی در مورد فردیت و استقلال فردی می‌کنند گاه نوع دوستی و محبّت اجتماعی و میل همکاری را سخت تحت الشعاع قرار می‌دهد و این هم از اشتباهات بزرگ در دنیایی است که سرنوشت افراد سراسر کرهٔ خاک روز به روز به همبستگی و پیوستگی بیشتر نیاز پیدا می‌کند.

کمتر جامعه‌ای است که در آن آماده کردن جوانان برای جنگ دستور العمل دولت‌ها نباشد که یک صورت آن خدمت نظام وظیفه است که در بسیار نقاط دنیا اجباری است و شاید در دنیای متشنج ناایمن کنونی از آن گزیر نباشد امّا آماده کردن برای همزیستی و صلح و آشتی و همکاری با ملل و اقوام دیگر چندان توجّه اولیای امور را به خود معطوف نمی‌کند و اگر از یک دو برنامه چون نهضت پیشاهنگی یا سپاه صلح و چند مورد مشابه بگذریم جوانان نحوهٔ خدمتگزاری به همنوعان نیازمند را نمی‌آموزند و چه بجاست ابتکار آن دولت یا دولت‌هایی که به جوانان به جای مشق حمله و تیراندازی، کمک به عمران مناطق فقیر را تعلیم می‌دهند و برای آنان امکان تجربهٔ این خدمت را در ممالک در حال توسعه ایجاد می‌کنند.

یک اشتباه دیگر تربیتی جدا کردن کامل مغز و دست از یکدگر است. کسانی که به تحصیلات نظری در علوم یا ادبیات یا فلسفه و نظائر آن می‌روند از هر تجربه و تمرین عملی که دست آنها را به کار اندازد محرومند و به عکس در مدارس حرفه‌ای گاه تأکید کافی بر روی نظریه‌های علمی که بنیاد امور فنّی است نمی‌شود. هیچ فردی نباید از یک حدّ اقل آموزش‌های عملی و فنّی بی‌بهره باشد چون حتّی افراد فرهیخته و ارباب نظر هم نیاز دارند که در زندگی روزانه لا اقل بخشی از تعمیرات در منزل خود را عهده‌دار شوند و یا اندکی از کارکرد موتور اتومبیل خود خبر داشته باشند.

از تحولات مثبتی که در سال‌های اخیر در برنامهٔ مدارس روی داده، وارد کردن اطّلاعاتی در مورد اکولوژی و محیط زیست است. آشنایی با طبیعت را از همان کودکستان و دبستان باید برای اطفال ترتیب داد. سفرهایی که برای دانش‌آموزان و دانشجویان جهت شناسایی بهتر محیط زیست تنظیم شود آن هم درخور ستایش

است مثلاً اگر جوانان از سازمان‌های تصفیه آب شهر بازدید کنند به خوبی درخواهند یافت که اوّلاً آب چه نعمت ذی‌قیمتی است ثانیاً حفاظت آن از آلودگی چقدر احساس مسئولیت و همکاری از جانب هر فرد شهروند می‌خواهد.

برنامه‌های مبادلهٔ دانش‌آموز و دانشجو را هم باید توسعه داد زیرا فرصت بسیار مغتنمی برای شناخت جامعه‌های دیگر و فرهنگ‌های دیگر و گشایش افق ذهن جوانان است و اگر چنین برنامه‌هایی خوب تنظیم شود دانش آموزان و دانشجویان به درستی درک خواهند کرد که در ورای مرزهای مصنوعی سیاسی، همبستگی طبیعی همهٔ انسان‌ها با یکدیگر حقیقتی مسلم است.

*

البته همهٔ جوانان، سنین ۲۵-۱۵ سالگی را در مدرسه و دانشگاه و مراکز علمی نمی‌گذرانند محتملاً اکثریت جوانان پس از خاتمهٔ مرحله‌ای از تحصیل روانهٔ بازار کار می‌شوند و به امید تشکیل خانواده پای در تلاش معاش می‌گذارند. ورود به خانواده یعنی ازدواج بنا به اعتقاد و تجربهٔ این بندهٔ گوینده مقدماتی می‌خواهد از جمله بهره‌مندی از یک آموزش که چگونه می‌توان خانواده زن و شوهری را بر اساسی استوار و پایدار نهاد و رضایت خاطر همهٔ اعضای این خانواده را تأمین و تضمین کرد. متأسفانه نادرند جامعه‌هایی که مانند جامعهٔ بهائی در ایران کلاس‌هایی برای آموزش هنر زندگی سعادتمند زناشویی و وظایف اخلاقی زوجین ترتیب داده‌اند. در دنیایی که از هر دو سه یا چهار ازدواج یکی به ناکامی می‌انجامد آموزش برای ازدواج خوشبخت اهمّیّت خاص دارد.

اخلاقیات حصر در محیط خانواده نیست، محیط کار هم اصول اخلاقی خود را دارد که کارفرمایان دانا تعلیم آن را گرچه مستلزم مخارجی است در فضای کارگاه و کارخانه مفید بلکه ضرور تشخیص داده‌اند. ایجاد روابط رضایت‌بخش با همکاران امری است که در خوشبختی هر فرد کارمند یا کارگر سهمی عمده تواند داشت وقتی کارگر یا کارمند از محیط کار خود راضی بود بی‌گمان بازدهٔ کارش بیشتر و غیبت‌های غیرموجهش از محیط کار به مراتب کمتر خواهد بود چنانکه روانشناسان و جامعه‌شناسان کار به ثبوت رسانده‌اند.

دانش جستن به دوران مدرسه نباید محدود شود. امروزه کسب علم و آموختن اطّلاعات تازه را یک روند دائمی که سراسر عمر را باید در برگیرد می‌دانند و خوشبختانه تکنولوژی جدید و اینترنت این فرصت را در اختیار همگان می‌گذارد که هر روز اطّلاعات خود را دربارهٔ همه چیز تجدید و تکمیل کنند. دانش بشری یک سره در راه تکامل است دریغ است که جوان به آنچه از پیش می‌دانسته اکتفا کند و به دنبال افزایش اندوخته‌های ذهنی خویش برنیاید. در همهٔ ادیان اندیشهٔ جستجوی حقیقت تعلیم شده است. در امر بهائی نخستین تعلیم تحری حقیقت است یعنی به دانسته‌ها و آنچه دگران گفته‌اند و مجملاً به مجموع عقاید تقلیدی خرسند نباید شد و همواره در اندیشه‌ها و یافته‌های تازه کاوش و تحقیق باید کرد و عقل

را که بهترین عطیهٔ آلهی به انسان خاکی است همواره برای تشخیص درست از نادرست به کار باید برد.

*

سخن از روز بین‌المللی جوانان بود. این مطلب شایان یادآوری است که مجمع عمومی سازمان ملل متّحد در سال ۱۹۹۵ یعنی ۹ سال پیش سندی را مورد تصویب قرار داد که به آن برنامهٔ جهانی اقدامات برای جوانان تا سال دوهزار و بعد از آن عنوان داده‌اند. سال ۱۹۹۵ خود دهمین سال تخصیص سالی تمام در سراسر عالم به عنوان جوانان بود.

در ارتباط با چنین برنامه‌ای است که هر چند سال یک بار گزارشی از وضع جوانان در سراسر جهان توسط دستگاه‌های مسئول سازمان ملل متّحد تنظیم و ارائه می‌شود که آخرین آن مربوط به سال ۲۰۰۳ است و عنوانش: World Youth Report و تهیه‌کنندگان عمدهٔ آن کارشناسانی بودند که در اکتبر سال ۲۰۰۲ در هلسینکی فنلاند گرد هم آمدند تا دربارهٔ اولویت‌های جهانی برای جوانان به گفت وگو و تبادل نظر پردازند. گزارش جهانی جوانان در سال ۲۰۰۳ حاکی از آن است که جوانان واقع در گروه‌های سنی ۲۴-۱۵ که عددشان به ۱۰۶۱ میلیون می‌رسد تقریباً ۱۸٪ جمعیّت جهان را تشکیل می‌دهند و اگر شمارهٔ کودکان و نوجوانان تا ۱۵ ساله را بر آنها بیفزاییم این مجموعه بالغ به نزدیک ۴۰٪ کلّ جمعیّت عالم می‌شود. ۱۳۳ میلیون تن از نوجوانان و جوانان بی‌سوادند. حدود ۲۳۸ میلیون در فقر کامل بسر می‌برند یعنی فزون از ۲۲٪ و ۴۱٪ خیل بیکاران جهان از جوانان ترکیب شده است و هر روز حدود ۶ تا ۷ هزار جوان آلوده به بیماری کشندهٔ ایدز می‌شوند و بی‌گمان گروه وسیعی هم گرفتار مواد مخدره هستند که خطرش کمتر از آن نیست.

جوانان امروز در دنیایی زندگی می‌کنند که شاخص عمده‌اش بی‌ثباتی و عدم اطمینان است نه خانواده ثبات گذشته را دارد نه تحولات دائم دنیای کار قابل پیش‌بینی است و نه حتّی پایگاه‌های قانونی جامعه از دوام و استحکام برخوردار است. در نتیجه جوان ناگزیر است که دائماً در راه و روش زندگی خود تجدیدنظر کند و هنر تطابق با شرایط دگرگون شوندهٔ اجتماع را به دست آرد و بیاموزد. تطابقی که گاه به قیمت گران برای تعادل روانی و اخلاقی وی تمام می‌شود و در اینجاست که اهمّیّت نقش دین و ایمان به اصولی جاویدان قویّاً مطرح می‌شود.

در برنامهٔ جهانی اقدامات برای جوانان به ده زمینه اولویت داده شده است: تعلیم و تربیت، شغل و کار، فقر و تنگدستی، مسائل بهداشتی، محیط زیست، موّاد مخدّره و اعتیاد به آن، بزهکاری جوانان، طرز گذران اوقات فراغت، وضع دختران و زنان در جوامع امروز و بالاخره مشارکت جوانان در نظام تصمیم‌گیری. پس از تصویب برنامهٔ مورد بحث، ۵ مسألهٔ مهم دیگر در سال‌های اخیر توجّه برنامه‌ریزان را به خود جلب کرده است. اوّل موضع جوانان در دنیایی که روند جهانی شدن شاخص آن است. دوّم موضع جوانان در برابر وسائل ارتباطات و مخابرات جدید. سوّم مشکل ایدز یعنی آن

بیماری که همهٔ مکانیسم‌های دفاعی بدن را از کار می‌اندازد. چهارم موضع جوانان در برابر منازعات و جنگ‌ها و بالاخره پنجم روابط میان نسل‌های مختلف.

در برنامهٔ جهانی مصوب سال ۱۹۹۵ به شمارش مسائلی که جوانان با آن روبرو هستند اکتفا نشده بود بلکه انتظاراتی که از جوانان هست از جمله مشارکت در استقرار صلح و کمک به توسعه و آبادانی سرزمین‌های خویش نیز مطرح بود. آموزش و پرورش جوانان در مسیر صلح یکی از برنامه‌های مورد اجرا در عدّه‌ای از ممالک جهان بوده و چاره‌جویی این مشکل که هم‌اکنون هنوز سیصدهزار کودک به عنوان سرباز به جبهه‌های جنگ اعزام می‌شوند نیز مطمح نظر قرار داشته است. متأسفانه کودکان، جوانان و زنان بیش از همه از منازعات امروزی آسیب دیده و می‌بینند. در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۹۰ و سال ۲۰۰۰ حدود ۵ میلیون نفر در جنگ‌های داخلی کشورها کشته شدند که بخش عظیمی از آنها متأسفانه در سنین جوانی بودند. جامعهٔ جوان جزئی از جامعهٔ مدنی در هر کشوری است و از این جامعهٔ مدنی است که باید توقع داشت برای تغییر سیاست‌های جنگجو و قبول خط مشی صلح‌طلب از جانب دولت‌ها اهتمام کند زیرا برای جهان امروز که هر فرد از ساکنان کرهٔ خاک بر روی صدها تن موّاد منفجره نشسته است جز از طریق صلح جهانی هیچ آینده‌ای متصور نیست.

این نکته گفتنی است که حدود ۸۵٪ کلّ جوانان عالم ساکن کشورهای در حال توسعه هستند. جوانان آسیایی به تنهایی شصت درصد مجموع جوانان جهان را تشکیل می‌دهند و به راستی دریغ خواهد بود که این جمع عظیم که به قارّه‌ای تعلق دارند که سرچشمهٔ همهٔ ادیان آلهی و روحانیت‌ها بوده است چنان شیفتهٔ تمدّن مادّی غرب شوند که هویت فرهنگی بنیادی خود را به کلّی فراموش کنند و دنیای امروز را که هم به صلح برون و هم صلح درون سخت محتاج است محروم نگاه دارند.

در جهان غرب متأسفانه گاه جوانان را به عنوان مسأله‌ای برای آرامش اجتماع تلقی می‌کنند. در جهان شرق که خانواده‌ها بالنسبه فقیر هستند، گاه آنان را به عنوان باری بر دوش بزرگ‌سالان می‌انگارند. همان طور که دبیر کل سازمان ملل متّحد در نطقی به هنگام برگذاری روز بین‌المللی جوانان در سال قبل گفته است جوان نه گرفتاری است و نه بار سنگین بلکه گرانبهاترین سرمایهٔ هر جامعه‌ای است. سؤال اساسی این است که آیا جامعه‌ها قدر این سرمایهٔ ارزشمند را می‌دانند و برای این که این جواهر استعداد، صفا و جلای خود را حاصل کند آنچه لازمهٔ اقدام است معمول می‌دارند؟ و آیا نسل جوان را به سوی هدف‌های سه‌گانهٔ اصلی ملل متّحد که صلح، توسعه یا آبادانی و دموکراسی باشد سوق می‌دهند؟ آیا حس همبستگی نسبت به همهٔ جوانان در همهٔ سرزمین‌های عالم را در آنها تقویت می‌کنند؟ و از همه بالاتر آیا آنها را برای زندگی موفّق در یک دنیای سراسر فراگیر آماده می‌سازند؟ ■

یادداشت

۱- از گفتارهای رادیویی "پیام دوست".

ایران با ثروت‌های خداداده چه می‌کند؟

اقتصاددانان می‌گویند که ایران از نظر منابع نفتی مرتبهٔ دوّم اهمّیّت را در میان ممالک جهان دارد و ذخائر او به ۱۳۲ میلیارد بشکه سر می‌زند. از نظر گاز، ایران باز در مرتبهٔ دوّم قرار گرفته است زیرا ۲۷۵۸۰ میلیارد متر مکعب گاز در اختیار دارد.

کسی نیست که نداند این ذخائر ابدی نیستند و ناچار باید آنها را صرف تقویت تولیدات کشاورزی، صنعتی و نظائر آن کرد تا اگر روزی منابع مذکور کاهش یابد یا قیمت آنها در بازار بین‌المللی تنزّل کند جامعه بتواند به حیات خود در رفاه نسبی ادامه دهد. متأسفانه ۷۵٪ بودجهٔ مملکت اتکاء بر درآمد نفت دارد معذلک بودجه‌ای که دولت برای سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ به مجلس ارائه کرده، ۲۰٪ افزایش نشان می‌دهد یعنی کوچک‌ترین نشانه‌ای از توجّه دولت به لزوم صرفه‌جویی در مخارج غیرتولیدی در میان نیست.

حکمروایان کنونی ایران را باور چنان است که وظیفهٔ آنها تقسیم درآمد نفت بین مردم برای جلب رضایت آنهاست. موضوع تقویت بنیهٔ تولیدی مملکت ظاهراً برای آنان مطرح نیست.

عجب نباید داشت که بسیاری از مردم زیرک با توجّه به وضع نگران‌کنندهٔ اقتصاد ایران که در حال حاضر با تورّمی معادل حداقل ۱۶٪ در سال مواجه است، سرمایه‌های خود را به مناطق خلیج فارس از جمله دوبی منتقل کرده‌اند و عدّه‌ای در آن صفحات به کسب و کاری چون رستوران و امور مستغلات پرداخته‌اند.

کمتر ارزاق عمومی است که از کمک دولت برای پایین نگاه داشتن مصنوعی سطح قیمت‌ها بهره‌مند نباشد. این کمک‌ها شامل برنج، گوشت، لبنیات، نان، دوا، حتّی خرید سموم ضدّ آفات می‌شود. در سال جاری کمک‌های مذکور به حدود ۲/۳ میلیارد یورو (واحد پول اروپا) بالغ می‌شود.

باید متذکر بود که تولید روزانهٔ نفت ایران ۳/۹ میلیون بشکه است که ۲/۷ میلیون بشکهٔ آن به خارج صادر می‌شود. با درآمدی معادل ۵۵ میلیارد دلار از محل نفت در سال ۲۰۰۶، قسمت اعظم آن بجای آنکه در راه تولید صرف شود مصروف توزیع به مردم می‌شود حتّی قیمت بنزین در ایران از اکثر کشورهای عالم پایین‌تر است در حالیکه ایران ۴۰٪ نفت

تصفیه شده را از خارج کشور وارد می‌کند معذلک چند ده میلیارد دلار در سال از درآمد عمومی نفت صرف این می‌شود که اتومبیل‌سوار پول کمتری برای خرید بنزین بپردازد!

وقتی اساس اقتصاد بر کمک دادن به مصارف است جهتی ندارد که تولیدکنندگان به مدرن کردن دستگاه‌های خود پردازند خصوصاً که قسمت قابل ملاحظه‌ای از مؤسسات تولیدی در تصرف دولت قرار دارند و لزوماً بازدهٔ آنها کمتر از انتظار است. نتیجهٔ ادارهٔ اقتصاد کشور به وجهی که مذکور آمد این است که به موجب آمارهای رسمی سال ۲۰۰۲ حدود چهل درصد جمعیّت در زیر خط فقر قرار گرفته‌اند.

عدم توجّه به تقویت نظام تولیدی به حدّی است که حتّی در مورد تصفیه‌خانه‌های نفت و به طور کلّی تولید نفت سرمایه‌گذاری کافی نمی‌شود[1] و به قول یکی از کارشناسان امریکایی آنچه ایرانیان بر سر خود می‌آورند به مراتب بدتر از آن چیزی است که ممکن بود خارجیان بر سر آنها وارد کنند! (رک. *لوموند* ۲۸ مارس ۲۰۰۷، ص۲۳، نقل قول از یک استاد دانشگاه جان هاپکینز راجر استرن).

*

جمعیّت ایران در حال حاضر ۶۸/۸ میلیون نفر برآورد می‌شود. با تولید ناخالص سرانه‌ای معادل ۲۷۷۰ دلار که بنا بر آنچه رفت این محصول ملّی به هیچ روی به صورت متعادل توزیع نشده است.

سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی ۱۱/۲٪ است و سهم صنعت ۴۱/۷٪ و سهم خدمات ۴۷/۱٪. اگر خدمات به معنای انفرماتیک، بانک، بیمه و مانند آن در ایران توسعه یافته بود جای مسرّت بود امّا متأسفانه حقیقت غیر از آن است حتّی دولت با ورود کامپیوتر دستی مبارزه می‌کند.

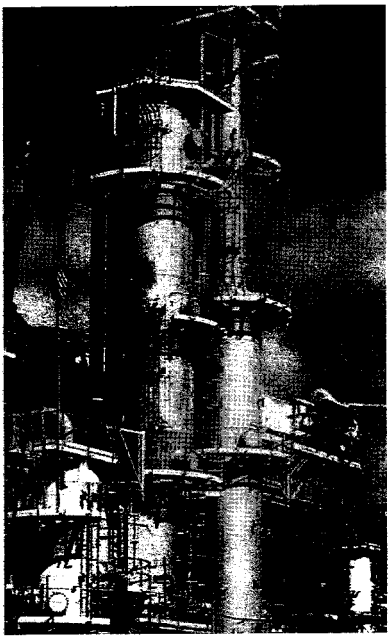

مرکز صنایع پتروشیمی در عسلویه

ایران، با مقاصد سیاسی، بی‌گمان صادرکنندهٔ مواد بسیاری مانند برق، ابزارهای برقی، اتومبیل، فرش، مواد و مصالح ساختمانی، محصولات کشاورزی، ماهی، ادویه، کتاب و غیر آن به عراق است.[2] البته ناگفته نباید نهاد که شصت درصد مردم عراق بر مذهب شیعه هستند. ■

یادداشت‌ها

۱- به طوری که حدود ۶٪ نفت در تصفیه‌خانه‌های ایران به علّت فرسودگی دستگاه‌ها هدر می‌رود.

۲- ممالک عمده‌ای که ایران به آنها صادرات دارد به ترتیب عبارت هستند از: ژاپن، چین، ایتالیا، کرهٔ جنوبی، ترکیه، هلند و فرانسه.

سال سال نهضت جوانان است

از دفتر خاطرات شاپور راسخ

سال ۱۹۴۴ میلادی بود، هنوز سایهٔ شوم جنگ بین‌الملل دوّم بر سر ایران سنگینی می‌کرد. بخشی از کشور زیر اشغال متفقین بود و غالباً در شهر طهران حکومت نظامی استقرار داشت امّا در عین این پریشانی و نابسامانی، جامعهٔ بهائی در سرزمین ما سیر خود را به سوی تکامل و سازندگی ادامه می‌داد. در گذشته غالباً محفل روحانی ملّی ایران و محفل روحانی شهر طهران با یک یا دو تفاوت از اعضای واحدی تشکیل می‌شد امّا از آن سال به هدایت حضرت ولیّ امرالله، این دو محفل و خصوصاً محفل طهران از اعضای جدیدی تشکیل شدند و فی الحقیقه روح تازه‌ای در کالبد تشکیلات طهران دمیده شد. و محفل روحانی طهران به پیروی از دستورات مولای یکتا که سن جوانی را ۱۶-۱۵ تا ۲۱-۲۰ تعیین فرموده بودند- به خلاف گذشته که لجنهٔ جوانان از نفوس میان‌سال تشکیل می‌شد- عدّه‌ای جوان نورسیده و کم‌تجربه را چون بنده به عضویت آن لجنه برگزیدند.

این لجنه از نفوسی تشکیل شد که بعدها در میادین خدمت به موفّقیّت‌های شایان دست یافتند، نفوسی چون جناب ریاض قدیمی، جناب سیروس ارجمند، خانم فرح صمیمی، خانم شفیقه فرزار، بعداً خانم طاهره جذّاب و جناب حسن افنان و برخی دیگر که یاد همهٔ آنان را بعد از حدود شصت سال در قلب خود بسیار گرامی می‌دارم.

وقتی این لجنهٔ جوان تشکیل شد، از روز نخست اعضای لجنه دو مطلب را طرح و تصویب کردند: یکی آن که سال را سال نهضت جوانان اعلام کنند، فکری که البته ریشهٔ آن در الواح و توقیعات مبارکه بود و دیگر آن که لجنهٔ جوانان را چون مینیاتوری از محفل روحانی تلقی کنند. به عبارت دیگر هر کار و خدمتی که محفل روحانی در حیطهٔ وظایف خود دارد و انجام می‌دهد، لجنهٔ جوانان هم همان کار و خدمت را در مقیاس جوانان به انجام رساند. یعنی اگر محفل نشریه دارد لجنهٔ جوانان هم نشریه داشته باشد، اگر محفل ضیافات و محافلی برای عامهٔ احبّاء تشکیل می‌دهد لجنه هم احتفالاتی خاص جوانان برپا کند، اگر بزرگسالان به تبلیغ و ادارهٔ بیوت تبلیغی همت می‌گمارند جوانان هم در کمیسیون‌های ۵ نفری تبلیغی (که مدل و الگوی انستیتوهای تبلیغی آینده تلقی تواند شد) به

فعالیّت تبلیغی پردازند.

علاوه بر آن لجنهٔ جوانان تصمیم گرفت که برای جوانان دارای تحصیلات دانشگاهی که غالباً در مجامع معمولی، جایگاهی مناسب خود نمی‌یافتند و ضمناً حرف‌هایی برای گفتن داشتند انجمن سخن را تأسیس کند که تا حدّی پایه‌گذار انجمن‌های مطالعات بهائی بعدی بود و در آن جوانان دانشمند غالباً ۲۰-۳۰ ساله نطق‌های مُمتّعی در مباحث مختلف ادبی، هنری و فرهنگی می‌کردند و همین انجمن جاذب بسیاری از فرهیختگان شد که پیش از آن کمتر ایشان را در اجتماعات بهائی می‌شد ملاقات کرد.

یکی از مهم‌ترین دستاورده‌های سال نهضت جوانان تأسیس مجلّهٔ ***آهنگ بدیع*** بود که مجلّهٔ ***پژوهشنامه*** در شمارهٔ ۶ خود به سال ۱۹۹۹م شماره‌ای را به تجلیل آن و یادآوری تاریخ این مجلّه که در همان سال ۱۹۴۴م یا ۱۳۲۴ش تأسیس شد، اختصاص داده است. به یاد دارم که لجنهٔ جوانان مرا مأمور کردند که حضور محفل مقدّس روحانی طهران بروم و تقاضا کنم که اگر یک ماشین تحریر کهنه یا دستگاه مستعمل استنسیل دارند به لجنهٔ جوانان بدهند. محفل روحانی که به ریاست جناب کاظم کاظم‌زاده بود، نمایندهٔ لجنهٔ جوانان را با کمال محبّت پذیرفت و وقتی بیان مطلب شد جناب رئیس فرمودند، چرا ماشین‌های کهنه؟ ما ماشین‌های جدیدی در اختیار شما می‌گذاریم. شعف و مسرّت بنده و سایر اعضای لجنه که به وسائل اسقاط شده هم راضی بودیم، قابل وصف نیست.

بزودی کمیسیون مخصوص ***آهنگ بدیع*** تشکیل شد که اسامی اعضای آنها در همان ***پژوهشنامه*** آمده و خاطرم هست که چون حکومت نظامی بود، شب‌هایی که قرار بود مجلّه استنسیل شود همه به منزل جناب رحمت مهاجر در نزدیکی باغشاه می‌رفتند و چون خروج در خیابان‌ها و معابر از حدود ساعت ۸ یا ۹ شب ممنوع بود اگر کار استنسیل دستی طول می‌کشید تا صبح فردا مهمان جناب رحمت مهاجر- که سال‌ها بعد به افتخار عضویت هیئت ایادیان امرالله متباهی شدند- بودند و صبح زود به سر کار و زندگی خود می‌رفتند.

انتخاب نام ***آهنگ بدیع*** را به کسی جز خود اعضای لجنه که متوسل به زیارت الواح مبارکه شدند و نام ***آهنگ بدیع*** را در لوحی از حضرت عبدالبهاء زیارت کردند و به اتّفاق‌آراء همان را پسند کردند و شاید هم به تأیید جناب اشراق‌خاوری رساندند، نباید منسوب کرد. این مجلّه با چهار سال تعطیل در دورهٔ فتنهٔ فلسفی، مدّت سی و پنج سال ادامهٔ حیات داد و یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ارائه مطالعات و تحقیقات بهائی در ایران شد و به گمان بنده افق ذهن جوانان ایران را به آنچه در خارج می‌گذشت و افکار و پژوهش‌های غربیان بهائی از طریق ترجمهٔ مقالات آنها باز کرد.

خاطرم هست که وقتی لجنهٔ جوانان به این نتیجه رسید که اگر جوانان تک‌تک به علّت کمی معلومات از عهدهٔ تبلیغ امرالله به خوبی بر نمی‌آیند امّا اگر هیئت‌های ۵ نفری تبلیغی به انتخاب خود و از میان خودشان تشکیل دهند قادر به ابلاغ کلمه حقّ خواهند بود. رونق این

هیئت‌ها به حدّی باورنکردنی بود که شنیدم یکی از مبلّغان معروف به محفل روحانی رفته و گفته بود که تبلیغ امری سرسری و بازیچهٔ کودکان نیست که به هر جوان خام کم‌دانشی سپرده شود. خاطرم هست که در کانونشن منطقه‌ای بنده کنار این مبلّغ عزیز نشسته بودم، گزارش لجنهٔ تبلیغ و لجنهٔ جوانان هر دو مطرح شد و وقتی همه دانستند که جوانان در یک سال بیش از بزرگ‌سالان تبلیغ کرده و موفّق به تسجیل تازه‌رسیدگان شده‌اند، هلهلهٔ شادی از جمع برخاست و زیر چشم دیدم که مبلّغ کهنه پسند ما چگونه صورتش از خجلت سرخ شده بود.

یکی از نام‌آورترین رجال فرهنگ ایران که اینک در همه جا بلندآوازه است از جمله سخنرانان ما در انجمن سخن بودند و ایشان و امثال ایشان به این حقیقت آگاه شدند که هیچ جامعهٔ دینی در دنیا به اندازهٔ جامعهٔ بهائی نمی‌تواند مروّج علم و پژوهش حقیقت باشد. یقین دارم که خاطرهٔ آن انجمن در دل بسیاری از شرکت‌کنندگان برجستهٔ آن باقی مانده است.

با صراحت می‌توانم گفت که قبل از آن در تشکیلات امری، جوانان را چندان به بازی نمی‌گرفتند، محفل روحانی جدید طهران به راستی مشوّق جوانان بود و اگر این تشویق نبود جوانان به این همه توفیق دست نمی‌یافتند. خاطره‌ای از آن ایام دارم که شنیدنی است: وقتی بنا به مصلحتی محفل طهران تصمیم گرفتند که ناظمین و منشیان ضیافات نوزده روزه را خود تعیین و به جلسات مختلف اعزام کنند، مرا به عنوان ناظم و جناب روح‌الله سمندری را به عنوان منشی به ضیافتی در خیابان امیریه بخش شمالی فرستادند. به ورود در جلسه متوجّه شدیم که اعضای ضیافت نفوس عالی‌مرتبه‌ای چون جناب دکتر یونس‌خان افروخته، جناب رحیم ارجمند، جناب منجم، همسر مرحوم فاضل شیرازی و امثالهم هستند امّا چون مأمور بودیم چاره‌ای جز اطاعت و ایفای وظیفه نظامت و منشی‌گری نبود.

روزی متحدالمآلی (بخشنامه‌ای) از محفل رسید که یادآور دستور حضرت ولیّ امرالله بود مبنی بر اینکه افراد فقط از سن ۲۱ سالگی حقّ رأی دارند و عضو کامل تشکیلات محسوبند. بنده و جناب سمندری به هم نگاه کردیم و متوجّه شدیم که هیچ کدام هنوز حائز شرایط سنّی برای عضویت کامل الحقوق تشکیلات نیستیم ولی فقط لطف محفل روحانی ما را به افتخار چنین خدمتی منصوب کرده است.

احتفالات جوانان که در سال نهضت آغاز شد همواره پس از آن هم جایگاه ممتاز خود را در تشکیلات بهائی حفظ کردند. در این احتفالات بود که استعدادات جوانان شکوفا شد و نفوسی در آنها پرورش یافتند که اینک در اقطار جهان در شمار خادمان ممتاز امر رحمن انگشت‌نما هستند. البته این درخشندگی جوانان حسّ حسادت را در بعضی نفوس که خود را در صف اوّل نمی‌دیدند برانگیخت و خاطرم هست که جمشید مغناط که بعدها به صف ناقضان پیوست، به هر بهانه‌ای لجنهٔ جوانان را انتقاد می‌کرد و مستمسکش این بود که این جوانان به اصول نظم اداری که در آثار و تواقیع انگلیسی حضرت ولیّ امرالله آمده

واقف نیستند و آنچه می‌کنند به خودسری و خودرأیی و برای نمایشگری می‌کنند. غافل از آن که نفوسی چون این حقیر به این افتخار در همان ایّام و قبل از آن نائل بودیم که در محضر میس شارپ و جناب علی نخجوانی درس نظم بدیع و نظم اداری بخوانیم و البته بنده در این مسیر تنها و منفرد نبودم.

اعضای لجنهٔ جوانان در آن سال نهضت و شاید سال‌های بعد لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند مرتباً به احتفالات جوانان سر می‌زدند، از پیشرفت هیئت‌های ۵ نفری تبلیغ خبر می‌گرفتند، پشتیبانی بی‌دریغ نسبت به انجمن سخن، ***آهنگ بدیع*** و سایر زمینه‌های فعالیّت مبذول می‌داشتند و جلسات لجنه با چنان شور و نشاطی توأم بود که هنوز پس از گذشت زمانی دراز احساس آن حالت از خاطرم نرفته است. کثرت جنب و جوش لجنه به حدّی بود که بعضی از اعضاء که گرفتار تحصیلات عالی دانشگاهی بودند چون دکتر ریاض قدیمی، مهندس سیروس ارجمند ما را در میان راه ترک کردند و خاطرم هست که با چه حرارتی دیگران به این دوستان که بعداً در عبودیت آستان الٰهی نام‌آور شدند می‌گفتند:

نبایستی از اوّل عهد بستن
چو در دل داشتی پیمان شکستن

امّا البته آن عزیزان حقّ داشتند که یکی به درس طب خود و دیگری به دروس فنّی خود برسد. بنده ناچار واعظ غیرمُتّعِظ نشدم و آنچه وقت و فرصت یافتم در اختیار لجنه گذاشتم و ناچار چند امتحان دانشگاهی خود را به شهریور موکول کردم. نتیجه این شد که وقتی لیسانس ادبیات فارسی را تمام کردم استادان گفتند که معدل تو از همه بالاتر است امّا چون دروسی را در شهریور گذراندی ضیاءالدین سجّادی را شاگرد اوّل اعلام می‌کنیم و البته بنده متألم نشدم و تلافی را در رشتهٔ اقتصاد دانشکدهٔ حقوق درآوردم و در آن جا مرا شاگرد اوّل با امتیاز اعلام کردند.

خدا گر ز حکمت ببندد دری
ز رحمت گشاید در دیگری

خوب است به عنوان پایان خوش این گفتار جلوهٔ دیگری از نهضت جوانان را که در آن سال‌ها روی داد، اضافه کنم و آن این بود که لجنهٔ جوانان طهران تصمیم گرفت که عدّه‌ای از جوانان را برای تشویق جوانان شهرستان‌ها به خدمت بیشتر امر مبارک به نقاط مختلف از جمله اصفهان اعزام کند. در گروهی که به اصفهان رفتند عدّه‌ای که بعدها در زمرهٔ شخصیت‌های شناخته جامعهٔ بهائی درآمدند شرکت داشتند از جمله (دکتر) یوسف عباسیان، (مهندس) ادیب طاهرزاده، (دکتر) عزیزالله راسخ، خانم فخری ناظریان، خانم زرین‌دخت (بعداً مالمیری). این دوستان جوان شور و هیجانی در فضای جوانان اصفهان بوجود آوردند و ضمناً از آن سفر بهجت اثر دست خالی بازنگشتند، دیری نگذشت که دو ازدواج فرخنده میان آن عزیزان واقع شد و خاطرهٔ سفر اصفهان را برای همگان پاینده کرد.[1]

یادداشت

۱- در این گزارش بحثی از کلوب جوانان و زمین ورزش حظیرة القدس به میان نیامده که این دو خود درخور گزارش مبسوطی است.

معرّفی کتاب

کاوشگر

۱- *یادنامه مصباح منیر*، تألیف دکتر وحید رأفتی، نشر مؤسسهٔ مطبوعات بهائی آلمان، ۲۰۰۶ بدیع

از جملهٔ خدمات برجسته‌ای که محقّق ارجمند دکتر وحید رأفتی از سال‌ها قبل بر عهده گرفته‌اند، احیاء خاطرهٔ دانشمندان بهائی چون دکتر علیمراد داودی و اخیراً جناب عبدالله مصباح بوده که کتاب ***یادنامه مصباح منیر*** به شرح زندگی و برخی آثار و مراسلات ایشان اختصاص یافته. بی‌گمان عنوان کتاب ملهم از اشعار مثنوی‌گونه حضرت عبدالبهاء در مناجاتی است و از این مصراع مأخوذ است: «یاد تو در دل چو مصباح منیر».

کتاب پانصد صفحه یادنامه تنها بیان زندگی و خدمات جناب عبدالله مصباح نیست. در بخش اوّل آن الواح متعددی از اقلام طلعات مقدّسه به اعزاز اعضای عائلهٔ مصباح درج شده و این قسمت فزون از شصت و چند صفحه کتاب را در بر می‌گیرد. در بخش سوّم بعد از زندگی‌نامهٔ جناب عبدالله مصباح، آثار ایشان مورد بحث قرار گرفته و از فوائد محرز آن یکی هم صورتی از بسیاری اصطلاحات مورد استفاده در الواح و آثار و توضیح و تشریح آنها به استناد نصوص مبارکه است (صفحات ۱۵۲- ۴۷۷ را شامل می‌شود). کتاب با فهرست اعلام، فهرست مواضیع و شجرنامه خانوادهٔ بزرگ مصباح و تصاویر بعضی از اعضای خانواده مقرون است که جاذبهٔ آن را بیشتر می‌کند.

نگارندهٔ این سطور افتخار آن را داشت که درس ***کتاب ایقان*** را در محضر جناب عبدالله مصباح تلمذ کرد و هرگز صفات والای انسانی ایشان از جمله خضوع و خشوع ایشان در عین دانایی و فرزانگی حضرتش را فراموش نمی‌کنم. تسلط ایشان به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و عربی بارز بود و می‌دانم که وقتی ایشان در دبیرخانهٔ دانشگاه طهران خدمت می‌کرد حتّی دربان آن مؤسّسه به مقام علمی و ادبی ایشان در عین فروتنی خارج از وصفشان واقف و معترف بود.

جناب ایشان از جمله نفوسی بودند که حتّی در نقشهٔ چهل و پنج ماههٔ احبّای ایران مشارکت مؤثّر داشتند و به مهاجرت خانقین عراق رفتند و در آنجا با جمعی دیگر موفّق به تشکیل محفل روحانی محلّی شدند (۱۹۴۳-۱۹۴۵). مدّت ده سال نیز در ظلّ نقشهٔ جهاد کبیر اکبر (۱۹۶۴-۱۹۵۵) در کشور مراکش مهاجر بودند و به عضویت محفل روحانی ملّی بهائیان شمال افریقا مفتخر گردیدند. خدماتشان برای حفظ و صیانت یاران لبنان و بیروت در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۴ قابل یادآوری و ستایش است و بالاخره باید اشاره‌ای گذرا به سال‌های طولانی خدمت نامبرده در ارض اقدس (حدود بیست سال) و مساعی ایشان در بنیادگذاری دائره مطالعهٔ نصوص و الواح و مراقبت در ترجمهٔ آثار مبارکه از فارسی و عربی به زبان انگلیسی نمود که بی‌شک آثار و اثمار آن به دوام روزگار باقی خواهد ماند.

بی‌تردید کتاب ***یادنامهٔ مصباح منیر*** فصل تازه‌ای در بیوگرافی‌نویسی باز می‌کند زیرا مؤلف محترم به اطّلاعات خود از آن شخصیت ارجمند اکتفا نکرده، از انواع مدارک منجمله خاطرات نفوس مطّلع، نامه‌های خود جناب مصباح، شهادت کتبی صاحبنظران و حتّی اشعار دوستان برای شناسایی بیشتر آن "مصباح منیر" سود جسته است.

۲- *راهنمای فرهنگی ایران*، پاتریک رینگن برگ Ringgen berg، بزبان فرانسه، طبع طهران، ۱۳۸۴ (۲۰۰۵م)، ۵۱۲ صفحه

از کتاب‌های خوبی که اخیراً با طبع نفیس و عکس‌های فراوان (۱۳۰۰) توسط محقّقی سویسی که ظاهراً سال‌ها ساکن ایران بوده و به فرهنگ و هنر ایران آشنایی کافی دارد تألیف شده، کتاب راهنمای فرهنگی ایران است که گمان نمی‌رود به جامعیت آن در این زمینه کتابی تاکنون نشر شده باشد.

فصول عمدهٔ کتاب مذکور که نه فقط برای سیاحان خارجی بلکه برای خود ایرانیان سودمند است عبارتند از: دعوت به سفر [به ایران]، چهره‌های یک کشور، تاریخ تمدّن ایرانی از عصر نوسنگی تا انقلاب اسلامی، ادیان و مذاهب ایران (که در آن ذکری از امر بهائی نیست)، هنرها و فرهنگ در دوره‌های پیش از اسلام، اسلامی، معماری، هنرهای تجسمی، ادبیات، موسیقی و تئاتر و سینما، طهران و استان آن، غرب ایران، مرکز ایران، شرق ایران، در سواحل بحر خزر، خلیج فارس و بالاخره ملحقات شامل منابع و مآخذ، هنر ایرانی در خارج ایران، ایران بر روی اینترنت، لغات و اصطلاحات، راهنمایی در مورد توالی حوادث تاریخی، اندکس (فهرست) موضوعات و اسم‌ها وجای‌ها.

بدیهی است که با وسعت فرهنگ ایران امکان بحث و بررسی همهٔ جنبه‌های متنوع آن برای مؤلف نبوده لذا فی المثل در مورد ادبیات به چند چهرهٔ شناخته چون فردوسی، عمر خیام، عطار، نظامی، جلال‌الدین رومی، سعدی، حافظ و جامی اکتفا کرده و ناچار از شرح ادب دوره‌های اخیر جز به اشاره صرفنظر نموده است.[۱]

خوشبختانه عدم توجّه به هنر معاصر در

زمینهٔ سینما جبران شده و بعضی فیلم‌های تازه دوران بعد از انقلاب را نام برده و از سینماپردازان (کارگردانان) به معرفی کسانی چون بهرام بیضائی و عباس کیارستمی پرداخته است.

توالی تاریخی حوادث سیاسی و اجتماعی جدول مفیدی است که فی المثل یادآور می‌شود که از تأسیس ایستگاه رادیوی طهران ۶۷ سال گذشته و تلویزیون نزدیک به ۵۰ سال قبل تأسیس شده است. شهیاد در سال ۱۹۷۱ ساخته شده و موزهٔ ملّی ایران به سال ۱۹۳۷ بوجود آمده. تکیه دولت را حدود ۱۸۷۰ در طهران ایجاد کرده‌اند. تاریخ عصر پهلوی نشان می‌دهد (ص۶۵) که به سال ۱۹۳۵ بود که به تقاضای دولت ایران ممالک غربی پذیرفتند که اسم سرزمین ما ایران باشد بجای نام Perse (پارس) که به روش یونانی قبلاً بر آن دیار اطلاق می‌شد.

مؤلف سعی کرده که در بیان تاریخ تا حدّی که ممکن است بی‌طرف باشد لذا فی المثل از ذکر خدمات مؤسّس سلسلهٔ پهلوی به مدرنیزاسیون ایران کوتاهی ننموده است معذلک نتوانسته این بی‌طرفی را در مورد ادیان ایران خصوصاً آئین بهائی که در کتاب مسکوت مانده حفظ کند (کتاب در ایران چاپ شده است و ناچار از دیده مسئولان بازبینی دور نمانده).

در مورد سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۰ کتاب مذکور پنهان نمی‌کند که اقتصاد ایران که شدیداً رنگ دولتی دارد بیشتر بر درآمدهای نفت متکی است. مداخلهٔ دولت ابتکارات خصوصی را خفه کرده و حکومت نمی‌تواند مانع بوجود آمدن بازار سیاه شود. سنگینی و کندی بعضی از نهادهای سنّتی، فساد و ارتشاء، نابرابری‌های اجتماعی، کساد و تورم (۱۷٪ در سال ۲۰۰۲)، مانع اجرای طرح‌های بزرگ که برای شکوفایی اقتصادی مملکت لازم هستند شده و می‌شود.

کثرت تمرکز [امور در پایتخت] موجب بی‌توجهی به بعضی ولایات می‌شود و در حالیکه در طهران آپارتمان‌های لوکسی ساخته می‌شود که قیمت آنها با آپارتمان‌های نیویورک برابری می‌کند، در بعضی از مناطق هنوز کمی رشد اقتصادی و صنعتی به چشم می‌خورد. هستند کسانی که هر روز غنی‌تر می‌شوند ولی در کنار آنها جمعیّت وسیعی با ۱۵۰ تا ۳۰۰ دلار دستمزد ماهانه زندگی می‌کند. میزان بیکاری بسیار بالاست و جوانان امید به دست آوردن کار و شغلی را بعد از خاتمهٔ تحصیلات دانشگاهی از دست داده‌اند.

بدیهی است که تکیهٔ اصلی کتاب بر روی جنبه‌های فرهنگی ایران است و از این بابت مطالعهٔ آن به کسانی که فرصت مراجعه به ده‌ها کتاب در هر زمینه فرهنگی ندارند قابل توصیه است. فهرست منابع صفحات ۴۴۷- ۴۵۷ را در بر می‌گیرد.

یادداشت: ۱- معذلک در صفحهٔ ۴۹۱ ضمن اسامی هنرمندان، علماء، نویسندگان این نام‌ها از معاصران آمده: بهار شاعر، جمال‌زاده نویسنده، رشید یاسمی نویسنده، نیما یوشیج شاعر، صادق هدایت نویسنده، شهریار شاعر، احمد شاملو شاعر، سهراب سپهری شاعر،

اخوان ثالث شاعر، فروغ فرخزاد شاعر، محمود دولت‌آبادی نویسنده.

۳- *ناردانه‌ها، گزیده‌ای از رباعی‌های فارسی*؛ مقدمه و انتخاب و توضیح از محمّدعلی اسلامی ندوشن، چاپ اوّل، بهار ۱۳۴۱، ۳۱۵ صفحه.

محمّدعلی اسلامی ندوشن از پیشکسوتان تحقیقات ادبی در زمان حاضر است. پژوهش‌های ارزنده‌ای دربارهٔ حافظ، فردوسی، مولوی و برخی دیگر از شاعران تراز اوّل ایران کرده و مقالات و مصاحبه‌ها و کارنامه‌های متعدّد سفر دارد.

در مقدمهٔ *ناردانه‌ها* معلوم می‌دارد که شیوهٔ کوتاه‌گویی آنگونه که در رباعیات فارسی دیده می‌شود، در زبان‌های دیگر هم هست، «اندیشه‌ای به ناگهان در ذهن می‌گذرد مانند یک آذرخش یا اشراق و شخص می‌خواهد آن را ثبت کند».

این کوتاه‌گویی خصوصاً نزد چینی‌ها و ژاپنی‌ها دیده می‌شود. در تقسیم‌بندی کلّی ندوشن سه نوع رباعی در زبان فارسی تشخیص می‌دهد، اوّل ترانه‌های ساده که بیان احساس عاطفی گذرایی است و یا حسب حال که نمونهٔ این رباعی‌ها را نزد گویندگان قرن‌های سوّم تا ششم می‌توان یافت.

دوّم رباعی‌های خیامی‌وار که دیدی ناخشنود و معترض به گذشت عمر و به بعضی جلوه‌های زندگی دارد و خواستار بهره‌وری از لحظات است. سوّم رباعی‌ها با دید عارفانه که موضوع اصلی آن جستجوی معشوق است که زیبایی جسمانی و روحانی هر دو را دارد. به عنوان نمونه رباعی‌های ساده می‌توان این رباعی را یاد کرد:

باد سحری گذر به کویت دارد
زان بوی بنفشه زار مویت دارد
در پیرهن غنچه نمی‌گنجد گل
از شادی آن که رنگ رویت دارد
انوری

از رباعیات خیام این یک نمونه دستهٔ دوّم است:

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست
بی‌باده گلرنگ نمی‌باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست
تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست؟

از رباعی‌های عرفانی، این یک از بایزید بسطامی درخور توجّه و تأمّل است:

خواهی که رسی به کام بردار دو گام
یک گام ز دنیا و دگر گام ز کام
نیکو مثلی شنو ز پیر بسطام
از دانه طمع ببُر که رَستی از دام

ابوسعید ابوالخیر می‌گوید:

تا روی تو را بدیدم ای شمع طراز
نه کار کنم نه روزه دارم نه مجاز
چون با تو بوم مجاز من جمله نماز
چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز

به قول مؤلف «این که فهلویات همزاد رباعی قرار گرفته است این حدس را پیش می‌آورد که ترکیب رباعی بی‌ارتباط با ایران پیش از اسلام نیست. در ایران ساسانی این روش رواج داشته است که مفهوم حکیمانه‌ای را در عبارت کوتاهی بیان کنند، سخنان

منسوب به اردشیر بابکان و بزرگمهر و دیگران نمونه‌ای از آن است. کوتاه‌گویی و گزیده‌گویی با طبع ایرانیان آن زمان سازگار بوده. تجربهٔ دوران دراز تاریخی ذهن آنان را برای دریافت مفاهیم به صورت بُرنده و قاطع آماده کرده بود بی‌استدلال و توضیحی، و رباعی نیز همین روش را در پیش گرفته». (ص۱۱)

در پایان کتاب مجملی دربارهٔ حیات شاعرانی که رباعیاتی از آنان نقل شده آورده شده. کتاب شامل این فصل‌هاست: دیباچه، رباعی‌های گوناگون، رباعی‌های عرفانی، جلال‌الدین مولوی، حکیم عمر خیام، خیام و درد روشن‌بینی و بالاخره ملحقات (افزودگی).

انتخاب عنوان کتاب توجیه دارد. انار در اعتقادات اساطیری اقوام باستانی نماد باروری و رویش و شکفتگی بوده است. یونانیان آن را به آفرودیت که الههٔ عشق و باروری است نسبت می‌دهند. به گفتهٔ پورداود در کنار آتشکده‌ها صد درخت انار می‌کاشتند و ترکه‌های آن را به عنوان شاخهٔ مقدّس به کار می‌بردند.

سخن را با یک رباعی از مولوی خاتمه می‌دهیم:

تا در دل من عشق تو افروخته شد
جز عشق تو هر چه داشتم سوخته شد
عقل و سبق و کتاب بر طاق نهاد
شعر و غزل و دوبیتی آموخته شد

حقّ بود که مؤلف دانشمند از همان آغاز فرق رباعی، دوبیتی، فهلویات و ترانه را بیان می‌کرد و ضمناً از ذکر شاعران معاصر که در سرودن رباعی نیز دست داشته‌اند، خاموش نمی‌ماند.

۴- *هرمتیکا، گزیده‌ای از متون هرمسی*؛ تألیف تیموتی فرک Freke و پیتر گندی Gandy، ترجمه فریدالدین رادمهر، نشر مرکز، چاپ اوّل ۱۳۸۴، ۲۳۱ صفحه.

جناب فریدالدین رادمهر از مؤلفان و مترجمان پرکار و کثیر الآثاری است که عمدهٔ بررسی‌ها و پژوهش‌های خود را بر زمینه‌های حکمت و عرفان پایه‌گذاری کرده است و از ایشان آثار ارزشمندی به تألیف و ترجمه در معرفی حکما و عرفا و عرفان شرق (نظیر ابن عربی) و عارفان مسیحی و نظایر آن تاکنون به چاپ رسیده است.

هرمتیکا یا نوشته‌های کهن منسوب به هرمس که از فرزانگان اسطوره‌ای مصر قدیم بوده و بعد آثارش به یونان رفته و به جهان اسلام راه یافته یکی از آنهاست. ظاهراً مجموعه آثار بازماندهٔ هرمسی شامل ۱۸ کتاب بوده که مؤلفان این کتاب قطعاتی از آنها برگزیده‌اند تا مضامین اصلی اندیشهٔ هرمسی بر خوانندگان معلوم گردد.

این قطعات برگزیده در زمینه‌های مختلف حکمت و عرفان و علوم الٰهی است چون دور زمان، خدایان، طبقات آفرینش، نوع انسان، مرگ و جاودانگی، تولّد دوباره که بی‌گمان همانطور که آقای رادمهر در مقدمهٔ عالمانهٔ خود آورده‌اند، مورد بحث و تحقیق مسلمانان و احیاناً مؤثّر در افکار آنان بوده است خاصه که بعضی هرمس را همان ادریس نبی مذکور در *قرآن* می‌دانند و عدّه‌ای هم بنیان‌گذاری دین صائبی را به او نسبت می‌دهند.

آنچه درخور امعان نظر است این است

که چه شده که پنج هزار سال بعد از وجود شخصیتی افسانه‌ای چون هرمس امروزه جهان غرب علاقه به شناسایی افکار و آثارش دارد؟ آیا صرفاً آن مایهٔ رمز و رازگونگی که در نوشته‌های منسوب به او می‌توان یافت جاذب محقّقان امروز بوده است؟

آیا در جستجوی آغازها یا مبادی دانش‌ها چون هرمس را پایه‌گذار بسیاری از علوم و شبه علوم دانسته‌اند (طب، کیمیا، نجوم، الخ) جمعی به تحقیق دربارهٔ او علاقه‌مند شده‌اند؟ یا در دنیایی که از مادیّت و دیدگاه محدود ماشینی آن به تنگ آمده افکارکسانی چون هرمس دریچه‌ای گشاده به روی دنیای پرگسترش روحانی بوده است؟

علّت توجّه و علاقه هر چه باشد از این بابت که حضور هرمس را هم در ادبیات شرق و هم در جهان تفکّر غرب می‌توان یافت، مطالعهٔ او در دنیای ستیز و برخورد تمدّن‌ها فرصتی است برای دریافت جهات پیوستگی و همبستگی آنها.

سبک سخن آقای رادمهر چه در نوشته‌های خودشان و چه در ترجمه‌ها متین و پخته است و از آسیب لغت‌سازی‌ها و جمله‌پردازی‌های بی‌سلیقه متجدّدان امروزی محفوظ و برکنار. مزید موفّقیّت ایشان را در ادامهٔ خدمات فرهنگی خواستاریم و به عنوان نمونه چند سطری از اندیشه‌های هرمسی در موضوع معرفت آتوم (خدا) ذیلاً نقل می‌کنیم:

«عقل جزء آلهی وجود انسان است- که می‌تواند به آسمان عروج کند. جزء مادّی که شامل آتش و آب و خاک و باد است- فانی است و در حیطه ناسوت باقی می‌ماند- به طوری که جسم را ترک نمی‌کند- عقل بخش پنجم است- که از نور می‌آید- و فقط به نوع انسان ارزانی شده است- از میان تمامی موجوداتی که روح دارند- این فقط موجودات انسانی‌اند- که با موهبت عقل رفعت یافته‌اند- شاید به معرفت آتوم برسند- عقل و کلام، اعظم مواهبند- که آتوم فقط به انسان‌ها ارزانی داشته است- این دو اگر خردمندانه به کار روند- آدمی را مانند خدایان جاودان می‌سازند». (ص۸-۱۸۷) ■

از خوانندگان عزیز تقاضا دارد در مقالهٔ "مرکز جهانی در عهد ابهیٰ" که در شمارهٔ ماه ژوئیه درج شده موارد زیر را اصلاح فرمایند:

در متن مقاله:

ص ۳۳ شماره ۷ باید باشد

ص ۳٤ ستون۱ شماره ۵ باید باشد ۶

ص ۳٤ ستون ۲ شماره ۵ باید باشد ۷

ص ۳۵ ستون ۱ شماره ۶ باید باشد ۸

ص ۳۵ ستون ۲ شماره ۷ باید باشد ۹

در بخش مأخذها صفحه ۳۵:

مأخذ ۴ مأخذ ۶ است

مأخذ ۵ مأخذ ۷ است

مأخذ ۶ مأخذ ۴ است

مأخذ ۷ مأخذ ۵ است

دنبالهٔ مقالهٔ غصن ممتاز از صفحهٔ ۳۳

نقشه‌های ملّی تبلیغی و نقشهٔ جهاد کبیر اکبر

حضرت شوقی افندی از سال ۱۹۳۷ تا آغاز نقشهٔ ده ساله مجموعاً ۱۶ نقشه به مورد اجرا درآوردند که در آنها ۱۱ محفل ملّی همکاری داشته‌اند. نقشهٔ ده ساله با مشارکت ۱۲ محفل ملّی آغاز شد و محفل دوازدهم یعنی محفل ملّی مشترک ایتالیا و سوئیس، سهم خویش را در نقشهٔ جهاد کبیر اکبر در همان نخستین انجمن شور روحانی خویش دریافت داشت. هیکل مبارک این ۱۲ محفل ملّی را "ژنرال‌های" نقشهٔ ده ساله نامیده‌اند. اسامی این محفل‌ها به قرار زیر است:

در نیمکرهٔ غربی: محفل ملّی ایالات متّحدهٔ آمریکا، محفل ملّی کانادا، محفل ملّی آمریکای مرکزی و کارائیب و محفل ملّی آمریکای جنوبی.

دراروپا: محفل ملّی بریتانیای کبیر، محفل ملّی آلمان و اطریش و محفل ملّی ایتالیا و سوئیس.

در آسیا: محفل ملّی ایران، محفل ملّی هندوستان، پاکستان و برمه و محفل ملّی عراق.

در افریقا: محفل ملّی مصر و سودان.

در استرالیا: محفل ملّی استرالیا و نیوزیلند.

در جریان نقشهٔ ده ساله یعنی در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ هیکل مبارک لازم دانستند دو محفل ملّی جدید برای کشورهای پاکستان و نیوزیلند بوجود آورند. تا آن موقع این دو کشور به ترتیب زیر نظر و هدایت محفل ملّی هندوستان، پاکستان و برمه و محفل ملّی اُسترالیا و نیوزیلند قرار داشتند. سه محفل ملّی نیز می‌بایستی منحل گردند تا بتوان بر اساس پیش بینی حضرت ولیّ امرالله محفل‌های ملّی دیگر برپا گردند. این سه محفل عبارت بودند از محفل ملّی مصر و سودان، محفل ملّی آمریکای مرکزی و کارائیب و محفل ملّی آمریکای جنوبی. در نتیجهٔ این سه تغییر، ۱۷ محفل ملّی جدید بوجود آمدند که برخی از آنها بطور موقّت محفلی ناحیه‌ای بوده‌اند.

به هریک از این محفل‌های ملّی، هیکل مبارک تعدادی هدف‌های جدید محوّل فرمودند تا پی‌گیری گردد. هنگام صعود در سال ۱۹۵۷، حضرت ولیّ امرالله در سراسر جهان ۲۶ محفل ملّی زیر فرمان خود داشتند.

از آوریل ۱۹۳۷ تا آوریل ۱۹۵۷ یعنی در ظرف ۲۰ سال، با رهبری مستقیم هیکل مبارک مجموعاً ۴۶ نقشهٔ تبلیغی در جهان به اجرا درآمد. پیدا است حجم مکاتباتی که هر روز از این محفل‌های ملّی شامل خلاصه مذاکرات‌ها، پرسش‌ها و کسب تکلیف‌ها به هیکل مبارک می‌رسید تا چه حدّ زیاد بود و آن حضرت تا چه اندازه وقت عزیزشان را صرف خواندن آنها می‌نمودند و به پرسش‌ها همراه با تشویق‌ها و ترغیب‌ها و رهنمودهایی که آن حضرت همیشه در حقّ هریک از این محفل‌ها به عمل می‌آوردند، پاسخ می‌دادند. به این مکاتبات البتّه باید نامه‌های مرتّب و همیشگی آن حضرت را به ایادی امرالله، محفل‌های محلّی و افراد بهائی افزود. این حجم عظیم از مکاتبات، بدون تردید نیاز به نیرویی مافوق بشری دارد و ظاهراً از عهدهٔ یک نفر خارج است.

در ۴۴ نقشه از ۴۶ نقشهٔ مذکور، با آنکه بیشتر هدف‌ها برای تقویت جبهه‌های داخلی بود امّا هدف‌های خارجی مانند اعزام مهاجر به سرزمین‌های دیگر و ترجمهٔ آثار بهائی به زبان‌های رایج در آن سرزمین‌ها را نیز شامل می‌شد. در دو نقشهٔ دیگر، علاوه بر ویژگی‌های یاد شده، همکاری نزدیک بین چندین محفل ملّی نیز در نظر گرفته شده بود.

یکی از این دو نقشهٔ اخیر، نقشهٔ دو سالهٔ (۵۳-۱۹۵۱) جامعهٔ بهائیان بریتانیا بود که در آن از پنج محفل ملّی بریتانیا، ایالات متّحدهٔ آمریکا، ایران، مصر و سودان و بالاخره هندوستان، پاکستان و برمه دعوت شده بود که در مورد قارّهٔ افریقا زیر نظر محفل ملّی جزایر بریتانیا با هم همکاری نمایند. این نقشه، چنانکه ولیّ امر محبوب در پیام خود تشریح فرموده بودند، مقدّمه‌ای بود برای آماده کردن جامعهٔ بهائی جهتِ نقشهٔ عظیمی با هدف‌های جهانی که مستلزم همکاری "تمام محفل‌های ملّی در سراسر عالم بهائی" بود (UD, 261). این اشاره و منظور حضرت ولیّ امر در سال ۱۹۵۳ با اعلان نقشهٔ جهاد کبیر اکبر آشکار گردید.

این دید و بینش هیکل مبارک دربارهٔ آینده، به نقشهٔ دهساله محدود نمی‌گردد. در همان پیام یادشده در بالا می‌فرمایند که این نقشهٔ عمومی:

«مقدّمهٔ نقشه‌های عظیم جهان‌شمول دیگری خواهد بود که مقدّر است در عهدهای آیندهٔ همین عصر [یعنی عصر تکوین] بوسیلهٔ بیت عدل اعظم، که مظهر وحدت و یگانگی محافل ملّی است و اقدامات آنان را هماهنگ و به هم پیوسته خواهد کرد، به اجرا درآید». (UD, 261)

در این مدرک بی‌نهایت جالب، حضرت ولیّ امرالله دو سال پیش از آغاز نقشهٔ ده ساله (۱۹۶۳-۱۹۵۳) به آن اشاره می‌فرمایند و همچنین با جمله‌هایی روشن، دقیق و صریح تشکیل بیت عدل اعظم را در پایان آن نقشه و اقدام آن مرجع را در تهیّهٔ یک سلسله نقشه‌های تبلیغی پیش‌بینی می‌کنند.

و امّا نقشهٔ دوّم از دو نقشهٔ مذکور که هدف‌های اصلی آن در ماوراء مرز کشورها قرار داشت، نقشهٔ ده ساله بود. این نقشه در آثار فارسی هیکل مبارک با عنوان‌هایی بی‌سابقه و پُرشکوه مانند "جهاد کبیر اکبر"، "جهاد خطیر جهانی روحانی"، "جهاد عظیم و جسیم" و در آثار انگلیسی [با استفاده از لغت Crusade که یادآور نبردهای صلیبی است] با اصطلاحاتی نظیر "این پیکار عظیم جهانی"، "این پیکار باشکوه و بی‌نظیر"، "این پیکارِ پُرتوانِ وصف ناپذیر" و مانند آنها توصیف گردیده است.

نقشهٔ ده ساله دارای بیست و هفت هدف بود. ده هدف از این هدف‌ها مربوط به اقداماتی بود که می‌بایستی در مرکز جهانی امر به اجرا درآید. اجرای بقیّهٔ هدف‌ها به ۱۲ محفل ملّی که در رضوان ۱۹۵۳ وجود داشتند محوّل شده بود. بیشتر این هدف‌ها عبارت بودند از ترویج آئین بهائی با اعزام مهاجران و پیشتازان امر ابهیٰ به سراسر کُرهٔ زمین برای گُشایش سرزمین‌هایی که هنوز امر بهائی به آنجاها نرسیده بود، تأسیس محفل‌های روحانی محلّی و به دنبال آن محفل‌های ملّی در

کشورهای معیّن، ترجمه و نشر آثار بهائی به زبان‌های مشخّص، بنای مشرق الاذکارها، خرید زمین برای تأسیس مشرق الاذکارهای آینده، خرید حظیرة القدس‌ها، خرید موقوفه‌های ملّی، تأسیس مؤسّسه‌های ملّی مطبوعات و تسجیل محفل‌های ملّی همراه با تنظیم قانون اساسی برای آنها. در هریک از موارد مذکور هیکل مبارک در صورت لزوم مشخّصات و جزئیات هر هدفی را روشن فرمودند و در چهار سال و نیم اوّل آن یعنی پیش از صعود مبارک، نیز برای سرعت بخشیدن به تحقق هدف‌ها مرتّباً با پیام‌های پُرشور خود به تشویق و راهنمایی مبادرت می‌ورزیدند. در برخی از کشورهای خاورمیانه مانند ایران و عراق، به علّت وجود شرایط مخصوص، واضح بود که تعدادی از هدف‌های منظور شده در نقشه می‌بایستی در دوره‌های بعد بدست آید. از جملهٔ این هدف‌ها عبارت بودند از خرید مکان‌های تاریخی و متبرّک در دو کشور مذکور، شناسایی محل دفن بعضی از شخصیّت‌های تاریخی امر مبارک و انتقال جسدهای آنان به گلستان‌های جاوید، بنای مشرق الاذکار در طهران، تأسیس چاپخانهٔ بهائی در همان شهر، تسجیل محفل‌های ملّی و محلّی، برقراری دادگاه‌های شرعی بهائی در بعضی از کشورهای خاورمیانه. برخی از هدف‌های نقشه نیز دارای جنبهٔ ملّی ویژه‌ای بودند مانند شرکت بانوان در محفل‌های روحانی محلّی و ملّی در ایران و بنای مؤسّسه‌ای پیوسته به مشرق الاذکار آمریکا در ویلمت.

هدف‌هایی که برای مرکز جهانی بهائی در نظر گرفته شده بودند از جمله عبارت بودند از توسعهٔ باغ‌های قصر بهجی که نشانه‌ای بود از گام‌های نخستین برای بنای آرامگاه حضرت بهاءالله در آینده؛ بنای دارالآثار بین‌المللی؛ گسترش وظایف ایادی امرالله؛ تنظیم و تدوین احکام *کتاب اقدس*؛ تحکیم روابط جامعهٔ بهائی با سازمان ملل متّحد؛ تأسیس شعبه‌های برخی از محفل‌های ملّی در اسرائیل و برگزاری کنگرهٔ جهانی اهل بهاء در پایان نقشهٔ ده ساله در سال ۱۹۶۳.

در صفحات آیندهٔ این بررسی، بخشی را به آرمان‌ها و امیدهای حضرت ولیّ امرالله برای آیندهٔ امر اختصاص خواهیم داد. برخی از این آرمان‌ها شامل بعضی از هدف‌های نقشهٔ ده ساله است که امکان اجرای آنها در آن زمان فراهم نبود و تا زمان حاضر نیز همچنان معلّق باقی مانده‌اند.

آثار قلم مبارک

مجموع تعداد مکاتبات و آثار حضرت ولیّ امرالله در دوران ولایت شامل **۱۱۳۴۵** فقره به انگلیسی، **۱۲۳۰۸** فقره به فارسی/عربی و **۹۰۰۰** پیام‌های تلگرافی است. جمع اینها بیش از **۳۲۶۰۰** فقره می‌شود. این رقم‌ها بوسیلهٔ مرکز جهانی امر منتشر گردیده و شامل آثاری است که تا کنون در اختیار آن مرکز قرار گرفته است و هر چند گاهی که آثار جدیدی یافت می‌شود و به ارض اقدس ارسال می‌گردد در آن تجدید نظر به عمل می‌آید. رقم‌های ذکر شده شامل عنوان‌هایی مانند: **گاد پاسز بای**، خلاصهٔ آن به فارسی مشهور به ***لوح قرن***، ***دور***

بهائی، ظهور عدل الهی، روز موعود فرا رسید و توقیعات و پیام‌های مفصّلی است که به بهائیان شرق خطاب شده است. هریک از این آثار، با وجود طولانی بودن، یک فقره به حساب آمده‌اند. البتّه در برابر آن، نامهٔ تشویق‌آمیزی هم که به فردی از بهائیان نوشته شده و ممکن است شامل یک یا دو پاراگراف بیشتر نباشد نیز یک فقره محسوب شده است. تلگرام‌های مبارک نیز برخی کوتاه و برخی ممکن است شامل چندین صفحه باشند و این بویژه مربوط به هنگامی مانند دوران جنگ دوّم جهانی است که سرویس پُست غیر قابل اعتماد بوده و هیکل مبارک احساس می‌کردند که پیام تلگرافی مطمئن‌تر و سریع‌تر به مقصد می‌رسد. نامه‌هایی هم که از طرف حضرت ولیّ امرالله بوسیلهٔ منشی‌ها نگاشته می‌گردید نیز جزء رقم‌های مذکور در بالا است.

آثار حضرت شوقی افندی به سه زبان نگارش یافته است: فارسی، عربی و انگلیسی. آثار فارسی و عربی آن حضرت شامل توقیعاتی است که برخی مختصر و برخی شامل صفحات متعدد است. بطور مثال بین ۱۹۴۴ و ۱۹۵۷ هیکل مبارک خطاب به بهائیان شرق شش پیام مفصّل ارسال داشتند که مختصرترین آنها بیش از ۳۰ صفحه و مفصّل‌ترین آنها نزدیک به ۲۰۰ صفحه را شامل است- بطوریکه مجموعهٔ صفحات پیام‌های این دوره به بیش از ۵۰۰ صفحه بالغ می‌گردد.

آثار حضرت ولیّ امرالله به انگلیسی تنها محدود به مکاتبات با افراد، جامعه‌ها و مؤسّسات بهائی نیست بلکه کتابی مانند ***گاد پاسز بای*** (***کتاب قرن بدیع***) در ۴۱۲ صفحه، ترجمه‌های پنج اثر مهمّ از حضرت بهاءالله و ترجمهٔ ***تاریخ نبیل*** (***مطالع الانوار***) در ۶۶۸ صفحه، را نیز شامل می‌باشد.

محفل روحانی ملّی بهائیان ایران چندین سال پیش، علاوه بر شش توقیع مفصّل هیکل مبارک که در بالا ذکر گردید، حدود ۸۳۰ فقره از مکاتبات و پیام‌های ایشان را به فارسی و عربی خطاب به جامعه‌های متعدد در شرق و نیز تعداد زیادی از نامه‌های ایشان را به افراد احبّاء در بیش از ۳۰۰۰ صفحه منتشر نمود.

سبک آثار هیکل مبارک به فارسی و عربی بسیار مشخّص و از آثار حضرت اعلیٰ، حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء کاملاً متمایز است. نوشته‌های هیکل مبارک به انگلیسی را می‌توان شاهکارهایی در نثر انگلیسی دانست که از نظر شیوایی و دقّتِ همراه با زیبایی، بی‌همتا است. آثار فارسی و عربی آن حضرت علاوه بر شیوایی و زیبایی، با توجّه به رنج‌های احبّاء در سرزمین‌های خاورمیانه، دارای لحن التفات، همدردی و مهرورزی است و گاه نیز ضمن مناجات‌هایی از درگاه جمال مبارک و حضرت اعلیٰ تقاضای توجّه برای تخفیف رنج‌های بهائیان مظلومی شده است که در آن مرز و بوم به خدمت مشغول بوده‌اند. می‌توان گفت که همهٔ آثار ولیّ عزیز امرالله از نظر حالت والای لحن و آهنگ، رعایت نظم و ترتیب به هنگام بحث از چند موضوع، به کار بردن روش ایجاز در ارائهٔ مطالب و فراز و نشیب‌های زیبای آهنگ جمله‌ها، در میان آثار ادبی نویسندگان، بارز و متمایز است.

هرگاه هزاران نامه‌ای را که حضرت شوقی افندی به افراد بهائی و محفل‌های محلّی و ملّی برای راهنمایی، تشویق یا پاسخ به پرسش‌ها شخصاً مرقوم فرمودند یا از طرف ایشان نگاشته شده به کنار گذاریم با آثار اصلی آن حضرت روبرو خواهیم بود. در میان این آثار، کتاب **گاد پاسز بای** با والایی تمام و اهمّیّت مطلق، مقام ویژه‌ای را در ادبیات بهائی دارا است. هیکل مبارک در مقدّمهٔ این کتاب، آن را "تاریخ" نمی‌نامند بلکه آن را یک "بررسی" یا "بازنگری" از رویدادهای مهمّ نخستین قرن بهائی می‌خوانند. ممکن است بتوانیم آن را تأمّلی در واقعه‌های تاریخی بدانیم که اهمّیّت رویدادها و رابطهٔ آنها را با واقعه‌های قبل و بعد و چگونگی پیوستگی آنها را، مانند صحنه‌های نمایشی واحد و با کارگردانی و دانایی خداوند، نشان می‌دهد.

در این بررسی اجمالی از دست‌آوردهای دورهٔ ولایت امر، تنها می‌توان عنوان‌های آثار انگلیسی عمدهٔ دیگر حضرت ولیّ امرالله را به ترتیب تاریخ نگارش به شرح زیر یادآور شد:

تشکیلات بهائی، ***نظم جهانی بهائی***، **ملاحظات بیشتر دربارهٔ نظم جهانی بهائی**، ***هدف نظم بدیع جهانی***، **عصر طلائی امر بهائی**، **این ساعت سرنوشت ساز**، **آمریکا و صلح اعظم**، ***دور بهائی***، ***تولّد مدنیّت جهانی***، ***ظهور عدل الهی***، ***روز موعود فرارسید***، ***حصن حصین امرالله*** و **توقیعات به دنیای بهائی(۵۷-۱۹۵۰)**. علاوه بر این آثار، نُه محفل ملّی نیز تا کنون پیام‌هایی را که آنان از هیکل مبارک دریافت کرده بودند منتشر نموده‌اند. این نُه محفل عبارتند از: جزایر بریتانیا؛ هندوستان، پاکستان و برمه؛ آلمان و اُطریش؛ استرالیا؛ کانادا؛ نیوزیلند؛ آلاسکا؛ ژاپن و اخیراً ایتالیا.

ترجمه‌های هیکل مبارک

مسلّماً هیکل مبارک توجّه فرموده بودند که بهائیان کشورهای غربی افتخار آن را داشته‌اند که به حضور حضرت عبدالبهاء برسند، ترجمه‌های انگلیسی بسیاری از خطابات آن حضرت را در دسترس داشته باشند و حتّی در اختیار خود صدها لوح مبارک را که ترجمه و منتشر شده بود دارا باشند- گرچه این ترجمه‌ها متأسّفانه، در برابر ترجمه‌های ممتاز حضرت ولیّ امرالله، در سطحی بسیار پائین قرار داشتند. امّا در مورد آثار حضرت بهاءالله، آنچه که به انگلیسی در دسترس قرار داشت بسیار محدود، متأسّفانه نارسا و در برخی موارد حتّی همراه با اشتباه بود. بنا بر این حضرت ولیّ امر اقدام به ترجمه‌های شیوا و استادانه‌ای از آثار مظهر امر نمودند و کتاب‌های ***کلمات مکنونه***، ***ایقان***، ***منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله***، ***مناجات‌ها و نیایش‌ها*** و ***رسالهٔ ابن ذئب*** را در اختیار یاران انگلیسی زبان قرار دادند. علاوه بر اینها، هیکل مبارک در آثار خود هرجا که برای تأیید یا تأکید لازم می‌دانستند بیاناتی از حضرت بهاءالله، حضرت اعلیٰ و حضرت عبدالبهاء را ترجمه کرده می‌گنجانیدند. اینگونه ترجمه از بیانات را به وفور در آثاری مانند ***ظهور عدل الهی***، ***روز موعود فرا رسید*** و کتاب **گاد پاسز بای** می‌توان یافت. گرچه برخی از این آثار پیشتر بوسیلهٔ آن حضرت منتشر گردیده بود امّا مقدار زیادی از

آنها ترجمه‌هایی بودند که برای نخستین بار در اختیار یاران غرب قرار می‌گرفت.

ما هیچگاه نخواهیم توانست میزان توانایی و کارآیی مظاهر آلهی را در زمینه‌های گوناگون ارزیابی کنیم. امّا وقتی که به جانشینان آنان می‌پردازیم می‌بینیم که بطور مثال حضرت عبدالبهاء در هنگام ادای خطابات به مترجمی در کنار خود نیاز داشتند تا سخنان ایشان را برای حاضران ترجمه نماید. در دارالآثار بین‌المللی کتابچهٔ یادداشتی متعلّق به حضرت عبدالبهاء وجود دارد که در آن با حروف فارسی طرز تلفّظ کلمه‌های انگلیسی را همراه با معنی آنها به فارسی یادداشت فرموده‌اند. همچنین می‌دانیم هیکل مبارک می‌توانستند چند جملهٔ سادهٔ انگلیسی را بیان فرمایند، امّا به هر حال برای گفتارهای مفصّل نیاز به مترجم داشتند.

از این دید است که ما باید قصد حضرت عبدالبهاء را در فرستادن شوقی افندی به مدرسه‌های حیفا و بیروت برای فراگرفتن زبان‌های خارجی و بعد به آکسفورد برای تکمیل انگلیسی دریابیم. شوقی افندی خود در نامه‌هایی که از آکسفورد مرقوم فرمودند اظهار کرده‌اند که اوّلین وظیفهٔ ایشان اینست که فنّ ترجمهٔ خود را کامل کنند تا بتوانند حقایق امری را در قالبی نو عرضه نمایند. (PP, 37)

حضرت ولیّ امرالله پس از بازگشت به ارض اقدس و به مجرّدی که به ترجمهٔ ***کلمات مکنونه*** مبادرت فرمودند، نامه‌ای از جناب جُرج تاونزند George Townshend در سال ۱۹۲۶ دریافت فرمودند که در آن اشتیاق خود را در صورت لزوم برای ویرایش و آماده کردن آثار هیکل مبارک برای چاپ اعلام داشته بود. حضرت ولیّ امرالله فوراً به وی پاسخ دادند و از پیشنهاد او سپاسگزاری فرمودند. در یکی از نامه‌های هیکل مبارک که از طرف ایشان به وسیلهٔ منشی نگارش یافته ضمن ارسال یکی از ترجمه‌های خود برای جُرج تاونزند چنین آمده است: «اگر حضرتشان فرصت کافی می‌داشتند می‌توانستند مدّت بیشتری را صرف پرداختن و کامل کردن این اثر نمایند. امّا متأسّفانه کارهای امری آنچنان زیاد و فوری است که ایشان برخلاف بسیاری از مؤلّفان شخصاً نمی‌توانند با فراغت بال و خاطری آسوده به این مهمّ بپردازند». (GT, 70-71) جناب دیوید هافمن David Hofman که کتابی در شرح زندگانی جَرج تاونزند نگاشته در این باره چنین می‌نویسد: «با وجود ارزشی که هیکل مبارک برای کمک‌های جُرج قائل بودند، تصمیم نهائی دربارهٔ جمله‌بندی و مندرجات هر اثر همیشه با هیکل مبارک بود... ایشان بودند که در پایان تصمیم می‌گرفتند هرگونه پیشنهادی را بپذیرند، رد کنند یا تغییر دهند». (GT, 81)

علاوه بر نبوغ بی‌نظیر در ترجمهٔ از فارسی و عربی به انگلیسی، حضرت ولیّ امرالله برخلاف دیگر مترجمان آثار امریِ پیش از ایشان، به عنوان مبیّن آیات آلهی این موقعیّت و توانایی منحصر به فرد را دارا بودند که می‌توانستند مقصود و منظور آثار نازل شده بوسیلهٔ طلعات مقدّس آئین بهائی را آشکار سازند. به این دلیل بود که حضرت ولیّ امرالله همیشه به محفل‌های ملّی کشورهای غربی که زبانشان انگلیسی نبود همیشه توصیه می‌فرمودند که

برای ترجمهٔ آثار به زبان‌های دیگر، ترجمه‌های هیکل مبارک به انگلیسی را میزان و ملاک عمل قرار دهند.

ترجمهٔ تاریخ نبیل

پیش از آنکه مبحث ترجمه‌های مبارک را ترک گوئیم باید چند کلمهٔ بیشتر دربارهٔ ترجمهٔ ***تاریخ نبیل*** [با عنوان انگلیسی ***Dawn Breakers*** که به عربی و فارسی با نام ***مطالع الانوار*** منتشر گردیده] بیان داریم. عنوان این کتاب بوسیلهٔ جُرج تاونزند پیشنهاد گردید و هیکل مبارک آن را پذیرفتند، امّا عنوان فرعی: "شرح نبیل از رویدادهای نخستین سال‌های ظهور آئین بهائی" را به آن اضافه فرمودند. با آنکه کتاب تنها واقعه‌های نُه سال رسالت حضرت باب را در بر می‌گیرد، امّا با این عنوان ثانوی هیکل مبارک نشان دادند که دور بهائی در حقیقت با ظهور حضرت اعلیٰ آغاز می‌گردد و دورهٔ امر حضرت اعلیٰ در ظلّ ظهور حضرت بهاءالله است.

در چند جلد از کتاب‌های ***Bahá'í World*** **(عالم بهائی)** ضمن سخن از این کتاب از آن با عنوان جلد نخست ***تاریخ نبیل*** یاد شده است و این به مفهوم آن بود که جلد دوّمی از آن منتشر خواهد شد. امّا چنین نشد. ولی به هر حال در ۱۲ سال بعد حضرت ولیّ امر کتاب **گاد پاسز بای** را که تقریباً حاوی تمام مطالب نسخهٔ خطّی ***تاریخ نبیل*** است منتشر فرمودند.

در ابتدای ترجمهٔ ***تاریخ نبیل***، نسخهٔ عکسبرداری شدهٔ بیست لوح به خط حضرت اعلیٰ به چاپ رسیده است. از این ۲۰ لوح، ۱۸ لوح خطاب به هریک از حروف حیّ می‌باشد، لوح نوزدهم خطاب به خود حضرت اعلیٰ و لوح بیستم خطاب به "مَن یُظهِرُهُ‌الله" یعنی حضرت بهاءالله است. پس از این الواح، مقدّمه‌ایست که جناب جُرج تاونزند با رهنمودهای ویژهٔ هیکل مبارک نگاشته‌اند. جناب جُرج تاونزند که در آن موقع روابط حسّاسی با کلیسا داشت درخواست نمود که نام ایشان به عنوان نویسندهٔ این مقدّمه ذکر نگردد. حضرت ولیّ امر سپس قطعاتی از ***کتاب ایقان*** را همراه با گُلچینی از یکی از آثار لُرد کورزن Lord Curzon دربارهٔ ایرانِ عهد قاجار و نوشته‌ای از ادوارد براون Edward Browne دربارهٔ ویژگی‌های شیعهٔ اسلام بر مقدّمه افزودند. پس از این مقدّمه‌ها، شجره‌نامهٔ حضرت اعلیٰ است که به خط خود هیکل مبارک ترسیم گردیده. این شجره‌نامه در عین حال رابطه‌های نوادگان حضرت بهاءالله را با خاندان حضرت اعلیٰ نشان می‌دهد.

ترجمهٔ ***تاریخ نبیل*** دارای ۶۶۸ صفحه و ۱۸۱ عکس است. یک سوّم کتاب شامل یادداشت‌هایی است در زیر هر صفحه که مجموعهٔ آنها به ۶۴۶ فقره می‌رسد. دوسوّم این یادداشت‌ها به انگلیسی و یک سوّم بقیّه به زبان فرانسه است. بخش فهرست مراجع، که در پایان کتاب آمده، عنوان‌های ۵۰ کتاب را که مترجم (حضرت ولیّ امرالله) از آنها استفاده کرده در بر می‌گیرد. اکثر قریب به اتّفاق یادداشت‌ها از این کتاب‌ها استخراج گردیده‌اند.

هیکل مبارک در پیام‌های خود این اثر را "کتابی بی‌همتا" و:

«وسیله‌ای استوار برای تسلّی قلوب افسردگان و یاری آنان برای ایستادگی در برابر حملات بشر سرگردان و بی‌آرمان»

(TDH, 3)

توصیف فرموده‌اند. در نامه‌ای هم که از طرف ایشان نگاشته شده آن حضرت خاطر نشان می‌کنند که:

«زندگانی آن قهرمانان آئین ما باید به ما بیاموزد که فداکاری حقیقی چیست و اینکه هنگام تلاش برای ابلاغ پیام آلهی به مردمان در چهارگوشهٔ جهان تا چه حدّ باید دلبستگی‌ها و خواهش‌های نفسانی خویش را نادیده انگاریم».

(LDG, 33)

مفاهیم تازه در آثار مبارک

ظاهراً برخی مفاهیم تازه در آثار حضرت ولیّ امرالله وجود دارند که گرچه ریشه‌های آنها را می‌توان در بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء پیدا کرد امّا به آسانی نمی‌توان آنها را عیناً در آثار آنان یافت. ارائهٔ فهرستی از تمام این مفاهیم جدید بر عهدهٔ پژوهشگران آینده خواهد بود امّا ما در اینجا به ذکر چند مورد مشخّص و واضح می‌پردازیم:

۱- تفاوت بین کور و دور بهائی و تقسیم دور بهائی به سه عصر و نحوهٔ تقسیم هر عصر به عهدها و تقسیم هر عهد به مرحله‌ها.

۲- تعیین هفت مرحله در پیشرفت جامعه‌های ملّی امر بهائی که با "مجهولیّت" آغاز و پس از مرحله‌های "مقهوریّت" و "انفصال از ادیان دیگر" به "استقلال" و بعد به "رسمیّت ملّی" و سرانجام به "تأسیس سلطنت الهیّه" امر بهائی منجر خواهد شد.

۳- شناسایی سه مرحله در توسعهٔ امر تبلیغ. گرویدن انفرادی، گرویدن گروه‌های بزرگ و فوج فوج از مردم و گرویدن همگانی و دسته جمعی.

۴- بیان نُه دایرهٔ متّحد المرکز (دوائر تسعهٔ ناسوتیّه) که عرش مقدّس حضرت اعلیٰ را در بر می‌گیرند یعنی دایرهٔ کرهٔ زمین، ارض اقدس، کوه کرمل، زمین‌های متعلّق به جامعهٔ امر در کوه کرمل، باغ‌های اطراف مقام اعلیٰ، ساختمان خارجی مقام اعلیٰ با گنبد طلایی آن، شش اطاق ساخته شده در عهد حضرت عبدالبهاء، سردابی که تابوت در آن نهاده شده و سرانجام خود تابوت حامل عرش مبارک.

۵- تذکّر این مطلب که با همهٔ بزرگی منزلت حضرت اعلیٰ، آرامگاه آن حضرت در حیفا تحت الشعاع آرامگاه حضرت بهاءالله (روضهٔ مبارکه) در بهجی است و در آینده زیارت ارض اقدس با رعایت این حقیقت و وجه تمایز اجرا خواهد شد. و نیز بیان این مطلب که پس از زیارت ارض اقدس، زائران برای زیارت مکان‌های متبرّک و تاریخی امر آلهی عازم عراق و ایران خواهند شد.

۶- بیان این نکته که الواح نقشه‌های تبلیغی حضرت عبدالبهاء منشور اشاعهٔ آئین بهائی در سراسر جهان و دارای روند و مراحلی معیّن و لازم خواهد بود. نخستین مرحلهٔ این روند در سال ۱۹۶۳ پایان یافت. تمام نقشه‌های بهائیان

برای انتشار امر الٰهی و استحکام اساس آن در عصرهای تکوین و طلائی آئین حضرت بهاءالله در ظلّ مندرجات این الواح ملکوتی طرح و اجرا خواهد شد.

۷- بیان این مطلب که تمام جریان تکامل روحانی نوع انسان شامل ده مرحله می‌باشد. مرحلهٔ نخست، تمام کور آدم (از آدم تا خاتَم) را در بر می‌گیرد. مرحلهٔ دوّم تا هشتم دوره‌های حضرت باب، حضرت بهاءالله؛ حضرت عبدالبهاء و دورهٔ خود هیکل مبارک تا سال ۱۹۵۳ میلادی را شامل می‌گردد. مرحلهٔ نهم دورهٔ نقشهٔ جهاد کبیر ده ساله و مرحلهٔ دهم و نهائی دوران کنونی ترقّی و تکامل امر الٰهی است که مقدّر است به تولّد مدنیّت بهائی، که ثمرهٔ عصر طلائی آئین جمال مبارک است، منجر گردد.

آرمان‌ها، امیدها و پیش‌بینی‌های هیکل مبارک

در پایان این مقاله که به منظور یادآوری موفّقیّت‌ها و ترقّیات شگفت انگیز دورهٔ رهبری حضرت ولیّ عزیز امرالله نگارش یافته، ممکن است لازم باشد که به برخی از اموری که آن حضرت در نظر گرفته بودند ولی تاکنون به حالت تعلیق باقی مانده است و نیز به بعضی واقعه‌ها، هم واقعه‌های خوش‌آیند و پُرشکوه و هم رویدادهای ناخوش‌آیند و بلاانگیز، که مقدّر است در عهدها و قرن‌های آینده روی دهند اشاره‌ای بنماییم.

این نکات شامل امور ناتمامی است که بیشتر در نقشهٔ ده ساله به آنها تصریح گردیده امّا نویسنده برخی از مطالبی را نیز که در آثار دیگر هیکل مبارک آمده به آنها علاوه نموده است. فهرستی که در اینجا آمده به هیچ‌وجه کامل نیست امّا کوشش شده است که خلاصه‌ای از مهمّ‌ترین و بارزترین طرح‌های انجام نشده ارائه گردد:

ساختمان آرامگاه حضرت بهاءالله در بهجی، بنای مشرق الاذکارهای کوه کرمل و طهران، تأسیس دادگاه یا محکمهٔ بهائی در کشورهایی که دارای چنین دادگاه‌هایی برای سایر دین‌ها می‌باشند، بنای آرامگاه همسر حضرت اعلیٰ در شیراز، انتقال جسد پسر دائی حضرت اعلیٰ در عراق به گلستان جاوید، تملّک باغ رضوان در بغداد و محل شهادت حضرت اعلیٰ درتبریز و زندان آن حضرت در قلعهٔ چهریق، تأسیس شعبه‌های بیشتری از محفل‌های ملّی در ارض اقدس و بالاخره به رسمیّت شناختن آئین بهائی در ایران و عراق تا تشکیلات بهائی بتوانند در این دو کشور تاریخی آزادانه فعّالیّت نمایند.

پیش‌بینی رویدادهایی که در آینده رُخ خواهند داد شامل مسافرت تاجداران جهان به ارض اقدس به منظور زیارت مکان‌های مقدّس بهائی، پشتیبانی روشنفکران و دانشمندان از جامعه‌هایی از بهائیان که در زیر ستم و آزار و زجر قرار گرفته‌اند، شناسایی استقلال امر بهائی از دین‌های دیگر در مصر، بازستاندن خانهٔ مبارک حضرت بهاءالله در بغداد و زمین مشرق الاذکار در عشق‌آباد، قیام و مخالفت مؤسّسات دینی و غیر دینی در شرق و غرب علیه امرالله به منظور جلوگیری از پیشرفت آن، آزادی آئین

بهائی در تمام کشورهای خاورمیانه، غلبهٔ انوار امر الٰهی بر ظلمات جهان و جهانیان، انتشار تعالیم الٰهی در تمام سرزمین‌ها و جزیره‌های دنیا، نفوذ و رخنهٔ اثر دیانت حضرت بهاءالله در تمام طبقه‌های اجتماع بوسیلهٔ تأسیس کامل مؤسّسات دستگاه نظم اداری بهائی در جمیع جهان، تحقق صلح اصغر، صلح اکبر و صلح اعظم، آغاز عصر طلائی آئین بهائی و ظهور نظم نوین جهان آرای حضرت بهاءالله که در پایان به تولّد مدنیّت بهائی منتهی خواهد شد.

اینست مختصری از فتوحات و تحوّلات آینده که حضرت ولیّ امرالله در برابر دیدگان ما از آنها پرده برداشته‌اند. امید است ما که وارثان پیمان مقدّس امر الٰهی هستیم شایستهٔ میراث مرغوب و بی‌مانندی باشیم که حضرت بهاءالله برای ما به‌جا گذاشته‌اند. ■

منابع

- ***نظم جهانی بهائی***، ترجمهٔ هوشمند فتح اعظم، مؤسسهٔ معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۵
- ***دور بهائی***، مؤسسهٔ مطبوعات بهائی، دهلی جدید، ۱۱۴ بدیع
- ***مفاوضات عبدالبهاء***، مطبعهٔ بریل، لیدن، ۱۹۰۸
- ***ارکان نظم بدیع***، غلامعلی دهقان، مؤسسهٔ ملّی مطبوعات امری، طهران
- ***گوهر یکتا، امةالبهاء روحیه خانم***، ترجمهٔ ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی، مؤسسهٔ ملّی مطبوعات امری؟

MUHJ: Messages of Universal House of Justice – 1963-1986.

TB: ***Tables of Bahá'ulláh Revealed after the Kitab-i-Aqdas.***

PP: ***The Priceless Pearl***

SE: ***Shoghi Effendi,*** by Dr. Ugo Giachery.

UD: ***Unfolding Destiny.***

GT: ***George Townshend,*** by David Hofman.

TDH: ***This Decisive Hour.***

LDG: ***Lights of Divine Guidance,*** Vol. II.

GPB: ***God Passes By.***

بهانه

هـ. الف. سایه

ای عشق همه بهانه از تُست
من خامشم این ترانه از تست
آن بانگِ بلندِ صبحگاهی
وین زمزمهٔ شبانه از تست
من اندهِ خویش را ندانم
این گریهٔ بی‌بهانه از تست
ای آتشِ جانِ پاکبازان
در خرمن من زبانه از تست
افسون‌شدهٔ تو را زبان نیست
ور هست همه فسانه از تست
کشتیِ مرا چه بیم دریا؟
طوفان ز تو و کرانه از تست
گر باده دهی وگرنه، غم نیست
مست از تو، شرابخانه از تست
می را چه اثر به پیش چشمت؟
کاین مستی شادمانه از تست
پیش تو چه توسنی کند عقل؟
رام است که تازیانه از تست
من می‌گذرم خموش و گمنام
آوازهٔ جاودانه از تست
چون سایه مرا ز خاک برگیر
کاینجا سر و آستانه از تست.

تهران، فروردین ۱۳۳۶

به یاد جناب

هادی رحمانی شیرازی

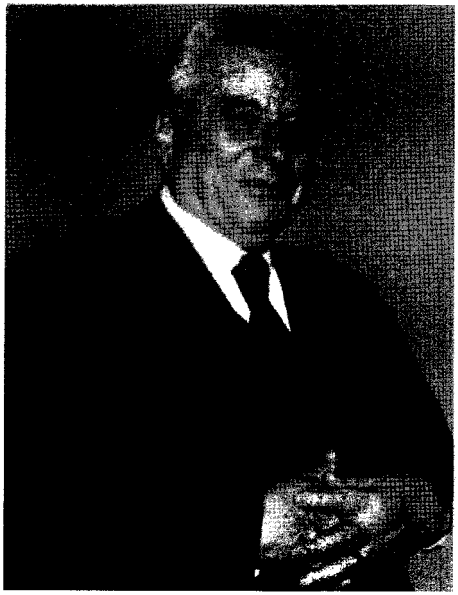

جناب هادی رحمانی شیرازی که در ماه مه گذشته در انگلستان به ملکوت ابهیٰ پیوستند از مبرزترین خادمان امر آلهی خصوصاً در ایران بودند و چنان که بیت العدل اعظم آلهی در پیام مورخ ۲۷ مه ۲۰۰۷ خطاب به اعضای خانواده ایشان و محفل روحانی ملّی انگلستان مرقوم فرموده‌اند خدمات ایشان به عنوان مهاجر افغانستان، مشارکت در فعالیت‌های روحانی در ایران، عضویت هیئت مشاورین قاره‌ای آسیا، مدیریت شرکت نونهالان، معاونت امین حقوق‌الله در اروپا و شرکت در خدمات ارزنده دیگر همه شاهدی بر این حقیقت است که ایشان خادم مخلص فداکار امر عزیز آلهی بوده و سرمشقی برای نسل‌های آینده ارائه کرده است.

جناب هادی رحمانی شیرازی چنان که خود در خاطرات زندگی خویش به سال ۱۹۹۲ مرقوم فرموده‌اند در سال ۱۹۱۴ در عشق‌آباد متولد شده‌اند. پدر بزرگوار ایشان آقا میرزا جعفر هادی‌اُف شیرازی رحمانی همان نفس بزرگواری هستند که مسافرخانه واقع در جوار مقام اعلیٰ را بنا کرده و تقدیم نموده‌اند. جناب هادی رحمانی پس از تحصیل در مدرسه پسرانه بهائیان در عشق‌آباد و نیز کلاس‌های مدرسه متوسطه روسی، بر اساس دستور دولت کمونیست همراه با بهائیان ایرانی‌تبار دیگر مدینه عشق در معیت مادر، دو خواهر و برادر به ایران تبعید شد و ابتدا به مشهد، بعد به طهران و سرانجام به اصفهان نزد پدر رفت و در آن دیار سکونت گزیدند. در سال ۱۹۳۱ پدر گرانقدر در سفری به موطن اصلی خود جهرم در همان شهر به ملکوت ابهیٰ صعود کرد و جناب رحمانی در سن ۱۷ سالگی عهده‌دار سرپرستی خانواده شد و البتّه از مساعدت و راهنمایی مادر مهربان عطیّه خانم رحمانی بهره‌مند گردید و در بانک ملّی اصفهان به کار پرداخت و بعد به طهران منتقل شد. در طهران بعد از ازدواج با خانم آذرمیدخت مغزی، تجارتخانه‌ای عظیم و غیر بهائی ایشان را به مدیریت پذیرفت و در نتیجه مشکلات مالی از خانواده رفع گردید. امّا همین‌که اطلاع یافت که ارادهٔ هیکل مبارک حضرت ولیّ امرالله بر مهاجرت احبّاء در ممالک و مناطقی چون افغانستان است از مدیریت شرکت استعفا داد و با خانواده رهسپار آن دیار شد. پس از هفت سال اقامت در افغانستان و تشکیل محفل روحانی در

محل، ناگهان حکومت به علل سیاسی مصمم به اخـراج ایرانیـان از افغانـستان گردیـد و جنـاب رحمانی با مشورت محفل مقدس روحانی ملّی ایران برای رفع مشکلات جامعه محلی به کویته بلوچستان رفت و بعد از حدود یک سال خدمات ایشان به اکلیل موفقیت مکلل شد. در این موقع اجازه تشرّف ایشان به حضور حضرت ولیّ عزیز امرالله واصل گردید و با مادر و همسر و دو فرزند عازم ارض مقصود گردید و مورد عنایات بسیار مولای حنون واقع شد. روزی هیکل مبارک به ایشان فرمودند: «من شما را به طهران می‌فرستم که اهمیت مهاجرت را به یاران ایران بیان کنید که اگر در این امر مسامحه کنند و اقدام ننمایند تأیید سلب می‌شود، پشیمان می‌شوند، پریشان مـی‌شـوند». هنگـام وداع، هیکـل اقـدس دسـتور فرمودند یک طاقه شال ترمه که چندین سال بر روی مرقد حضرت اعلیٰ قرار داشت، به ایشان اهدا شود.

سال‌ها بعد موانع اخذ ویزای افغانستان مرتفع گردید و جناب رحمانی توانستند به نمایندگی معهد اعلیٰ در افتتاح اوّلین محفل روحانی ملّی بهائیان افغانستان شرکت کنند و طاقه شال ترمه مرحمتی مولای محبوب را تسلیم آن محفل جلیل نمایند. جناب هادی رحمانی شیرازی سال‌ها عضو لجنه‌های مختلف محلی، ملّی در ایران بودند و چندی عضویت در محفل مقدس روحانی طهران را داشتند و بعد به مدیریت شرکت سهامی نونهالان برگزیده شدند. ایشان چندی نیز معاون ایادی امرالله در آسیا بودند و بعد به عضویّت محفل ملّی بهائیان ایران درآمدند. پس از آن ایشان عضویت در هیئت مشاورین غرب آسیا را حاصل کردند و به عنوان امین صندوق مشاورین انتخاب شدند. جناب رحمانی در بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت جستند و چنان که خود نوشته‌اند ۱۸ بار به اعتاب مقدسه مشرّف شده‌اند.

هریک از این موفقیت‌ها و خدمات نیاز به بسط مقال دارد ولی این مختصر را گنجایش آن نیست.

در سال‌های اخیر ایشان به انگلستان تشریف بردند و در آن دیار نیز فعال بودند و بخصوص در زمینه حقوق‌الله و تعلیم یاران در این حکم محکم مصدر خدمات برجسته شدند و بعد به علّت کسالت در خانه‌ای مخصوص بستری گردیدند.

جناب رحمانی از نفوس قلیلی بودند که تقریباً همه اماکن مقدسه متبرکه را در ایران، عراق، و ترکیه زیارت کردند و درباره آنها اطّلاعات داشتند. جناب رحمانی دارای طبع مزّاح و با شور و حال بودند و اثر دلچسبی در ملاقات دوستان به جای می‌گذاشتند. این دو بیت که در صدر خاطرات زندگی خود نوشته‌اند بر همین شوخ طبعی دلالت دارد:

زندگی نکته مرموزی نیست
غیر تبدیل شب و روزی نیست
تلخ و شوری که به نام عمر است
راستی آش دهن سوزی نیست

امّا حقیقت این است که زندگی ایشان بسیار پربار بود و درخور آن است که مورد توجّه جامعه جوان قرار گیرد.

*

پیام بهائی حضور همسر محترمه ایشان و دخترشان خانم نسرین‌دخت والاپور و پسرشان فرزین رحمانی و خواهر گرامیشان و نیز حضور مهندس ابوالفضل رحمانی شیرازی برادرشان مراتب تسلیت خود را تقدیم می‌دارد.

جناب علی‌محمد ورقا ایادی امرالله و دارالتبلیغ بین‌المللی هم پیام‌های تسلیت برای خانواده جناب رحمانی فرستاده‌اند.

از گلخن فانی به گلشن باقی

دکتر مظفّر یوسفیان

دکتر مظفّر یوسفیان از برجسته‌ترین چهره‌های بهائیان ایرانی تبار در کشور انگلستان بود. خدمات ایشان به تشکیلات بهائی محدود نمی‌شد بلکه به عنوان وکیل حقوقی مصدر خدمات بسیار به جامعهٔ ایرانی در خارج از آن سرزمین بود.

مظفّر در ماه ژانویهٔ سال ۱۹۲۸ در شهر کاشان در یک خانوادهٔ بهائی متولد شد و پس از مدّت کوتاهی همراه تمام اعضاء خانواده عازم طهران گردید.

وی چهار ساله بود که با پدر و مادر به حضور حضرت ولیّ امرالله مشرّف شد و بسیار مورد عنایت آن حضرت قرار گرفت. هیکل مبارک روزی دستشان را به پشت او زدند و فرمودند تو بزرگ می‌شوی و کارهای بزرگ انجام می‌دهی، و سکّه‌ای هم به او عنایت فرمودند که تا آخر حیات آن را نگه داشته بود. مظفّر در طهران به تحصیلات خود ادامه داد و از دانشکدهٔ حقوق فارغ التحصیل شد.

جناب یوسفیان از سنین جوانی در تشکیلات امری و لجنه‌ها شرکت داشت. و ی دارای طبع شعر بود و اشعار فراوانی سرود و یکی از اعضاء گردانندهٔ مجلّهٔ *آهنگ بدیع* بود.

بعد از اتمام تحصیلات وی با خانم فرزانه وحدت ازدواج کرد و پس از چند سال با همسر و اطفال عازم لندن شد و به تحصیلات خود ادامه داد و دکترای خود را در حقوق بین‌الملل از دانشگاه لندن گرفت و در همان شهر مشغول کار شد.

او در لندن عضو محفل روحانی و لجنه‌های متعدد بود و در انجمن ادب و هنر انگلستان عضویت داشت و برای تشکیل کنفرانس‌های سالانهٔ آن کوشا بود. وی چندین بار، از جمله

برای آخرین بار در دسامبر ۲۰۰۶، در همین کنفرانس‌ها سخنرانی‌هایی ایراد کرد که بسیار مورد توجّه قرار گرفت.

دکتر یوسفیان از چند سال پیش به بیماری قلبی مبتلا بود و با آنکه دوبار عمل گردید ولی سلامت خود را باز نیافت و متأسفانه در پنجم فوریه ۲۰۰۷ به ملکوت ابهیٰ صعود کرد. وی از مدّت‌ها پیش تصمیم گرفته بود برای زندگی همراه با همسرش به افریقای جنوبی برود و آمادهٔ این سفر بود که متأسفانه عملی نشد، امّا در بیمارستان بارها به فرزندان خود سفارش می‌کرد که کارهای مادرشان را زودتر انجام دهند تا او به افریقا رود و همسر او بعد از مدّت کوتاهی به افریقای جنوبی رفت و اکنون در آنجا مقیم است.

از طرف بیت العدل اعظم پیام محبت‌آمیزی برای خانم و فرزندان او واصل شد که باعث تسکین قلوب خانواده و خاندان او گردید.

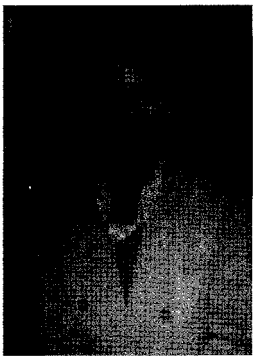

وفا روشنی اسکوئی

خانم وفا فرزند آقای فضل‌الله روشنی اسکوئی و خانم لطیفه علیزاده در ۱۱ ژانویه ۱۹۵۲ در طهران متولد شد. دوران کودکی و تحصیلی خود را در طهران با موفقیت به اتمام رساند. او از دوران کودکی علاقه زیادی به فعالیت‌های امری و شرکت در کلاس‌های درس اخلاق و تزئید معلومات داشت. بعد از اتمام تحصیلات برای مدتی به کار مشغول شد ولی چون عشق تبلیغ و مهاجرت در سر داشت عازم کشور آرژانتین که یکی از اقوام او در آنجا ساکن بود شد. وفا بعد از توقف دو سال و خدمت با ذوق و شوق در آن کشور به علّت بیماری یکی از افراد فامیل به ایران مراجعت کرد. در سال ۱۹۷۷ با آقای مهندس روح‌الله تهذیب در ایران ازدواج نمود و ثمره این وصلت دو دختر به نام‌های هدی و ندا می‌باشد که هر دو در ظلّ امر مبارک به خدمات روحانی مشغولند.

وفا به اتّفاق همسر و دختر خود در سال ۱۹۷۹ عازم انگلستان شدند، بعد از اقامت کوتاهی در انگلستان تصمیم به مهاجرت به آرژانتین گرفتند. وفا تمام اوقات خود را در آنجا با متانت و گرمی و گشاده روئی و ذوق و شوق و عشق وافر به خدمات امری و تشکیل کلاس‌های درس اخلاق و تربیت اطفال و کمک به دیگران گذراند. وفا مدت ۱۱ سال با کوشش خستگی ناپذیر افتخار عضویت محفل روحانی ملّی آرژانتین را داشت و این وظیفه روحانی را با جدیّت و عشق فراوان انجام داد. از خدمات دیگر وفا تشکیل دوره‌های روحی به اتّفاق دو نفر دیگر از احبّای آرژانتینی بود.

او کلّیه وظایف روحانی خود را با عشق زیاد حتّی تا چند هفته قبل از صعودش و با وجود

ضعف و بیماری شدید با استقامت و بردباری خاصی انجام می‌داد.

وفای عزیز دوران بیماری را با صبر و شکیبایی با روحانیّت خاص خود و با توسل به دعا و مناجات گذراند و همیشه تسلیم اراده الٰهی بود. با وجود کوشش‌های بسیار اطباء و عمل جراحی متأسفانه در روز اوّل نوامبر ۲۰۰۵ بعد از تحمّل سه سال درد روح پاکش به عوالم ملکوتی عروج کرد و فامیل و دوستداران خود را غرق اندوه نمود.

بیت العدل اعظم الٰهی از روی فضل و مکرمت طی دستخطی خدمات او را ستودند و برای شادی روح او دعا نمودند.

ملیحه معنوی (مجذوب)

خانم ملیحه معنوی (مجذوب) در خانواده‌ای مؤمن بهائی در شهر رشت به دنیا آمد. ایشان در سن ۱۷ سالگی با مرحوم بدیع‌الله مجذوب که شخص برجسته و مؤمنی بود ازدواج نمود. در اوائل ازدواج به دهکده شمیرانات مهاجرت و موفق به تشکیل محفل روحانی آن محل گردیدند.

ملیحه خانم پس از فوت جناب مجذوب، در ۲۷ سالگی مسئولیت و سرپرستی ۴ طفل کوچک یکساله تا ۹ ساله را به عهده گرفت.

وی در اوائل انقلاب در سال ۱۹۷۹ به استرالیا رفت و در شهر ادلید ساکن و عضو محفل روحانی Paynham شد و مدتی هم معلمی اطفال بهائی آن ناحیه را به عهده گرفت.

برجسته‌ترین خصوصیت ایشان حسن سلیقه، نظافت و نظم در امور خانه بود. منزل ایشان در ایران همواره بر روی جلسات امری جهت تبلیغ و اجتماع جوانان باز بود.

ملیحه خانم مظهر عشق، محبت، وفا، لطافت و نظافت، ایمان و ایقان بود در قلب هر شخصی که با او آشنا می‌شد جای می‌گرفت و بسیاری از آنها ایشان را در مقام مادر و مادر بزرگ خویش می‌دانستند.

وی روحیه‌ای قوی و شکست ناپذیر داشت و بر بسیاری از مشکلات و سختی‌ها با شخصیت قوی و ایمان کامل به خداوند و حضرت بهاءالله فائق می‌شد. در اواخر حیات و بروز بیماری سرطان مدت ۱۸ ماه با روحیه شاد و قوی با آن مبارزه کرد و در سن ۸۳ سالگی در نهایت آرامش با دعا و مناجات در آغوش دخترش در تاریخ ۹ اوت ۲۰۰۶ به عالم ملکوت صعود نمود.

دکتر سهراب فریدانی

متصاعد الی‌الله جناب دکتر سهراب فریدانی مؤمن مشتعل، خادم صادق، طبیب حاذق و مهاجر پُر استقامت در روز ۲۸ نوامبر سال ۲۰۰۶ میلادی در آلمان کشوری که در آن

ایّام پرثمر زندگی خویش را به خدمت نوع انسان و امر مبارک عاشقانه مصروف داشت دیده از جهان فرو بست.

از فقدانش صدها تن از بستگان و یاران که به او عشق و محبّت می‌ورزیدند در اندوه فراوان فرو رفتند. سهراب فریدانی فرزند جناب گشتاسب و استاد گلچهر که از احبای زردشتی نژاد بودند در سال ۱۹۲۴ میلادی در یزد دیده به جهان گشود و در دامان پدر و مادری مؤمن و خدوم بزرگ شد. مادر ایشان استاد گلچهر مدّت بیش از دهسال مدیریت مدرسهٔ بهائی هوشنگی را در یزد عهده‌دار بود و به تربیت بیش از صد نفر از شاگردان بهائی و مسلمان و زردشتی مشغول و در جمیع احوال به خدمت عالم انسانی مألوف بود.

سهراب تحت سرپرستی چنین مادری در نهایت روح و ریحان در محیطی مملو از روحانیت و محبت رشد نمود و روز به روز بر مراتب خلوص نیت و صفای قلب و عشق و ایمانش می‌افزود و از همان دوران شباب به کسب معارف امری و خدمت در تشکیلات مشغول و عضو فعال لجنات و کلاس‌های مختلف درس اخلاق و تزئید معلومات بود. ایشان تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در یزد و تحصیلات دانشگاهی را در طهران در رشته حقوق به اتمام رسانید. در طهران نیز در تبلیغ امر الٰهی و توسعه تشکیلات بهائی و همچنین در مدارس و مؤسّسات بهائی کوشا و از محضر اساتید و مبلّغین معروف امر استفاضه می‌نمود.

دکتر سهراب فریدنی برای تبعیت از اوامر مولای حنون، در سال ۱۹۵۳ به آلمان مهاجرت کرد و در آن دیار قائم به خدمت شد و با قلبی مملو از عشق و محبّت به جمال قدم اوقات خود را در خدمت به امر الٰهی وقف نمود.

ایشان در آلمان به تحصیل در رشته طبّ پرداخت و موفق به اخذ دکترای پزشکی گردید. دکتر سهراب فریدانی پس از ازدواج با رفتار و اخلاق ممتازش باعث اقبال همسرشان که از خانواده آلمانی مسیحی بود گردید. در دامان این زوج هم‌آهنگ سه دختر و دو پسر متمسک و خادم پرورش یافتند. هیکل مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله در توقیعی خطاب به او ایشان را به توفیق در خدمات مطمئن فرمودند.

با انتصاب دکتر فریدانی به عضویت هیئت معاونت در آلمان، ایشان به اسفار تبلیغی و تشویقی مبادرت و خدمات شبانه روزی خود را در این راه ادامه داد و بسیار مورد احترام همگان بود. ایشان به همراهی همسرشان در ۱۰ سال گذشته چندین دفعه به روسیه سفر نمودند و برای شناساندن امر مبارک به گروهی در آن مملکت توفیقات باهره یافتند. دکتر سهراب فریدانی سال‌های آخر عمر خود را در منزل خویش در نقطه مهاجرتی دیکهلزن در آلمان موفق به تألیف ۲ جلد کتاب به نام ***دوستان راستان*** که حاوی شرح حیات و خدمات عده‌ای از یاران پارسی است گردید.

مؤلف محترم دکتر فریدانی که خود شاخه‌ای برومند از یکی از خاندان‌های اصیل پارسی نژاد بود و نظر به اُنس و ارتباطی که با هم نژادان داشته این کتاب را که متضمّن شرح حیات پیشروان امر از پارسیان ایرانی نژاد و به الواح و

آثار مبارکه مزّین است چون هدیه‌ای ارزنده و میراثی پاینده به یادگار گذاشت.

بیت العدل اعظم الهی در پیام محبت آمیز تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۶ مراتب همدردی خود را از صعود ایشان ابلاغ فرموده و از خدمات طولانی و فداکارانه و مساعدت ایشان به جامعه بهائی آلمان به گرمی یاد فرمودند.

دکتر سهراب فریدانی به عنوان فردی وظیفه شناس و خوش رفتار و به عنوان شخصی مؤمن و صدیق و متواضع در خاطره‌ها زنده خواهد ماند. اولاد و همسر مهربان ایشان همگی در ظلّ امر به روح ایمان مزیّن و قائم به خدمت می‌باشند. روحش شاد و یادش برای همیشه گرامی باد.

ضیاءالله ممتازی

آقای ضیاءالله ممتازی در روز ۲ مه ۲۰۰۷ یعنی روز دوازدهم عید رضوان عالم فانی را ترک گفت و به ملکوت الهی پرواز کرد. ایشان در حدود ۹۰ سال پیش در سنگسر پا به عرصه وجود گذاشت. وی از طرف مادر نوهٔ آقا سید محمّد رضا شهمیرزادی بود که به دریافت *لوح رضوان العدل* و بسیاری دیگر از الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مفتخر بود.

ضیاءالله ممتازی در مدرسهٔ تربیت درس خواند و در جوانی با برادر خود عادل شغل داروسازی را انتخاب کرد و در سنگسر تنها داروخانه‌ای را که وجود داشت اداره می‌کرد و مردم از بهائی و غیر بهائی به ایشان اعتقاد عجیبی داشتند و برای او احترام خاصی قائل بودند.

جناب ممتازی با بی‌بی خانم جوادی ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج یک پسر به نام عارف و یک دختر به نام آذر است که هر دو در کانادا زندگانی می‌کنند. وی در سنگسر در حدود ۴۰ سال عضو محفل روحانی بود و اغلب برای انجمن‌های شور روحانی نماینده انتخاب می‌شد و یکی از پایه‌های مهمّ امرالله در آن شهر بود.

جناب ممتازی در دورهٔ رضاشاه از طرف دولت به علّت بستن مغازه در تعطیلات بهائی همراه با دیگر اعضای محفل روحانی سنگسر دستگیر و با آقایان عباس گلستانی و سیّد عبّاس مهاجر به شهر قوچان تبعید شد. در دورهٔ انقلاب اسلامی نیز ایشان را دستگیر کردند امّا یکی از مأموران به نام گُلوِردی که از قدیم به خوبی ایشان را می‌شناخت با شجاعت تمام توانست او را از زندان نجات دهد.

وی از سنگسر به طهران بعد به اسپانیا و از آنجا به کُستاریکا و بالاخره به کانادا رفت و در شهر (Kelona) به سرای باقی شتافت. همسر وی با فرزندان و شش نوه همگی در ظلّ امر مبارک قائم به خدمت می‌باشند.

نامه های خوانندگان

• جناب عماد صابران که نگارندهٔ این سطور در نوجوانی افتخار شاگردی ایشان را داشته، در ارتباط با مقالهٔ "تصویر حضرت باب در ایقان شریف" که در مجلّهٔ ماه می آمده (ص۹) تلفنی توضیح دادند که حدیث منقول دربارهٔ حضرت قائم در ***بحار الانوار*** وقتی می‌گوید که او از حضرت مسیح آنچه را سایرین دربارهٔ آن حضرت گفته‌اند با خود دارد، اشاره به آن است که یهود دربارهٔ حضرت عیسی بن مریم استناد به ***تورات (عهد عتیق)*** می‌کردند که او نبی کاذب است (رک. سفر تثنیه، فصل ۱۸، آیهٔ ۲۰). همین تهمت را علمای شیعهٔ ایران برای محکوم کردن حضرت باب در مورد آن حضرت به کار بردند. آیهٔ سفر تثنیه این است: امّا نبی که جسارت نموده به اسم من [یهوه] سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم یا به اسم خدایان غیر سخن گوید آن نبی البته کشته شود آیه‌ای که یادآور آیه‌ای در ***قرآن کریم*** است که اگر به ما اقوالی را نسبت دهی که نگفته‌ایم تو را مجازات بسیار شدید خواهیم کرد و شاهرگ تو را خواهیم برید. رجوع کنسد به:۶۹ / -۴۴ ۴۷: لو تقول علینا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین فما منکم من أحدٍ عنه حاجزین.

• خبرنگار ما از شهر ژنو گزارش داد که به رسم همه ساله نمایشگاه بین‌المللی کتاب و مطبوعات در فاصلهٔ دوّم و ششم ماه می ۲۰۰۷ در آن شهر با شرکت ده‌ها هزار نفوس علاقه‌مند برقرار شد و جامعهٔ بهائی نیز غرفه‌ای آبرومند در آن نمایشگاه، آراسته به کتب جدید بهائی داشت. گفتنی است که بهائیان برای غرفهٔ خود تم "وحدت ادیان" را انتخاب کرده بودند و به این مناسبت جزوهٔ زیبایی منتشر نموده بودند با عنوان: "ادیان بزرگ همه از منشأ واحد برآمده‌اند". از جمله انتشارات تازه در این زمینه کتابی است که مشاور سابق قارّه‌ای آقای لوئی هنوژه به زبان فرانسه دربارهٔ ادیان سه‌گانه صاحب کتاب (یهود، مسیحیت و اسلام) اخیراً منتشر کرده است (نشر مؤسّسهٔ مطبوعات بهائی بلژیک).

• یکی از خوانندگان روزنامهٔ ***فیگارو*** (۰۷/۵/۱۱) یادآور می‌شود که به موجب مطالعهٔ کارشناسان اکولوژی قطع و انهدام جنگل‌ها یکی از عوامل عمدهٔ گرم شدن هوای جوّ زمین است. قطع و انهدام جنگل‌ها خصوصاً جنگل‌های مناطق حاره سبب می‌شود که هر

سال ۱/۵ میلیارد تن کربُن در هوا ریخته شود و این رقم معادل ۲۰ درصد مجموع گازهایی است که عامل گرمای متزاید و سبب آلودگی جوّ زمین هستند پس حفظ جنگل‌ها و جنگل‌کاری یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با گرمای روزافزون هوای کرهٔ ارض است. با فرا رسیدن تابستان چقدر اهمّیّت دارد که اتومبیل‌سواران از انداختن ته سیگار خود بر روی برگ و علف خشکیده احتراز کنند. تشدید مجازات شیفتگان آتش‌سوزی (پیرومن) هم از ضروریات است. در بسیار موارد فقر است که موجب قطع درختان برای استفاده سوختی از آنها می‌شود که البته کمک دولت برای یافتن وسیلهٔ دیگری برای سوخت و ایجاد حرارت کمال اهمّیّت را دارد. افسوس که در حال حاضر در هر ۲ دقیقه معادل یک زمین فوتبال جنگل‌های دنیا تخریب می‌شوند. بعد از آمازون حفظ جنگل‌های حوضهٔ کنگو اولویت دارد امّا البته حفاظت جنگل به همهٔ کشورهای جهان مربوط می‌شود.

• از جلوه‌های تحقّق مشیت آلهی به جهانی شدن امور یکی هم خبری است که اخیراً در فستیوال سینمایی کان توسط مارتین اسکورسس اعلام شد و آن تأسیس یک بنیاد جهانی سینما برای حفظ همهٔ فیلم‌های عالم است که متأسفانه بخشی از آنها که مربوط به سال‌های قبل از ۱۹۵۰ است، در خطر نابودی است. به قول اسکورسس ۹۰ درصد فیلم‌های صامت سال‌های نخستین تاریخ سینما در خطر معدوم شدن هستند و حتّی ۵۰ درصد فیلم‌های قبل از سال مذکور ممکن است از میان بروند. بسیاری از شاهکارهای سینمایی را در میان فیلم‌های مذکور می‌توان یافت. البته نگاهداری فیلم‌های قدیمی کار آسانی نیست و از تدابیر فنّی خاص باید بدین منظور استفاده کرد.

جامعهٔ بهائی هم این افتخار را دارد که فیلمی از حضرت عبدالبهاء در امریکا به هنگام نطق در یک پارک برداشته شد و در آرشیو محفل ملّی مزبور موجود است.

• ***فصلنامهٔ هستی*** از یگانه مجلّاتی است که در کشور ما منتشر می‌شود و هنوز برخی واقعیات مربوط به ایران را در آن می‌توان خواند. در مقالهٔ زمینه‌های جرم‌گرایی در شمارهٔ ۲۳ (پاییز ۸۴) از جمله آمارهای ارائه شده امّا رسمی تلفات رانندگی است که در سال به حدود ۴۵ هزار سر می‌زند و ایران را از این حیث پر حادثه‌ترین کشور جهان قلمداد می‌کند.

از مشکلات بزرگ طهران آلودگی شدید هواست که هفتاد درصد آن به گفتهٔ دبیر شورای عالی ترافیک، ناشی از حمل و نقل و ترافیک است. شنیدنی است که مصرف بنزین در ایران چهار برابر کاناداست در حالیکه جمعیّت کانادا به نصف جمعیّت ایران نمی‌رسد «این است محیطی که در آن زندگی می‌کنیم با دریای بنزین که دود می‌شود و به ریه‌ها فرو می‌ریزد».

• با عذرخواهی از آقای دکتر منصور برجیس که دو سال قبل چند خاطره از ارباب فضل‌الله روحانی جوشقانی پدر شهید مجید دکتر قدرت‌الله روحانی برای مجلّه فرستاده‌اند و تاکنون درج بخشی از آن در مجلّه مقدور نگردیده توجّه می‌دهد که اخوی ایشان آقای دکتر ناصر برجیس کتابی مفصل تحت عنوان

شهید و شاهد دربارهٔ زندگی شهید بزرگوار دکتر سلیمان برجیس مرقوم فرموده‌اند که نشر آن به آینده موکول شده و حاوی اطّلاعاتی مختصر در مورد ارباب فضل‌الله روحانی و خانواده‌شان نیز هست. حکایت ذیل را دکتر سلیمان برجیس در مورد دکتر قدرت‌الله روحانی که در حکومت جمهوری اسلامی به صف شهدا پیوست، مرقوم داشته‌اند:

«در سال ۱۳۱۱ شمسی در کاشان و اطراف مرض مطبقه زیاد شیوع یافته بود خصوصاً در جوشقان که خیلی خطرناک بود و دو طفل آقای ارباب فضل‌الله جوشقانی نیز مبتلا شدند که اینجانب را برای عیادت ایشان به جوشقان دعوت نمودند. چون بنده وارد شدم هر دو را به سرسام و اسهال نیز مبتلا یافتم و آن دو یکی به نام عطاءالله بود به سن ۹ سال و یکی قدرت‌الله به سن ۳ سال و مرضشان به شدّت خطرناک می‌بود. شبی خواب دیدم وارد باغ آقای ارباب شدم که جنب منزلشان می‌باشد، دیدم قدرت‌الله در دامان ارباب نشسته و انار می‌خورد در صورتی که من روز گفته بودم انار نخورد. به ارباب اظهار کردم قرار نبود مریض‌ها انار بخورند، بلا فاصله شنیدم شخصی از پشت سر من می‌گوید قدرت‌الله هر چه میل دارد بخورد ما عطاءالله را بردیم و قدرت‌الله را بخشیدیم. چون به پشت سر نگاه کردم دیدم حضرت شوقی افندی ولیّ امرالله می‌باشند و از خواب بیدار شدم. پس از سه روز عطاءالله فوت شد و چون قدرت‌الله هم مانند او مرضش شدید بود و گمان بهبودی برای او نمی‌نمودند، پدر و مادرش گفتند ما دیگر هیچ دوایی به او نمی‌دهیم و دست از او شسته‌ایم ولی پس از یک هفته مرض سرسام رفع شده و به تدریج بدون معالجه شفا یافت. انتهی».

• خانم فریبا حسامی فعلاً ساکن کانادا برای تکمیل پایان‌نامهٔ تحصیلی خود دربارهٔ پدر ارجمندشان زنده‌یاد محمّدرضا (فرنوش) حسامی مسجون شیراز نیازمند اطّلاعات و خاطراتی مربوط به جناب حسامی هستند. دوستان می‌توانند اطّلاعات و خاطرات خود را از طرق ذیل برای ایشان بفرستند:

Fariba_hessami@yahoo.com
2674 Southdown crt. K1T1X6
Ottawa ON. Canada
Telephone Number: 001- 613- 736- 1402

• یکی از دوستان ما که اهل مطالعه هستند طیّ نامه‌ای چنین نوشته‌اند:

از جمله انتشارات مفیدی که در زبان فرانسه به صور مختلف در دسترس خوانندگان است، کتبی است دربارهٔ نگارش وقایعی که در طیّ ازمنهٔ طولانی در جهان روی داده‌اند و یکی از آن کتب: Chronologie Universelle du Monde Contemporaein 1992 تألیف مارک فرو M. Ferro است که توسط ناتان Nathan (ناشر) در سال ۱۹۹۳ منتشر شده و شامل وقایع عمده سال‌های ۱۸۰۱ تا ۱۹۹۲ است که متوالیاً ذکر شده و در هر یک یا دو صفحه آنچه در طیّ آن ۱۹۱ سال در اروپا، آسیا و اقیانوسیه، امریکا و افریقا روی داده مذکور آمده است. در وقایع سال ۱۸۵۰ می‌نویسد: «در ماه مه- بابی‌ها سرکشی خود را از سر گرفتند. طرفداران باب که خود در تبریز محبوس بود، در نیریز دست به

شورش بردند و مقامات دولتی در پاسخ به این عصیان، باب را در تاریخ ۸ ژوئیه در میدان عمومی تبریز اعدام کردند. باب، اوّل فردی بود که برای دفاع از این فرقه منشعب از مذهب شیعه به شهادت رسید. پسر جوان او میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل بر جای او به عنوان رئیس نهضت جدید (بابی) جلوس کرد».

نیازی به توضیح نیست که در سراسر این خبر، تنها نکتهٔ صحیح این است که حضرت باب در تبریز به شهادت رسیدند. نه تاریخ شهادت آن حضرت، نه علّت و سبب این شهادت، نه دعوی حضرت باب که آئین مبارکش از اسلام مستقل بوده، نه حتّی رابطهٔ میان حضرت باب و صبح ازل به درستی ثبت شده. باید امیدوار بود که تشکیلات جامعهٔ بهائی فرانسه مؤلف و ناشر را متوجّهٔ این همه اشتباهات تأسف‌آور بکنند. ذکری از حضرت بهاءالله در سراسر کتاب نیست و این هم حیرت‌آور است.

• شاعر ارجمند آقای رضا کلکی که تخلصشان شاهد است این غزل زیبا را به یاد دوست عزیز خود جناب احمد صائب نوری سروده‌اند که شرح حالشان قبلاً در مجلّه آمده است:

از بام عمر مرغ روانش پرید و رفت
باد خزان بگلشن عمرش وزید و رفت
بر این زمانه اعتماد نشاید که ناگهان
بینی که عمر دامن خود را کشید و رفت
در این جهان چو جلوه‌گر آمد رخ نگار
دل‌های پاک و زنده بسویش پرید و رفت
خوش آن دمی ز عمر که با او بسر شود
ورنه چه سال‌ها که بیامد پدید و رفت
تنها امید زنده‌دلان نغمه‌های اوست
خرّم دلی که لحن ملیحش شنید و رفت
احمد چو گشت همدم او خلق تازه شد
ایمان به دوست را بدل و جان خرید و رفت
او ره به گنج عشق بها یافت زین سبب
از کیمیای زر به مس جان دمید و رفت
با کاروان عشق بسی همسفر شدند
آن یار هم ندای خدا را شنید و رفت
آن روح پاک از قفس تن رها چو گشت
زین خاکدان بسوی بها پر کشید و رفت
ای خواهر ای (انیسِ) ملائک غمین مباش*
روحش درون ملک بقا آرمید و رفت
شاهد ز بخت شکوه نشاید گر آن نگار
ما را دمی بگوشهٔ چشمش بدید و رفت

* شعر به خانم انیس صائب نوری تقدیم شده.

• جناب بهاءالدین درخشانی از کانادا طیّ نامه‌ای ضمن ابراز لطف به اعضای هیئت تحریریه اشعاری از قدما نقل کرده‌اند که بی‌گمان درس فروتنی و بی‌ادعایی در علم است. نمونه‌ای از این اشعار ذیلاً نقل می‌شود با سپاسگزاری.

از ابوسعید ابوالخیر:

هم در ره معرفت بسی تاخته‌ام
هم در صف عالمان سر انداخته‌ام
چون پرده ز پیش خویش برداشته‌ام
بشناخته‌ام که هیچ نشناخته‌ام

هم از اوست:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست و بسی موی شکافت
گرچه ز دلم هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذرّه‌ای راه نیافت

از مولوی است:

دستارم و جبّه و سرم هر سه بهم
قیمت کردند یک درم چیزی کم
نشنیدستی تو نام من در عالم
من هیچکسم هیچکسم هیچکسم

منسوب به خیام است:

هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

و از حافظ:

مگو دیگر که حافظ نکته‌دان است
که ما دیدیم و محکم جاهلی بود
شاه شوریده سران خوان من بی‌سامان را
زان که در کم‌خردی از همه عالم بیشم

• یکی از دوستان که به سایت کامپیوتری محفل روحانی ملّی امریکا نگاه می‌کنند، خبر جالبی به نقل از این سایت برای ما فرستاده‌اند: از کمدین‌های معروف هولیوود یکی هم رین ویلسون Rainn Wilson است که در فیلم‌های متعدّدی بازی کرده و شهرت بسیار یافته است. وی در مصاحبه‌ای تاریخچهٔ زندگی خود را در ارتباط با امر بهائی بیان کرده که وقتی من به مدرسه سینما در شهر نیویورک رفتم مرحلهٔ طغیانی زندگی خود را در آن شهر آغاز کردم و منکر خدا و دین و مخالف هر چیزی که نظم و ترتیبی در آن باشد شدم و در آن موقع نمی‌خواستم احدی به من بگوید که باید چه بکنم یا نکنم.

فی الحقیقه از ۲۱ سالگی تا سی و یک سالگی دورهٔ سفر روحانی خود را طیّ کردم، همان‌طور که در آثار بهائی آمده شخصاً به تحری حقیقت پرداختم و به این ترتیب بار دیگر به دیانت بهائی بازگشتم. دیگر جای آن نبود که خدا را انکار کنم چگونه ممکن است انسان دنیای هستی را نگاه کند و متوجّه ناظم مهربان امور جهان نگردد. این خدا فی‌الحقیقه نقشه‌ای برای بشریت دارد و به موجب آن نقشه است که در هر عصری پیامبری می‌فرستد که بشر را در طریق تکامل پیش‌تر برد. ازدواج من و همسرم ۱۲ سال قبل با مراسم بهائی انجام شد امّا من نخواستم از جهت عقیدتی، او را تحت فشار قرار دهم. او خود در کلاس‌های روحی شرکت کرد و از آن جا به امر علاقه‌مند شد و دو سال قبل که پسر ما متولّد شد با مشاهدهٔ معجزهٔ ولادت او، به طور طبیعی به سوی روحانیّت و دعا و مناجات کشیده شد. او در سال ۲۰۰۴ بهائی شد و حال همه شب قبل از آن که پسرمان به رختخواب رود همه با هم مناجات تلاوت می‌کنیم. نباید تصور کرد که همهٔ کسانی که در هولیوود هستند فاسدند. در این محل و در شغل سینما همه جور آدم پیدا می‌شود همان‌طور که در هر محل و هر شغل دیگر. امر بهائی اکنون راهنمای عملی من در زندگی است.

رین ویلسن از این که هنر در امر بهائی تجلیل شده و به خنده و شادی اهمّیّت داده شده بسیار خوشوقت است و ضمناً اگر نقشی به او پیشنهاد شود که اخلاقاً مذموم باشد قبول نمی‌کند.

در جواب این سؤال که کدام جنبهٔ دیانت بهائی خصوصاً جالب نظر اوست، پاسخ بازیگر سینما این است: امر بهائی را از جهت دموکراتیک بودنش دوست دارم. دیانتی است

بدون کشیش و هیچکس به شما حکم نمی‌کند که کلام خدا را چگونه باید تفسیر کرد. عبارتی که خیلی به دل من نشسته کلام حضرت عبدالبهاست که اگر دین سبب اختلاف شود بی‌دینی بر آن رجحان دارد.

رین ویلسون اکنون ۴۱ سال دارد. حکایت او یادآور این نکته است که با جوانان خودمان با مدارا رفتار کنیم، طغیان‌های دوران بحران جوانی زودگذر است. ■

*

شور عشق

خسرو آزردگان

عاشق روی بهاء هستم و تا جان دارم
دست از ذیل پر از مهر بهاء نگذارم
دل سپردم به جمالش که شوم زنده از او
گر به او دل نسپارم به که دل بسپارم
هر چه دارم همه از دولت احسان بهاست
پاس این موهبتش از دل و جان می‌دارم
آتش عشق اگر سوخت مرا بأسی نیست
من به جان خواستم آتش، ندهد آزارم
روی دلجوی بهاء برده دل از کف چکنم
من ز اعماق وجود عاشق آن رخسارم
قبله‌ام روی بهاء، نیست جز او معبودی
روی او روضهٔ رضوانِ من و گلزارم
کاش من لایق درگاه بهاء می‌بودم
من بهاء خواهم و از غیر بهاء بیزارم.

استرالیا، ۱۴ جون ۲۰۰۶

پیام بهائی
نشریهٔ ماهانه محفل روحانی ملّی
فرانسه برای بهائیان
*
سال بیست و نهم، شمارهٔ هشتم و نهم
شمارهٔ پیاپی ۳۳۴-۳۳۳
شهر الکمال - شهر المشیة ۱۶۴
شهریور - مهر ۱۳۸۶
*
نشانی هیأت تحریریّه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*
نشانی برای ارسال حقّ اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی
Payám-i-Bahá'í
B. P. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418

حقّ اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰ یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:
۱- توسّط نمایندگان ما ۲- با حوالهٔ پستی ۳- چک بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسّط بانک خودتان به شمارهٔ حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í
IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30
Bank Société Générale
8 Ave. J. Medicin
06000 Nice, France
Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیّهٔ اشتراک‌ها در اوّل هر سال میلادی تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í
Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'ís de France